سنلتان للمحققان بغیرلطفیهٔ صلوة که یکی از دعائم اسلام واز جمله رساله
ل الرشد است که نیز از تعلیمات متعلم از رسول خدا و ائمه هدی آقای
عمل است و باقی است در عامه از زمان ازبرای کافه اهل ایمان ور
ان وقری تا قیام قیامت که اتباع او رشد و امتناع از او غی
ت وحقوق واجبه او بر هر عاقل نیج است در لسان مدینه العلم ودار
رسول خدا امه الصات واستماع وحفظ وعمل ونشر و باید دانست
نای کفر انست که رای را شخص خلاف حق بیند پس اقامه کند
در خبر ابی الربیع در سند رک نوری قدس سره قلت جلت ما ادنی
لرجل من الایمان قال الرای یراه الرجل مخالفا للحق فیقیم علیه
مل هذا الدین فی کل قرن عدول ینفون عنه تاویل المبطلین و تحریف
نه انتحال الجاهلین کما ینفی الکیر خبث الحدید والله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد خيرة الاولين والاخرين و
على اله الهادين للماضين والغابرين واللعنة على شانئيهم الى
بترين الى قضاء يوم الدين وبعد بايد دانست كه انچه لاحق و
راجع است باين رساله كه فريضه صلوة است دو باب است
باب اول در قضاء صلوة فريضه است وباب دوم در جماعة
صلوة فريضه است و در قضاء صلوة چند مطلب است مطلب
اول انكه هر نماز كه ترك او باذن واجازه خداى تعه باشد مثل
ترك نمودن حائض ونفساء نماز را كه در حال حيض ونفاس هلا
نيست صلوة بر انها قضاء نميشود انماز نه وجوبا ونه استحبا
مطلب دوم انكه هر نماز كه ترك او از جهة غلبه وادن خداى
امرى را مثل اغماء وامراض وانساء واجنان وانامه يعني بيهوشى
ومريض نمودن وفراموشى دادن وبخواب بردن ودلوانه
وامثال اين امور كه راجع بخداى تعه باشد قضاء نميشود انماز
استحبابا نه وجوبا كما اينكه مولانا الرضا ع فرموده اند كلما غلب

الله عليه مثل المغمى الذى يغمى عليه في يوم وليلة فلا يجب عليه
قضاء الصلوة وهمچنين است بيان اگر ترك نماز بعذرى از
اعذار باشد مثل اكراه غير بر ترك نماز كه قضاء نميشود استحبابا
نه وجوبا مطلب سيم انكه هر نماز كه ترك او بغير عذرى از اعذار
يعني بتعمد باشد قضاء او واجب است ليكن در اينجا چند امر است
امر اول انكه معيار وميزان در وجوب قضاء تفريط وتقصير در
وقت سنة است واو يعني وقت سنة چنانچه مولانا العالم ع
موسى بن جعفر ع فرموده اند عبارت است از چهار قدم از زوال
شمس براى نماز ظهر وشش قدم ونصف از زوال براى نماز عصر
پس اگر زن مثلا تفريط وتقصير نمايد از زوال شمس تا اينكه چهار
قدم بگذرد وبعد حائض شود واجب است قضاء ظهر بعد از طاهر
شدن از حيض وواجب نيست اگر بعد از گذشتن چهار قدم
حائض شود كما اينكه انحضرت فرموده اند اذا رات الطهر
بعد ما يمضى من زوال الشمس اربعة اقدام فلا تصلى الا العصر
لان وقت الظهر دخل عليها وهى في الدم فلا يجب عليها ان

تصلى الظهر بلى اولى واحب قضاء است اگر مقدار نماز طاهر
بوده است از اول زوال وچنين است بيان در شش قدم و
نصف در نماز عصر و وقتهاى سنة در نماز مغرب وعشاء
وصبح چنانچه در اوقات صلوة خمس گذشت واز اينجا معلوم شد
كه اگر زن مثلا قبل از چهار قدم حائض شود واجب نيست بر ان
قضاء ظهر مثل پاك شدن يعني بجا اوردن ظهر را در وقت عصر
كه بعد از چهار قدم است بلا اولى واحب قضاء است تا غروب
افتاب وهمچنين است در شش قدم ونصف در نماز عصر و
وقتهاى سنة در نماز مغرب وعشاء وصبح در حائض وطاهر
شدن مثلا واولى واحب قضاء عشائين يعني مغرب وعشاء است
تا اخر شب كما اينكه مولانا الصادق ع فرموده اند حاصل است
كه معيار وميزان وجوب قضاء صلوة تفريط وتقصير است در
وقت سنة ان بشرح مذكور ومستحب است قضاء اگر در غير وقت
سنة كه بفرض الهى است چنانچه سابقا دانسته شد از حيض
پاك شود يا در وقت سنة مقدار نماز پاك باشد ومثل حيض است

در صورة عارض شدن ومرتفع شدن در انچه دانسته شد
هر عذرى كه بغلبه خداى تعه يا بغير غلبه خداى تعه باشد كه عنقريب
اشاره شد پس كسيكه اغماء روى دهد بر ان مثلا از اول زوال
شمس تا چهار قدم واجب نيست قضاء ظهر بر ان واولى واجب
قضاء وبجا اوردن است تا اخر روز وكذا اولى قضاء است اگر مقدار
صلوة در چهار قدم افاقه پيدا نمايد وچنين است در بقيه امثله امر دوم
انكه قضاء ميشود صلوة مثل انچه فوت شده است پس اگر صلوة سفر
باشد انچه فوت شده اداء ميشود مثل او ولو در حضر باشد واگر
صلوة حضر باشد اداء ميشود مثل او ولو در سفر باشد وكذا اگر فوت
شود يكى از صلوات خوف كه سابقا دانسته شد قضاء ميشود همان
نحو بلى اگر صلوة سفر وحضر هر دو باشد انچه فوت شده است باينكه
اول وقت مسافر واخر وقت حاضر باشد مثلا مخير است بين اداء
انچه فوت شده قصرا بملاحظه اول وقت وتماما بملاحظه اخر وقت
واولى واحب مراعاة اول وقت است كه قضاء ميكند قصرا وچنين
است بيان در عكس فرض باينكه در اول وقت حاضر باشد واخر

وقت مسافر که مخیر است بین قضاء و تمام و قصر و اولی واجب
تمام است امر سیم آنکه کسیکه فوت شده است از او صلوة پیشینه و اختیار
دارد بین ابتداء نمودن بصلوة حاضره و صلوة فائته مادامیکه خوف
ذهاب و رفتن وقت سنة حاضره نباشد که اگر خوف وقت سنة
باشد احق و سزاوار تر اداء صلوة حاضره است و بعد اداء میکند فائته
را و مکروه است از برای مسافر اداء فائته در روز ولیکن در شب قضاء
میکند کما انیکه مولانا الصادق ع فرموده اند مطلب چهارم آنکه اگر فائته
متعدد باشد اولی واجب است که قضا شود الاولی فالاولی یعنی
ابتداء شود باول فائته بعد بدوم فائته و هکذا و اگر علم بترتیب فوت
نیست حکم مذکور که ترتیب در قضاء باشد مرفوع است و خواسته نشده
است و باکی نیست در تحصیل ترتیب بتکرار صلوة با نبودن عسر و حرج
در بین که منفی است در شریعة احمدیه ص سمحه سهله مطلب پنجم آنکه اگر
فائته یک صلوة از پنج نماز شب و روز باشد که علم نباشد باو بعینه
کافیست یک چهار رکعتی و یک سه رکعتی و یک دو رکعتی اگر در حضر باشد
فائته و اگر در سفر باشد کفایه میکند یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و

و اگر عدة فائته معلوم نباشد قضا میکند بقدر علم خود از آنچه
فوت شده است و اولی واجب توخی و تحری نمودن است بانیکه
آنقدر قضاء کند که شک نداشته باشد حاصل اینست که وجوب
قضاء بمقدار علم بشغل ذمه است و اما علم ببرائه ذمه اولی واجب
است و بعد از مطالب مذکوره چند چیز باید دانست اول آنکه آنچه
از صلوة فریضه فوت شده باشد در حال کفر یا شرک شخص بخدای
تع واجب نیست قضاء او و در حال اسلام و ایمان آن بخدا و
تصدیق رسول محمد بن عبد الله ص دوم آنکه آنچه از صلوة فریضه فوت
شده باشد در حال نصب و عداوة ائمه اثنی عشر ع نیز واجب
نیست قضاء او کما انیکه مولانا الصادق ع فرموده اند زیرا که حال
نصب و عداوة اعظم از ترک صلوة است سیم آنکه اگر کسی در جهالة
خود ترک نموده باشد صلوة فریضه را بعد نادم شود و نداند چه مقدار
ترک نموده است شب دوشنبه پنجاه رکعة کند بفاتحة الکتاب و
قل هو الله احد یکنوبت و بعد از فراغ بقصد توبه استغفار نماید
خدای تعالی آنرا کفاره صلوة آن قرار میدهد و لو انیکه ترک نموده

باشد صلوة یکصد سال را کما اینکه در روایة سید بن طاوس علیه الرحمه
در رساله عدم مضائقة الفوائت (عن علی بن ابیطالب ع قال
سمعت رسول الله ص یقول من ترک الصلوة فی جهالته ثم ندم لا یدری
کم ترک فلیصل لیلة الاثنین خمسین رکعة بفاتحة الکتاب و قل هو الله
احد مرة فاذا فرغ من الصلوة استغفر الله مائة مرة جعل الله ذلک
کفارة صلوته ولو ترک صلوة مائة سنة لا یحاسب الله العبد الذی صلی
هذه الصلوة ثم ان له عند الله بکل رکعة مدینة وله بکل ایة قرئها عبادة
سنة وبکل حرف نورا علی الصراط وایم الله انه لا یقدر علی هذه الا المؤمن
من اهل الجنة فمن فعل استغفرت له الملائکة وسمی فی السموات صدیق
الله فی الارض وکان موته موت الشهداء وکان فی الجنة رفیق الخضر)
و باید دانست که انچه ذکر شد از احکام متعلق بصلوة یومیه بود
واما بقیه صلوات از صلوة عیدین وغیرها قضا و ادائها معلوم نیست
با باکی بنیت صلوة میت بعد از دفن اگرچه خالی از کراهة نیست اما قضاء
نوافل شب و روز بتفاصیل که در کتاب فریضة صلوة گذشت از نوافل
حضر و سفر پس اولی و احب است خصوصا در قضاء فریضه دانسته

شد در صورة کثرة او از قضا نمودن بقدر علم و اولی و احب
توخی و تحری نمودن است باینکه مقداری قضا کند که شک در شغل
ذمه نداشته باشد و یقین ببرائة ذمه پیدا کند و مولانا الصادق ع
فرموده اند در کسیکه قضاء نوافل در ذمه انست و قدرة بر قضا
ندارد و اگر شغل ان در طلب معیشة لا بد منها یا حاجة برادر مؤمن
باشد پس چیزی بر ان نیست و اگر شغل ان از برای جمع مال دنیا و
تشاغل بدنیا است پس بر انست قضا و اگر قضا نکند ملاقات
خواهد نمود خدا را در حالیکه استخفاف کننده و تهاون کننده
و تضییع کننده است مر حرمة رسول خدا ص را و اگر قدرة بر قضا
ندارد و تصدق میکند بقدر وسعه خود و ادنای او یک مد است
از برای هر مسکین مکان هر نماز یعنی هر مد از برای دو رکعة از نوافل
شب و روز و اگر قدرة نباشد از برای هر چهار رکعة از نوافل شب و روز
یک مد و اگر قدرة نباشد یک مد از برای نوافل شب و یک مد از برای
نوافل روز بعد فرموده اند صلوة افضل است صلوة افضل است
صلوة افضل است و نیز فرموده اند در قضا نوافل که بمرض فوت

شده باشد اگر بجا اورده شود پس او خیر است و اگر بجا اورده
نشود پس چیزی نیست بر ان مریض مثل صحیح هر چه غلبه دهد
خدا بر ان پس خدا اولی بعذر است در او و الحمد لله رب العالمین

و اما باب دوم که باب جماعة است در او نیز چند مطلب است مطلب
اول انکه جماعة که اقل او عبارة است از یک امام و یک ماموم کما انکه
رسول خدا فرموده اند قال الاثنان جماعة فریضه است صلوة
در او و در صلوة جمعه بتفصیلیکه در صلوة جمعه گذشت و سنة است
در صلوة فریضه و بدعة است در صلوة نافله بلی در اینجا چند امر باید
دانست اول انکه جماعة که اقل او یک امام و یک ماموم است فرق نیست
که هر یک مرد باشد یا امام مرد و ماموم زن باشد یا هر یک زن باشد
بلی بر تر و خوب نیست امامة نمودن زن زنها را مگر در نماز میت زیرا انکه
نباشد اولی از ان کما انکه مولانا الباقر فرموده اند و اعاده فریضه
که نافله است و اما امامة نمودن زن مردان را البطلان و حرمة او
معلوم نیست بلی مکروه است و نیز فرق نیست که هر یک بالغ باشد
یا امام بالغ باشد و ماموم غیر بالغ و اما امامة غیر بالغ از برای بالغ

نیز بطلان و حرمة او معلوم نیست مثل امامة ان از برای غیر بالغ پس
باکی نیست با امامة ان از برای بالغ و غیر بالغ دوم انکه کسیکه ترک کند
جماعة را از جهة رغبة و اعراض از او بدون عذر و علة نیست نماز از
برای او همچنانکه رسول خدا فرموده اند لا صلوة لمن لم یصل فی المسجد
مع المسلمین الا من علة و مولانا الامیر فرموده اند من سمع النداء
فلم یجبه من غیر علة فلا صلوة له و مولانا الصادق فرموده اند که رسول
خدا قصد فرمودند بسوزانند قومیرا در منازل خودشان که نماز میکردند
در منازل خودشان و حاضر نمیشدند صلوة جماعة را قال هتم رسول الله
باحراق قوم فی منازلهم کانوا یصلون فی منازلهم و لا یصلون جماعة
و نیز فرمودند امد رسول خدا را مرد کوری عرض کرد من کورم میشنوم
ندا و اذان را و حال انکه نیابم کسی را که بکشد من را بسوی جماعة
فرمودند ببند از منزل خود تا مسجد ریسمانی و حاضر شو جماعة را حاصل
انکه صلوة در جماعة سنة است و اعراض از او بدون عذر و علة
معصیة است و صلوة ان صلوة نیست در غیر جماعة و فعل او مثبت
عدالة و ترک او مسقط عدالة است کما انکه رسول خدا فرموده اند

قال ع من صلى خلف امام عالم فكانما صلى خلفي وخلف ابراهيم خليل
الرحمن) ونيز فرموده اند تكبير اول با امام بهتر است از دنيا وانچه در دنيا است
قال ع التكبيرة الاولى مع الامام خير من الدنيا ومافيها) ونيز فرموده اند
يكنماز در جماعة بهتر است از چهل سال نماز در بيت قال ع صلوة الرجل في
جماعة خير من صلوته في بيته اربعين سنة قيل يا رسول الله صلوة يوم فقال صلوة
واحد) ونيز فرمودند كسيكه چهل روز ادراك كند تكبير اول را نوشته
شود از براى ان برائة از نار وبرائة از نفاق قال ع من صلى اربعين يوما
في الجماعة يدرك التكبيرة الاولى كتب له برائتان برائة من النار وبرائة
من النفاق) ونيز فرموده اند كسيكه نماز ميكند در جماعة پس گمان بريد
بان هر خير را وقبول كنيد شهادة ان را قال ع من صلى الصلوة في جماعة
فظنوا به كل خير واقبلوا شهادته) واگر حاضر نميشود جماعة را خير نگوئی
وعداله تنمايد داد كما انيكه انحضرت ع فرموده اند اذا سئلت عمن
لا يشهد الجماعة فقل لا اعرفه) ونيز فرمودند كه وعده فرموده است خداى تعالى
سه نفر را داخل بهشت كند بدون حساب وقبول شفاعة هر يك را
نمايد در هشتاد هزار نفر مؤذن وامام ونماز كننده در جماعة قال ع

ان الله وعد ان يدخل الجنة ثلثة نفر بغير حساب ويشفع كل واحد
منهم في ثمانين الفا المؤذن والامام ورجل يتوضا ثم يدخل المسجد
فيصلي في الجماعة بلى رخصة است در ترك جماعة مثل اذان واقامه
وجمعه كما انيكه سابقا دانسته شد سيم انكه صلوة فريضه كه اجتماع در او
سنة است بشرح مذكور عبارت است از ده وجه كه سابقا دانسته شد
وصلوة نافله كه جماعة در او بدعة است عبارت است از غير ان ده وجه
مذكور پس اعاده فريضه كه نافله است باكى نيست با او كما انيكه اشاره خواهد شد
انشاء الله تعالى مطلب دوم انكه ميزان ومعيار در جواز ائتمام واقتداء وثوق
بدين است كما انيكه مولانا الباقر ع فرموده اند قال لا تصل الا خلف من
تثق بدينه) پس هر مجهول الحال جائز نيست نماز پشت ان كما انيكه مولانا
الصادق ع فرموده اند قال لا تصل خلف المجهول) وظاهر مأمون است
كما انيكه انحضرت ع فرموده اند قال فمن لم تره بعينك يرتكب ذنبا ام لم
يشهد عليه بذلك شاهدان فهو من اهل العدالة) پس هر متجاهر بفسق
جائز نيست صلوة خلف ان كما انيكه انحضرت ع فرموده اند قال ثلثة
لا يصلى خلفهم المجهول والغالي وان كان يقول بقولك والمتجاهر بالفسق

وان کان مقتصداً ای معتدلاً) حاصل اینکه هر مؤمن که مامون باشد
ظاهر ان جائز است اقتداء بان اگرچه فی نفسه مذنب وعاصی باشد
زیراکه مؤمن حجة خدای تعالی است کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند قال
المؤمن وحده حجة) وهر غیر مؤمن ومجهول الایمان وغیر مامون الظاهر از
فسق ومعصیة جائز نیست اقتداء بان پس امر بحمد الله ومنه سهل است
در شریعت محمدیه سمحه سهله ص بلی در حال ضرورة تقیة صلوة خلف منافق
مثل صلوة خلف ائمه ع است کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند قال من صلی
خلف المنافقین کان کمن صلی خلف الائمه ع) پس نماز نمیشود مگر پشت دو
کس یکی کسیکه وثوق بدین ان باشد ویکی کسیکه خوف از ان باشد
کما اینکه مولانا الرضا ع فرمودند ودر اینجا چند امر نیز باید دانست اول
انکه کراهة دارد امامة نمودن اعرابی وولد زنا ومحدود ومجذوم وابرص
واغلف وعبد بعد از بودن میزان ومعیار جواز اقتداء مذکور یعنی وثوق
بدین وظاهر مامون در هر یک موجود باشد وکذا کراهة دارد نماز پشت
حائک ولو اینکه عالم باشد وپشت حجام ولو اینکه زاهد باشد وپشت
دباغ ولو اینکه عابد باشد وباکی نیست بامامة نمودن عبد زمانیکه ان

افقه واعلم باشد وکذا امامة نمودن اعمی زمانیکه ان افقه وافضل
باشد با بودن کسیکه از ان سدید و توجه نماید بسوی قبله چه در
صحرا وچه در غیر صحرا ونیز کراهة دارد امامة نمودن مقید مطلق را وفالج
صحیح را ومتیمم متوضی را وخادمه مرد را کما اینکه اشاره شد عنقریب
وکذا کراهة دارد امامة نمودن مقیم بمسافر وامامة نمودن مسافر بمقیم
اگر اقتدا نمود مسافر بمقیم وحاضر شیت واختیار است بین اینکه دو
رکعت اول امام را ظهر قرار دهد وسلام دهد ودو رکعة اخر امام را
عصر قرار دهد چه نماز امام ظهر باشد وچه عصر واینکه اگر نماز امام ظهر باشد
دو رکعة اول را ظهر قرار دهد ودو رکعة اخر او را نافله قرار دهد واگر نماز
امام عصر باشد دو رکعة اول را نافله قرار دهد ودو رکعة اخر را عصر قرار
دهد ۲ واگر اقتدا نمود مقیم بمسافر بعد از اتمام دو رکعة وسلام اخذ
میکند امام بدست بعض مامومین ومقدم مینماید از اپس امامة میکند
بقیه مامومین را در باقی از صلوة ایشان وکراهة دارد امامة نمودن قاعد
قائم را وصاحب علة ومرض صحیح را وباکی نیست در اختلاف نماز اندو
از جهة اداء یا قضاء یا اداء وقضاء دوم انکه صاحب فراش احق است

و اینکه در ... [illegible] ... ظهر و عصر ... دو رکعة اول ... [illegible]

بفراش خود و صاحب مسجد احق است بمسجد خود بامامة نمودن و امامة
میکند جماعة مؤمنین را اقرء ایشان از برای قران و اگر قرائة ایشان یکی
و متساوی باشد امامة میکند اعلم و افقه ایشان بسنة و در دین و اگر علم
و فقه ایشان یکی و متساوی باشد امامة میکند اقدم ایشان از جهة هجرة
و اگر یکی و متساوی باشند از جهة هجرة امامة میکند اکبر ایشان از جهة سن و اگر
یکی و متساوی باشند از جهة سن امامة میکند اصبح ایشان از جهة وجه که
جمیع این مراتب بر وجه اولویة و احسنیة است حاصل اینست که
مستحب است تقدیم افضل اهل جماعة از برای امامت سیم آنکه رسول
خدا ص نهی فرموده اند امامة نمودن شخص را بقوم و جماعة مگر باذن القوم
و فرموده اند قبول نمیکند خدا نماز امامیکه نماز میکند بقومیکه کراهت دارند
از او کما اینکه سابقاً اشاره شد چهارم آنکه امام ضامن است قرائة ماموم را
و ضامن نیست صلوة ماموم را پس اگر در صلوة ماموم زیاده و نقصان
شود ضامن نیست امام او را و در عهدهٔ خود ماموم است پنجم آنکه سزاوار است
از برای امام اینکه اسماع کند و بشنواند کسانیکه پشت او هستند اگر
چه کثیر باشند و قرائة نماید قرائة وسط بین مخافتة و جهر نه اینکه خود

نشنود و نه اینکه بسیار صوت را بلند کند که این وسط بین سیئتین حسنتین است
و سزاوار نیست از برای امام اینکه بایستد زمانیکه نماز کرد تا اینکه تمام
کند کسیکه پشت اوست آنچه فوت شده است از او از صلوة ششم
آنکه مندوب و مستحب است تخفیف دادن امام صلوة را و نماز
کند بمانند نماز اضعف ایشان و اگر نماز کند تنها تثقیل و تطویل
نماید که عبادة است بلی مندوب و مستحب است انتظار در رکوع
از برای ادراک ماموم رکوع را بمقدار دو مثل رکوع خود و اگر ادراک
نمود بلند نماید سر خود را از رکوع هفتم آنکه مولانا الامیر ع فرموده است
بر امام است اینکه بلند کند دو دست خود را در صلوة بجهة تکبیر و نیست
بر غیر آن اینکه بلند کند دو دست خود را در تکبیر و نیز مندوب است
و مستحب است از برای امام اگر افتتاح نماید بزیاده از یک تکبیر و چه
سه و چه پنج و چه هفت جهر نماید یکی را و سر نماید بقیه را هشتم
آنکه باید موضع امام ارفع و بلندتر از موضع ماموم نباشد مگر قدر
یک انگشت یا اقل یا اکثر از او و مگر ارض مبسوطه باشد و ماموم در موضع
منحدر و پائین از او ایستاده باشد که باکی نیست و اگر موضع امام

شبه دکان ونحو او باشد مجزی نیست نماز ماموم حاصل انیست
که ارتفاع کثیر مضر است نه قلیل در موضع امام و باکی نیست ارتفاع
در موضع ماموم اگرچه کثیر باشد نهم انکه اگر شخص امامت نماید یکنفر را مستحب است
اقامه کند ماموم را از یمین وطرف راست خود واگر دو نفر یا زیاده باشند
مستحب است خلف وپشت امام ایستند و باکی نیست بحذاء ومقابل
امام ایستادن بلکه مولانا الامیر؏ فرموده اند اگر استطاعة نباشد از داخل
شدن صف بایستد حذا ومقابل امام اذا جاء الرجل ولم یستطع
ان یدخل فی الصف فلیقم حذاء الامام فان ذلک یجزیه ثم اگر زن
امامت نماید از برای زنها مستحب است ایستادن وسط انها ومکروه است
متقدم شدن برانها وبعبارة اخری امام و ماموم یک صف باشند دهم
انکه اگر امام در اثناء نماز بمیرد ماموین مقدم میدارند بعضی از خودشان
را واتمام میکنند بقیه نمازشان را بان واگر امام در اثناء صلوة احداث
حدث نماید نیز مقدم میدارد بعض ایشان را ولیکن سزاوار نیست
مقدم دارد مگر کسیکه ادراک اقامه را نموده باشد ومسبوق نباشد
واگر مقدم نمود امام مسبوق را اتمام میکند مسبوق نماز قوم را بعد

مینشیند تا اینکه فارغ شوند قوم از تشهد بعد ایماء واشاره میکند بسوی
ایشان بدست تسلیم وانقضاء صلوة را بعد اتمام میکند انچه باقی مانده
از نماز خود وهمچنین است بیان اگر در اثنای نماز امام رعاف ونحو او شود
ومجزی است از قوم صلوة ایشان اگر مقدم بدارد امام مذکور کسی را که
نیة صلوة نکرده است اگرچه سزاوار نیست کسیکه داخل میشود با قومی
در صلوة ایشان اینکه نیة نکند نماز ایشانرا نماز اگرچه نماز کرده باشد
کما اینکه مولانا الباقر؏ فرموده اند یازدهم انکه رسول خداؐ فرموده است
کسیکه نماز کند بقومی واختصاص دهد نفس خود را بدعا پس بتحقیق
خیانة نموده است ایشانرا دوازدهم انکه امر دائر باشد بین نماز اول وقت
وامامة نمودن با تاخیر قلیلی افضل نماز جماعة است سیزدهم مطلب انکه میزان
ومعیار در بودن صلوة شخص صلوة جماعة ایتمام واقتداء بامام است
که عبارت است از امام وقدوة قرار دادن انرا در حدود صلوة که
اول او تکبیر واخر او تسلیم است بنیة پس اگر ایتمام واقتداء نکند صلوة
ان نماز جماعة نخواهد بود وحرکة وسکون است بطبق این ایتمام واقتداء
کما اینکه رسول خداؐ فرموده اند قال انما جعل الامام اماما لیوتم به فاذا

کبر فکر) پس اگر ائتمام و اقتدا در اقوال و افعال نکند مثل اینکه قبل از امام
افتتاح نماید یا قبل از امام سر از رکوع یا سجود بردارد و یا بگذارد نیز نماز
آن نماز جماعت نخواهد بود بلکه در صورت ثانیه نماز از برای آن نیست
مگر اینکه با امام سر از رکوع و سجود بردارد و بگذارد که در این صورت نماز
جماعت از برای آن هست نیز کما اینکه رسول خدا (ص) فرموده اند قال رجل رفع
راسه قبل الامام ویضع قبل الامام فلا صلوة له ورجل یضع راسه مع
الامام ویرفع مع الامام فله صلوة واحده ولا حظه له فی الجماعة بلی اگر
بغیر تعمد متاخر شود از امام در رکوع یا سجود یا هر دو خود بعمل بیاورد
آنچه متاخر شده است و لاحق میشود و حاصل اینست صلوة جماعت از
شخص متحقق میشود بدو امر یکی نیت اقتدا و یکی عمل نمودن بوفق نیت
اقتدا و مبادرت ننمودن امام را در حدود واجبه نماز کما اینکه اشاره
شد و از اینجا چند امر است نیز اول آنکه ماموم اگر بغیر تعمد سر از رکوع تنبیهات
یا سجود بردارد قبل از امام یا برکوع یا بسجده رود قبل از امام مشیت
و اختیار است در متابعت نمودن و متابعت ننمودن و فاسد نمیشود
نماز آن بزیادتی رکوع و سجود که بغیر تعمد بوده است دوم آنکه اگر بعد از نماز

معلوم شود که هر یک از دو نفر که جماعت نموده است ائتمام و اقتدا
بدیگری نموده است فاسد است صلوة هر دو و صحیح است اگر هر دو نیت امامت
نموده باشند کما اینکه مولانا الامیر (ع) فرموده اند سیم آنکه هر ماموم که ادراک
نماید رکوع امام را قبل از اینکه بلند کند امام سر را از رکوع ادراک نموده است
رکعت را باینکه در حال رکوع امام تکبیر بگوید و اقامه صلب و راست کند پشت
خود را و برکوع رود و چه اینکه تسبیح رکوع را ادراک کند و چه نکند و مجزی است
یک تکبیر از برای افتتاح و رکوع بلی اگر ادراک ننموده است تکبیر رکوع امام را
خوب نیست داخل شود در آن رکعت با اینکه اقتدا نکند بآن رکعت یعنی
از رکعات صلوة حساب نکند حاصل اینکه اگر ادراک ننمود تکبیر رکوع
امام را مشیت و اختیار دارد بین داخل شدن در آن رکعت و اعتداد
ننمودن بآن رکعت کما اینکه مولانا الباقر (ع) فرموده اند لا تعتد بالرکعة التی لم
تشهد تکبیرها مع الامام و کذا اگر ادراک نمود امام را بعد از رکوع چه در سجده
اولی و چه در سجده اخیره و چه در تشهد اعتداد نمیکند بآن رکعت و ادراک
ننموده است رکعت و لیکن ادراک نموده است فضل جماعت را پس مستحب است
ائتمام و اقتدا در جمیع احوال امام الا اینکه اگر ادراک رکوع ننموده است

ادراک رکعت نموده است و مولانا الامیر فرموده است عاجز است
کسیکه ادراک کند امام را در سجود و اقتدا نکند بانیکه تکبیر بگوید و سجده
کند و اعتدا د نکند بان سجده چهارم انکه اگر ماموم بغیر تعمد ترک کند رکوع یا سجود
را با امام باکی نیست بلکه باید رکوع و سجود کند و لاحق شود با امام پنجم انکه نماز
ماموم نماز نیست با ستره یا جدار و امثال اینها بلی باکی نیست بصفوف بین
اساطین و صفها میانه ستونها و کذا باکی نیست بحائل بین امام و ماموم بین
ازرنها ششم انکه صلوة ماموم صلوة نیست نیز با بودن فاصله بین امام و ماموم
و بین صفوف زیاده از یک خطوه که عبارت است از مسقط جسد انسان
زمانیکه سجود نماید بانیکه بین موضع قدم امام و موضع سجود ماموم زیاده از قدر
مذکور باشد و سزاوار است صفوف متصله باشد بعض او ببعض بلی
اگر خوف باشد از ادراک ننمودن رکوع امام را و فوت شدن رکعت
تکبیر میگوید بعد لاحق میشود بصف در رکوع یا بعد از رکوع و اولی و احب
کشیدن دو پا است و خطوه و کدام برنداشتن است چه فاصله بین
ان و صف قلیل باشد و چه کثیر هفتم انکه واجب است بر ماموم استماع
و انصات و سکوت زمان قرائة امام مثل زمان قرائة غیر امام و در هر نماز

که جهر میشود قرائة در او که چهار نماز است چنانچه سابقا دانسته شد
ظهر جمعه و مغرب و عشاء و صبح چه در دو رکعة اول و چه در دو رکعة
اخر و لو انیکه همهمه امام را بشنود و اگر نمیشنود قرائة را شنیدن و اختیار
دارد بین قرائة و انصات و سکوت و در هر صلوة که جهر نمیشود
که ظهر و عصر است نیز نشنیدن و اختیار دارد ماموم بین قرائة و تسبیح و
سکوت اگرچه سکوت خالی از کراهة نیست و فرق نیست در احکام
مذکوره بین ماموم مسبوق و غیر مسبوق یعنی ماموم یکه یک رکعة یا دو رکعة
امام از او سبقت نموده باشد زیرا که سابقا دانسته شد که در جمیع
رکعات قرائة فاتحه باید بشود و تسبیح را مولانا العالم یعنی موسی بن جعفر
نسخ فرموده اند در دو رکعت اخر کما انیکه مولانا صاحب الزمان
در حمیری فرموده اند قد نسخت قرائة ام الکتاب فی هاتین الرکعتین
التسبیح و الذی نسخ التسبیح قول العالم کل صلوة لا قرائة فیها فهی
خداج) و کذا قرائة میکند و لو مثل حدیث نفس اگر اقتدا از جهة
تقیه و امام اهل خلاف باشد هشتم انکه سزاوار نیست از برای ماموم
استماع نماید امام را چیزی از انچه میگوید و نیز مکروه است تمام کردن پشت

صفوف تنها نهم آنکه اگر ماموم مسبوق باشد بیک رکعه در رکعت دوم
که امام تشهد میخواند مستحب است از برای آن که تجافی نماید و بنحو اقعاء
نشیند و مکروه است متمکن شود از قعود و نشستن و نیز سنت است نه تنها
سر از رکوع و سجود برندارند تا آنکه مردان از رکوع و سجود سر بردارند و نیز
مستحب است تشهد خواندن که تشهد برکه است و نیز مستحب است
نشستن و تشهد خواندن در تشهد دوم امام دهم آنکه مستحب است
اعادهٔ نماز فریضه از برای اتمام و اقتدا و بودن صلوة در جماعة و نماز
دوم را نافله قرار میدهد و خدای تعالی اختیار میکند احب و بهتر اندو را کما
آنکه مولانا الصادق ع فرموده اند و نیز مستحب است اعاده صلوه از برای
کسیکه نماز کرده باشد در جماعة از برای کسیکه نماز نکرده باشد که تصدقی
است بر آن کما آنکه رسول خدا ص فرموده اند چه امام باشد کسیکه اعاده
میکند نماز را و چه ماموم باشد و نیز مستحب است از برای کسیکه بعد از داخل
شدن در نماز رویه نماید انعقاد جماعة را اتمام نمودن او را باید در رکعتی
و استیناف نماید نماز با امام و بوده باشد اندو در رکعه نافله یازدهم
آنکه افضل صفوف صف اول است و افضل اول آنچه ادنی و نزدیکتر است

از امام و در صلوة جنازه افضل صف آخر است و افضل صف
مقدم طرف راست امام است و مستحب است بودن صف اول
اولو الاصلاح یعنی صاحبان عقول و تقی که اگر امام نسیان کند یا عاجز
شود تقویم و تسدید نمایند او را و نیز مستحب است اتمام صفوف اگر در
صفوف خلل و فرج باشد و نیز مستحب است تسویه نمودن صفوف و
محاذاة نمودن بین مناکب و مسح بمناکب نمودن تا آنکه خللی و فرجی در
اهل جماعة نباشد و تخالف نشود پس خلاف فرماید خدای تعالی بین قلوب
ایشان کما آنکه رسول خدا ص فرموده اند و مستحب است بعد از گفتن
قد قامت الصلوة ایستادن ماموین و مقدم داشتن یکی از خودشان را
و منتظر نشوند امام را دوازدهم آنکه اگر معلوم شود بعد از صلوة بی طهارت
بودن امام از وضو و غسل اعاده میکند نماز را امام و ماموم کما آنکه امیر ع
فرموده اند من صلّی بالناس و هو جنب اعاد هو والنّاس صلوتهم ولیکن
نیست بر امام که اعلام کند ماموین را بمحدث بودن خود و اگر معلوم
شود بعد از صلوة سزاوار نبودن امام از برای اقتدا بآنکه مومن نباشد
مثل ناصب و عدو اهل بیت ع که بمنزله جدار است نه مثل یهود اعاده است

بر ماموین دکذا اگر معلوم شود مدنب و عاصی بودن امام حاصل
اینکه ماموین با امامشان رکوع و سجود نمایند هر زمان فاسد شد
صلوة امام فاسد است صلوة ماموین چنانچه در صلوة بدون طهارت
است و هر زمان که فاسد نشد نماز امام مثل اشتباه بعد فاسد نیست
نماز ماموین بلی اگر قبل از اقتدا، عالم باشد ماموم بعاصی بودن امام آن نیز
فاسده است نماز آن مثل امام نبودن از برای آن چنانچه در ضمن امور
مذکوره دانسته شد و اما با نبودن علم پس مرفوع القلم است و از اینجا واضح
شد که جایز است اقتدا، با امام با نجاسة لباس یا بدن امام مثلا ماداميكه
علم ندارد بفساد صلوة امام از جهة نجاست قبل از صلوة چنانچه اگر بعد از نماز
عالم شود بفساد صلوة امام از جهة نجاست بانکه با علم بنجاست و نبودن عذر
نماز کرده است فاسد است صلوة ماموم نیز مثل صورة صلوة بدون امام
خاتمة کلام آنکه اگر شخص حین تسلیم و انصراف امام از صلوة داخل شود
مجزی است از اذان و اقامهٔ جماعة و اگر بعد از تفرق اهل جماعه داخل شود
مجزی نیست اذان و اقامه ایشان باید اذان و اقامه بگوید کما اینکه در صدود
صلوة دانسته شد و اگر سواناة و اوراک نماید اهل جماعة در جلوس بعد از صلوة

مجزی است از اقامه بدون اذان کما اینکه در خبر عبید بن زرارة
از مولانا الصادق ع قال اذا ادرکت الجماعه و قد انصرف القوم و وجدت
الامام مکانه و اهل المسجد قبل ان ینصرفوا اجزأت اذانهم و اقامتهم
فاستفتح الصلوة لنفسک و اذا وافیتهم و قد انصرفوا عن صلوتهم
وهم جلوس اجزأ اقامة بغیر اذان وان وجدتهم و قد تفرقوا وخرج
بعضهم عن المسجد فاذن واقم لنفسک والحمد لله رب العالمین والصلوة
علی محمد و اله الطاهرین واللعنة علی اعدائهم اجمعین

دعامه ثانیه از دعائم اسلام از بقیه کتاب سبیل الرشد للاهل الزهد

فی الدین که از جمله تعلمات متعلم از رسول خدا ص و ائمه هدی ع آداب

افضل فضله الله فی الذکری لعبد الله ولی است از برای عامه سلسله

مکلفین در شرق ارض و غربها در اعصار و امصار تا قیام

قیامت و حقوق واجبه این علم که از مواضع علم ع است پنج است

اول سکوت دوم استماع سیم حفظ چهارم عمل پنجم نشر و مدارک

و مآخذ او موکول است بکتاب اصول ملقاة از ائمه هداة ع که موسوم

است بمیراث الائمه از رسول الله ص و عمل بدون علم از مواضع

علم ائمه هدی ع چه بتفقه و چه تقلید باطل است و عامل بمجل کفر است

اگرچه شامل شود او را صفت ایمان کما اینکه امیر المومنین ع

فرموده اند فکل عمل من اعمال الخیر یجری علی غیر ایدی الاوصیاء

و عهودهم و صدودهم و شرایعهم و سننهم و معالم دینهم

مردود و غیر مقبول و اهله بمجل کفر و ان شملهم صفت الایمان

لا حول و لا قوة الا بالله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید الانبیاء والمرسلین
وعلی آله سادة العباد اجمعین واللعنة علی اضدادهم الی یوم الدین واعدائهم
الکافرین من الماضین والغابرین الی جامع المغضوبین امین رب المربوبین
وبعد گذشت در کتاب صلوة که دین واسلام عبارتست از آنچه رسول
خدا ص از نزد خدای تعا آورده است واصول وعمده های او پنج است وبقیه بعد از
این پنج است واز جمله پنج فرع یکی آن بود که عبارة از صلوة وزکوة است ونیز
گذشت حدود فریضه صلوة واما فریضه زکوة پس در او چند مقصد است
مقصد اول آنکه علة فرض ووضع زکوة از جهة قوت فقراء وتحصین
اموال اغنیاء است که خدای عزوجل تکلیف نموده است اهل صحة را بالقیام
وبشان اهل زمانه بلوی چنانچه مولانا الرضا ع فرموده اند ومنع از
زکوة حرام وسبب عدم قبول صلوة است ودر این مقصد چند امر است
امر اول آنکه اشیاء واموالیکه واجب است زکوة از آنها نه چیز است
نقدین یعنی طلا ونقره وانعام ثلثه یعنی شتر وگاو وگوسفند وغلات اربع
یعنی گندم وجو وخرما وکشمش ورسول خدا ص زکوة را در غیر از این نه چیز عفو

فرموده اند بلی در این امر چند چیز باید دانسته شود اول آنکه از برای
هر چیز در عالم زکوة است غایة الامر اینست که عفو آمده است در ماسوای
نه چیز مذکور حاصل آنکه زکوة دو نحو است یکی زکوة واجبه که در نه چیز مذکور
است ویکی زکوة غیر واجبه که در غیر نه چیز مذکور است از اموال دوم آنکه
عفو زکوة از غیر از نقدین از خانه وخادم ولباس واثاث والنحاء اینها
مادامیست که اراده تجارة با آنها نشده باشد پس اگر اراده تجارة با آنها
شده باشد ودر تمام سال نفروخته از جهة طلب زیاده از راس مال و
اینکه داده شده باشد راس مال واجب است زکوة او کما اینکه مولانا
الصادق ع فرموده اند بخلاف اینکه اگر اراده تجارة با آنها نشده باشد
یا اراده تجارة شده باشد ولیکن در تمام سال راغب در آنها یافت
نشده باشد یا با وجود راغب بکمتر از راس مال راغب باشد که هیچیک
واجب نیست زکوة بلی زکوة یکسال مستحب است چه حبس در یکسال باشد
وچه در زیاده در صورة اراده تجارة سیم آنکه غیر انعام ثلثه که عفو شده
است از زکوة آنها بلکه رسول خدا ص نهی فرموده است از صدقه وزکوة آنها
فرق نیست بین اینکه سائم باشد یا اینکه ارسال شده باشد در مرعی وچراگاه

در تمام سال و انکه معلوف باشد و نه پنج انیکه مذکر باشد و انکه
مؤنث باشد بلی در خصوص نجیب از اسبها که در تمام سال سائم
باشند دو دینار و گاو یک دینار مستحب است که مولانا الامیر ع وضع
نموده اند چه مذکر و چه مؤنث چهارم انکه غیر غلات اربع از انچه داخل
وزن و کیل است که معلوم شد عفو زکوة از انها اگر ممکن باشد حبس انها
تا یکسال مستحب است زکوة در انها زمانیکه سال حلول کند بر انها مثل
برنج و نخود و عدس و ماش و باقلا و اشباه انها و انچه فاسد شود
و ممکن نباشد حبس انها تا یکسال مثل میوجات و سبزیجات زکوة در انها
نیست مثل جواهر و اشیاه او از معدنیات چون الماس و فیروزج و
قطعه نقره که زکوة در انها نیست امر دوم از مقصد اول در امور راجعه
بنقدین است اول انکه نقدین باید رکاز باشد یعنی منقوش و مسکوک
باشد و بعبارة اخری دارای سکه باشد که بان سکه منفعت حاصل شود و
زوال ان سکه سبب زوال منفعت شود چه سکه قدیمه و چه سکه جدیده
بخلاف بیتر که اب نشده از طلا و نقره را گویند و سبیکه که شمش طلا
و نقره که شمش نقره را گویند و کذا حُلی یعنی زینتهای زنها که زکوة در انها

نیست بلی اگر حُلی زنها رکاز و دینار و درهم باشد زکوة غیر واجبه
او عاریه دادن انها است کما انیکه مولانا الصادق ع فرموده اند دوم
انکه فرق نیست که دینار و درهم خالص باشد یا مغشوش اگر خالص از
مغشوش بمقداری که زکوة در او واجب است برسد سیم انکه باید درهم
و دینار عین باشد پس اگر درهم و دینار دین باشد واجب نیست
زکوة در او بلی زکوة او بر مقترض یعنی قرض کننده است مگر انیکه مقترض
شرط کند بر مقرض زکوة را که در این صورة واجب است زکوة بر مقرض
نه مقترض ولیکن باید دانست که وجوب زکوة بر مقترض وقتیست که
مالی داشته باشد که زیاده ان مال از دین مبلغ زکوة باشد مثل
انیکه هشت صد درهم قرض کرده باشد و مال ان هزار درهم باشد که زیاده
که زیاده دویست درهم است که مبلغ زکوة است پس اگر مال ان کمتر از
هشت صد درهم نیز یا هزار درهم الا یکدرهم کم مثلاً باشد زکوة بر او
واجب نیست مگر کسی دین را ضامن شود با جازهٔ مدیون که در این صورة
نیز زکوة واجب است کما انیکه مولانا الامیر ع فرموده اند چهارم انکه باید
درهم و دینار در ید مالک باشد بانیکه ممنوع از تصرف در او نباشد

مطلقا ولو تحت ید امنائه ان یاشد پس اگر ممنوع از تصرف باشد مثل
مال مغصوب یا مجحود یا مجهول مثلاً چیزی بران نیست و چنین است
مالیکه شخص از برای نفقه اهل خود میگذارد و غائب است مثل سه هزار
درهم نفقه دو سال اهل خود را ترک کند و غائب شود بلی اگر حاضر باشد
واجب است زکوة او کما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند و از اینجا
حال حکم مال مرهون ونحو او معلوم شد که زکوة در اینها نیست حاصل
اینکه میزان در وجوب زکوة وعدم وجوب او عنوان لقا منفعت
مال و رفتن منفعه مال است که صادق است در شمش نمودن طلا و نقره
وصلی نمودن و اشباه اینها است کما اینکه مولانا الفقیه موسی بن جعفر ع
فرموده اند و هر مالیکه ممنوع نباشد شخص از اخذ او مطلقا چه دین و چه مال
غائب و چه مهر زن حکم او حکم مالیست که در تحت ید است که باید زکوة
او را بدهد کما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند و همچنین اگر مالک شخص
منتقل شود در تجارة یوما فیوما باید زکوة او را بدهد که شبیه عین
است کما اینکه نیز انحضرت ع فرموده اند و از اینجا حال کسیکه مال او
در تحت ید غیر است ولیکن منافع او راجع بان است معلوم شد که بر انست

که بر انست زکوة کما اینکه مولانا الرضا ع فرموده اند پنجم انکه باید وزن
نقره درهم دویست مثقال برسد و وزن طلا دینار بیست مثقال
برسد پس اگر در اول که دویست مثقال است یک درهم و در دوم که
بیست مثقال است یک دینار کم باشد زکوة واجب نیست و کذا در زیاده
هر یک از دینار و درهم زکوة واجب نیست تا اینکه خمس زیاده شود مطلقا
وبعبارة اخری در دوم چهار دینار چهار دینار زیاده شود و در اول چهل
درهم چهل درهم زیاده شود و در اینجا چند امر باید دانست اول انکه درهم
مثل دینار عبارة است از هشتاد و دو جوی میانه که عبارة اخری است از
هیجده نخود پس هر درهم و دینار سه ربع مثقال صیرفی است که بیست
و چهار نخود است و هر درهم عشر دینار است قیمةً اگرچه مثل دینار است
زنةً دوم انکه میزان در قدر مال التجاره میزان طلا و نقره است پس اگر
مال التجاره مساوی دویست مثقال نقره یا بیست مثقال طلا باشد
واجب است زکوة و چنین است بیان در چهل درهم چهل درهم بعد
و چهار دینار چهار دینار بعد که اگر کمتر از هر یک باشد واجب نیست
زکوة سیم انکه اگر دراهم و دنانیر هر دو جمیعا برسند بمقدار را

که واجب است زکوة در۲ او بلکه باید هریک برحد خود برسد ششم
انکه باید طلا و نقره حلول نماید برانها یک حول و سال که محقق میشود بداخل
شدن ماه دوازدهم پس اگر حلول نکند سال واجب نیست زکوة هفتم
انکه باید طلا و نقره در تمام سال که محقق میشود بداخل شدن ماه دوازدهم
است باید حرکت داده نشود پس اگر در اثناء حول حرکة داده شود مطلقا
ولو هریک بدیگری مثل انیکه دویست مثقال طلا در اثناء سال تبدیل
کند به پانصد مثقال نقره چیزی بران نیست و فرق نیست در این حرکة
دادن قبل از حلول حول بین انیکه از جهة فرار از زکوة باشد و انیکه از جهة
فرار نباشد بلی مستحب است زکوة اگر تبدیل از جهة فرار از زکوة باشد و اگر
تحویل کند طلا و نقره را بگندم یا جو مثلاً بعد تقلیب کند [illegible] بگندم
وجور الطلا و نقره پس اگر طلا و نقره دوم همان دینار و درهم اول است
که رجوع نموده است برانست زکوة بعلة انکه یکسال مالک شده است
کما انیکه مولانا الباقر ع فرموده اند و اگر بغیر درهم و دینار اول باشد چیزی
بران نیست مثل صورة یاس از رجوع درهم و دینار اول که نیز چیزی
بران نیست و کذا واجب است اگر قبل از حلول حول دفع کند دراهم

۲ انمقدار نه هریک مثل یکصد دراهم و ده دینار مثلاً واجب نیست زکوة صح

و دنانیر را بدیگری بشرط مثل انیکه هبه کند بشرط ضمانت دراهم و
دنانیر را از برای ان که در این صورة هبه جایز و شرط ساقط و زکوة
لازم است چنانچه مولانا الصادق ع فرموده اند امر سیم از مقصد اول
در امور راجعه بانعام ثلثه است اول انکه باید این اصناف ثلاثه
که عبارة است از شتر و گاو و گوسفند علف خوار نباشند بانیکه در مرعی و
صحرا چریده باشند پس اگر هریک علف خوار باشد زکوة در او نیست
و میزان صدق سائمه و معلوفه بودن است و اگر شک شود زکوة معلوم
نیست دوم انکه باید این اصناف عامل و کارکن نباشد پس اگر هریک
عامل و کارکن باشد زکوة در او نیست و میزان در عامل بودن و عامل
نبودن نیز صدق است و اگر شک شود نیز زکوة معلوم نیست سیم
انکه باید اصناف ثلثه حلول نماید برانها حول و سال که بداخل شدن ماه
دوازدهم است و فرق نیست در هریک بین بزرگ و کوچک در اعتبار
حلول حول از بعد از نتیجه و ولادة چه شیرخوار و چه غیر شیرخوار بلی حمل از
هر صنف چیزی در او نیست پس حساب سال از اول روز نتیجه و ولادة
است چهارم انکه باید هر صنف از اصناف ثلثه برسد بحدی که شارع

معین فرموده است و در اینجا سه امر است امر اول آنکه از برای صنف
اول که شتر است دوازده صد معین شده است اول پنج عدد دوم
ده عدد سیم پانزده چهارم بیست عدد پنجم بیست و پنج ششم سی و
شش عدد هفتم ده علاوه که سی و شش میشود هشتم ده علاوه که چهل و
شش میشود نهم پانزده علاوه میشود که شصت و یک میشود دهم پانزده
علاوه میشود که هفتاد و شش میشود یازدهم پانزده علاوه که نود و یک میشود
دوازدهم سی علاوه که صد و بیست و یک میشود پس در پنج صد اول پنج پنج
است و در صد ششم یک است و در صد هفتم و هشتم ده ده است و در صد نهم و دهم
و یازدهم پانزده پانزده علاوه میشود و در صد دوازدهم سی است و فرق
نیست در این صنف که شتر است بین انواع شتر مثل بختی از او که
بمنزله گاومیش است از گاو پس چیزی بین صدود مذکوره نیست مثل
چهار در پنج صد اول و بیست و پنج در صد ششم امر دوم آنکه از برای صنف
دوم که گاو است هفت صد معین شده است اول سی دوم چهل سیم
شصت چهارم هفتاد پنجم هشتاد ششم نود هفتم صد و بیست پس در صد
دوم ده و در صد سیم بیست و در صد چهارم ده و در صد پنجم ده و در صد ششم

ده و در صد هفتم سی زیاده میشود و فرقی نیست در این صنف که
گاو است بین انواع گاو مثل گاومیش پس چیزی بین صدود مذکوره
نیست مثل بیست و نه در صد اول و سی و نه در صد دوم امر سیم آنکه
از برای صنف سیم که گوسفند است پنج صد معین شده است اول
چهل دوم صد و بیست و یک سیم دویست و یک چهارم سیصد و یک
پنجم چهارصد که در صد دوم هشتاد و یک و در صد سیم هشتاد و در صد
چهارم یکصد و در صد پنجم نود و نه زیاده میشود و فرقی نیست در این
صنف که غنم است بین اینکه گوسفند باشد و اینکه بز باشد پس چیزی
بین صدود مذکوره نیست مثل سی و نه در صد اول و صد و بیست در صد دوم
امر چهارم از مقصد اول در امور راجعه بغلات اربع است اول آنکه باید
باید هر یکی از این غلات اربع که عبارت است از گندم و جو و خرما و کشمش
پنج وسق باشد و وسق عبارت است از شصت صاع که مجموع سیصد صاع
میشود و گذشت در باب غسل که صاع عبارت است از یکمن تبریز و پانزده
سیر بنقیصه دو مثقال و نیم و بنابراین سیصد صاع چهارصد و یازده من
تبریز و سیزده سیر بزیاده دو مثقال صیرفی است و بعبارة اخری چهار خروار

یازده من تبریز و سیزده سیر نزباده و دو مثقال صیرفی است پس اگر هر یک
از غلات اربع باین صد نرسد زکوة واجب نیست چنانچه در غیر غلات
اربع اگر باین صد نرسد زکوة مستحب نیست و کذا اگر دو صنف یا زیاده
از غلات و غیر غلات بمقدار مذکور رسد نه از هر یک واجب و مستحب
نیست زکوة در انها دوم انکه وقت وجوب زکوة بر غلات اربع
و استحباب زکوة در غیر غلات اربع زمان قطع این اصناف است
از اشجار و درختهای خودشان و زمان تقدیر و تخمین انها است در اشجار
خودشان که چه مقدار است کما اینکه مولانا الرضا ع فرموده اند چه اینکه
وقت صَرم و خَرص یعنی قطع و تخمین متصف بصفة تمریه و زبیبیه
و حنطیه و شعیریه[۲] باشند و چه نباشند و بعبارة اخری چه نامیده شوند شعیریه[۲]
باسم گندم و جو و خرما و کشمش و چه نامیده نشوند مثل اینکه رطب و انگور
نامند با اینکه هر یک بحد پنج وسق برسد بتخمین بعد از متصف شدن
باین صفات و چنین است امر در غیر غلات که مستحب است زکوة پس
اگر پیش از وقت وجوب مذکور بعض اصناف مذکوره از بلوغ و صدیکه تحقق
و صدیکه زکوة در انند واجب است بیرون رود حکم او حکم بیرون رفتن

نقدین و انعام ثلاثه است از خودشان پیش از حلول حول و بعبارة
اخری وقت قطع و تخمین غلات اربع بمنزله حلول حول است در پنج بقیه
که نقدین و انعام ثلثه است در احکام سابقه پس اگر بعد از زمان قطع
و تخمین بیرون رود از صد مذکور یا اشتقال داده شود بغیر ساقط نمیشود زکوة
مثل بعد حلول حول در پنج بقیه سیم انکه صد مذکور که عبارة است از پنج وسق
بعد حقوق مقاسمیه و انچه حاصل شود در ید شخص است پس اگر صاحب
ارض نباشد صد مذکور بعد مقاسمة با صاحب ارض است از انچه حاصل
شود در ید شخص و کذا اگر خود عامل نباشد که صد مذکور بعد مقاسمة ×
با عامل است از انچه حاصل در ید شخص شود و فرق نیست در این حق
العمل که بطریق مقاسمة است بین عمل حَرث و غَرس و صَرم و حصاد
و غیر ذلک حتی خرص و تخمین زدن کما اینکه مولانا الباقر ع فرموده اند
بخلاف اینکه اگر ارض و عمل از خود باشد نه از غیر اعتبار صد مذکور
قبل از بیرون نمودن اجرة مثل ارض و عمل است بلی خوب نیست
از برای حارس یعنی حفظ کنند ه اجرتی معلوم شود و ترک میشود
از برای آن دو سه درخت از جهة حفظ ان و بخلاف اینکه حق الارض و

حق العمل باجرة باشد نه بنحو مقاسمة مثل اجاره نمودن نخلستان
وکرستان که اعتبار صد مذکور قبل از بیرون نمودن اجرة است مثل
بیرون نمودن حق بذر حاصل کلام اینست که انچه از حقوق مذکوره
در مقابل او مقاسمه قرار شود از محصول غلات اربع از ید مالک خارج
است پس در صد زکوة غلات داخل نیست چه ان حق قبل از وقت
وجوب زکوة باشد وچه بعد از وقت وجوب زکوة باشد وانچه
از حقوق مذکوره در مقابل او مقاسمه قرار نشده از محصول غلات اربع
از ید مالک غلات خارج نشده است پس در صد زکوة غلات داخل
است چه قبل از وقت وجوب باشد ان حق وچه بعد چنانچه در بقیه
اصناف تسعه اگر در اثناء سال احتیاج بمخارجی مثل اجرة حفظ نقدین
واجرة راعی وچوپان وغیر انها باشد ان مخارج از صد ودانها اخراج
نمیشود مثلاً اگر اجرة راعی چهل گوسفند یک گوسفند باشد اخراج نمیشود
ان یک گوسفند یا اجرة حفظ دویست درهم یکدرهم باشد اخراج
نمیشود ان یک درهم تا انیکه هر یک از صد وجوب زکوة بیرون رود
واز اینجا حکم کسر الات وادوات متعلقه بغلات اربع معلوم شد مثل

حکم تلف شدن انها که صد مذکور قبل از بیرون نمودن قیمت کسر تلف
است واز این بیانات حال غیر غلات اربع از انچه مستحب است زکوة
در انها معلوم شد وباید دانست که بعد از مقاسمة هر کس که قسمة وحصه
ان بحد مذکور رسد واجب است بران کس زکوة قسمة وحصه خود چه
مالک وچه عامل بلی اگر مالک الارض وقریه شرط کند زکوة را بر عامل واجب
است بر عامل نه بر صاحب ارض وقریه چهارم انکه انچه سلطان از باب
خراج اخذ میکند از عشر وغیره جائز است احتساب او از زکوة وبعبارة
اخری مشیة واختیار است انیکه خراج سلطان را از زکوة احتساب
کند وانیکه نکند بلی اگر سلطان واخذ کننده اهل ولایة ودوستی ائمه
اثنی عشر نباشد که محل زکوة هستند مجزی نیست اگر باختیار وبا
استطاعة منع زکوة را بان بدهد که بغیر اهل داده است در این هنگام
بلی اگر بدون استطاعة اخذ شود امر باعادة نیست مقصد دوم
در زکوة اصناف تسعه مذکوره وغیر مذکوره است ودر او سه فصل
است فصل اول در زکوة نقدین ودر او چند امر است اول انکه زکوة
در هر یک از طلا ونقره مطلقا چه در صد اول از اند که بیست مثقال در

صد و دویست مثقال و نقره بود وچه در صد دوم از اند و که چهار
مثقال در اول و چهل مثقال در دوم بود ربع عشر است یعنی چهار یک
ده یک پس از بیست مثقال نصف مثقال و از چهار مثقال یک عشر مثقال و از
دویست مثقال درهم پنج مثقال و از چهل مثقال درهم یک مثقال زکوة
است و همچنین است بیان در انچه زاید شود که در هر چهار مثقال
طلا عشر و در هر چهل مثقال نقره یک مثقال زکوة است دوم انکه
زکوة مال التجاره و دین وغیر ذلک از انچه سابقا بتفصیل دانسته شد
زکوة نقدین است که مسموع شد سیم انکه باکی نیست از دادن دراهم زکوة دنانیر
و از دنانیر زکوة دراهم بقیمت وکذا باکی نیست زکوة نقدین بانچه
متیسر است بقیمة فصل دوم در زکوة انعام ثلثه و در او نیز چند
مطلب است مطلب اول در زکوة شتر است و در او چند امر است
اول انکه زکوة پنج صد اول او در هر یک یک گوسفند است و زکوة صد
ششم او یک ابنه مخاض است و زکوة هفتم او یک ابنة لبون است
و زکوة هشتم او یک حقه است و زکوة نهم او یک جذعه است و زکوة
دهم او دو ابنه لبون است و زکوة یازدهم او دو حقه است و زکوة

دوازدهم او یک حقه است در هر پنجاه و یک ابنه لبون است
در هر چهل دوم انکه فرق نیست در زکوة پنج صد اول بین گوسفند
که ذکر باشد و بز و نه بین نر و ماده و نه بین کوچک و بزرگ بعد از
انکه داخل ماه دوازدهم شده باشد و اما بره اخذ نمیشود از زکوة
و باکی نیست قیمة گوسفند و بز را دادن سیم انکه ابنه مخاض که زکوة
صد ششم است شتر ماده است که داخل در ماه دوازدهم شده باشد
اما تفصیل یعنی بچه شتر دختر اخذ نمیشود از زکوة حاصل انیست که
ابنه مخاض عبارة است از دختر شتری که مادر او بعد از او آبستن
شده باشد که سال دوم او است یا انیکه در این مرتبه باشد و لو انیکه
مادر او آبستن نباشد یا مادر نداشته باشد نه شتری که داخل سال
دوم شده باشد چهارم انکه ابنه لبون که زکوة صد هفتم است دختر
شتری است که مادر او صاحب شیر باشد و ولد عقب او را شیر
دهد یا در این مرتبه باشد و لو انیکه مادر شیر نداشته باشد یا مادر
نداشته باشد حاصل انیست که باید از ابنه مخاض بودن بیرون
رود و چه داخل سال سیم شده باشد و چه نشده باشد پنجم انکه

حقه که زکوة صدِ ششم است شتر ماده ایست که مستحق باشد اینکه
سوار شود پشت او چه داخل سال چهارم شده باشد و چه نشده
باشد کما اینکه مولانا الرضا ؑ فرموده اند ششم آنکه جذعه که زکوة
صد نهم است شتر ماده ایست که ساقط شده باشد مقدم اسنان
او چه داخل سال پنجم شده باشد یا نشده باشد حاصل بیانات
مذکوره اینکه میزان در هر یک از ابنه مخاض و ابنه لبون و حقه و جذعه
صدق هر یک از این معانی است نه سن و سال و در صورت شک و شبهه
در صدق مرجع سن و سال است باینکه داخل در سال دوم شده باشد
در اول و داخل در سال سیم شده باشد در دوم و داخل در سال چهارم
شده باشد در سیم و داخل در سال پنجم شده باشد در چهارم نظیر بلوغ
غلام و جاریه که با احتلام و انحاء او است و با نبودن هیچیک سن و سال
است بیانیکه در محل خود شده است هفتم آنکه تفاوت بین ابنه کفته ۲
مخاض و ابن مخاض و ابنه لبون و ابن لبون و حقه و حق و جذعه
و جذع یعنی بین مونث و مذکر این چهار نوع از شتر یک گوسفند
است که قیمتش ده درهم بوده است در زمان ائمه اطهار ؑ و نیز تفاوت

بین ابنه مخاض و ابنه لبون و بین ابنه لبون و حقه و بین حقه و جذعه
دو گوسفند است که قیمتش بیست درهم بوده است در زمان ایشان ؑ
پس اگر در صد ششم تا صد دوازدهم عین شتر نباشد باینکه اعلای
از او یا ادنای از او باشد اعلا را میدهد و مابه التفاوت را از زکوة
گیرنده اخذ میکند و یا ادنا را میدهد و مابه التفاوت را از خود میدهد
بلکه با بودن عین شتر زکوة جائز است اخذ اعلا و ادنا با تفاوت
مذکور کما اینکه جائز است در هر صد قیمت شتر زکوة داده شود و بنا بر این
فرق خواهد کرد آنچه ذکر شد از یک گوسفند و ده درهم و دو گوسفند
و بیست درهم در مابه التفاوت در این زمان و امثال او که قیمت مختلف
است و کیف کان اگر در صد ششم که باید ابنه مخاض بدهد هشت گوسفند
بدهد مجزی نیست زیرا که مابه التفاوت ابنه مخاض و ابن مخاض یک گوسفند
است و صد پنجم در او پنج گوسفند است پس لابد تفاوت بین
زکوة صد پنجم و ابن مخاض یک گوسفند است پس هشت گوسفند
معادل ابنه مخاض شد و از اینجا واضح شد که ابنه لبون معادل نه
و حقه معادل یازده و جذعه معادل سیزده گوسفند است کما اینکه

معلوم است این بیانات در باب کفارهٔ صید و باب دیه که صد شتر
دیه بیست و پنج بنت مخاض و بیست و پنج بنت لبون و بیست و پنج حقه و
بیست و پنج جذعه معادل است با هزار گوسفند دیه پس باید بسیار التفات
نمود تا اینکه زله قدم نشود مطلب دوم در زکوة گاو است و در او نیز
چند امر است اول زکوة حد اول تبیع حولیست و زکوة حد دوم مسنه
است و زکوة حد سیم دو تبیع حولیست و زکوة حد چهارم یک تبیع حولی
و یک مسنه است و زکوة حد پنجم دو مسنه است و زکوة حد ششم سه
تبیع حولیست و زکوة حد هفتم در هر سی و یک تبیع حولی و در هر چهل
یک مسنه است دوم آنکه تبیع عبارت است از گاو نر بچه که تابع مادر
خود است چه داخل سال دوم شده باشد و چه نشده باشد بعد از
آنکه داخل ماه دوازدهم شده باشد که حولی و یکساله گفته میشود
و عجل که گوساله گفته میشود اخذ نمیشود از زکوة سیم آنکه مسنه
عبارت است از گاو ماده فوق جذعه که سن فوق حولیت یعنی گاوی
ماده حامل سه ساله و فوق او از سنهای گاو پس اقل مسنه گاوی
است ماده صاحب سن که داخل ماه دوازدهم سال سیم شده باشد

و اگر در هر حدی از حدود مذکوره عین زکوة از حولی و مسنه یافت
نشود و اعلای او یا ادنای او یافت شود باکی نیست در دادن
اعلی و ادنی و اخذ ما به التفاوت قیمة و کذا باکی نیست دادن قیمت
با بودن عین گاو زکوة نیز مطلب سیم در زکوة گوسفند است
و در او نیز چند امر است اول آنکه زکوة حد اول یک گوسفند است
و زکوة حد دوم دو گوسفند است و زکوة حد سیم سه گوسفند است
و زکوة حد چهارم چهار گوسفند است و زکوة حد پنجم در هر صد یک
گوسفند است دوم آنکه غنمیکه زکوة داده میشود فرق نیست بین
نر و ماده و نه بین گوسفند و بز و نه کبیر و صغیر بعد از داخل شدن
در ماه دوازدهم پس اخذ نمیشود حمل یعنی بره در زکوة سیم آنکه باکی
نیست دادن قیمت غنم زکوة مثل قیمت شتر و گاو و بعد از دانستن
این مطالب ثلثه نیز باید چند امر دانست اول آنکه مربّای از انعام ثلثه
که عبارت است از صاحب شیر که عیش است از برای اهل او و یا تربیت
میکنند ولد را بشیر خود زکوة در او نیست و بعبارة اخری رُبا از حدود
هر یک از انعام ثلثه بیرون است و کذا اکیله که عبارت است از بسیار

و پرخور و فحل الغنم یعنی کوسفند و بز نر که از برای ابستن نمودن کوسفند
ماده نگهمیدارند در انها زکوة نیست اگرچه هر یک از ربی و شاتیکه
دو ولد را تربیت میکند از جهة زیاد داشتن شیر و شاة اللبن و شاتیکه
معد و اماده شده است از برای شیر دادن اهل خود و اکیله و شاتی
که اماده شده از برای اکل اهل خود و فحل الغنم و شاتیکه از برای زدن
او بر ماده معد و اماده شده است کفایة میکند از زکوة بلکه اولی است
ولیکن مصدق یعنی زکوة کیرنده اخذ نمیکند انها را مثل ماخض یعنی ابستن
را از جهة رعایة حال زکوة دهنده و فرق نیست در حکم مذکور بین انیکه
ربی و اکیله و فحل الغنم متحد باشد و انیکه متعدد باشد با صدق نمودن
اسماء مذکوره و اما با عدم صدق بزیاده بودن از محل حاجة یا معلوم
نبودن در حکم غیر میباشد در شمردن حد زکوة دوم انکه اخذ نمیشود
هرمه و پیر و نه ذات عوار و صاحبه عیب و مریضه و صاحبه مرض
از جهة مراعاة حال مصدق و زکوة کیرنده اگرچه کفایة میکند در اخذ حد
انیکه تمام حد در انعام ثلثه هرمه یا ذات عوار و مریضه باشد و حد
انیکه بعض ان حد چنین باشد حاصل انیکه در امر اول رعایة حال زکوة

دهنده شده است و در این امر رعایة حال زکوة کیرنده نه انیکه در هر یک
از دو امر مجزی نیست از زکوة اگر اخذ شود و کذا در اخذ خیار و خوبها
از انعام ثلثه و کذا شرار و بدها ی از انها که در اول رعایة حال زکوة
دهنده شده است و در دوم رعایة حال زکوة کیرنده که اخذ نشود
نه انیکه کفایت نمیکند اگر زکوة دهنده داد و زکوة کیرنده کرفت
سیم انکه فصلان و بچه شتران و عجاجیل و بچه کاوان و حملان و بچه
کوسفندان اخذ نمیکند انها را مصدق و زکوة کیرنده اگرچه مجزیست
در صورة داخل شدن انها در ماه دوازدهم کما انیکه در سابق اشاره
شد مطلب سیم در زکوة غلات اربع است و در او نیز چند امر است
اول انکه زکوة هر یک از غلات اربع نصف عشر است اگر سقی یعنی
اب دادن انها بعلاج باشد و عشر است اگر سقی و اب دادن انها بغیر
علاج باشد و اگر سقی و اب دادن انها بعلاج و غیر علاج هر دو باشد پس
اگر متساوی و برابر باشد مثل انیکه بیست اب داده شده باشد ده اب
بعلاج و ده اب بغیر علاج زکوة او نصف زکوة بعلاج و نصف زکوة
بغیر علاج است و بعبارة اخری نصفی از او نصف عشر و نصفی از او

عشر است که پانزده یک میشود و اما اگر متساوی و برابر نباشد بانکه
بانیکه آب یکی از دو نحو بیشتر باشد مثل اینکه زمین بیست نوبه
مثلا آب داده شده پانزده نوبه بعلاج و پنج نوبه بغیر علاج یا عکس
پس زکوة بحساب است و در این مثال سه ربع او نصف عشر است
و در یک ربع عشر است و در عکس عکس است بلی اگر سقی و آب دادن
بعلاج باشد و یک سقیه و یک آب دادن و یا دو سقیه و آب دادن
بغیر علاج باشد زکوة نصف عشر است و در عکس عشر است و لذا اینجا حال
سایر غلات اربع معلوم شد از نصف عشر و عشر و غیر ذلک از آنچه
مسموع شد دوم آنکه فرق نیست در سقی بعلاج بین اینکه بغَرب
یعنی دَلو باشد و ناضح یعنی شتر آب کش باشد و رِشا یعنی ریسمان باشد
و دالیه و سانیه یعنی شتری که صاحب آسیا میباشد که دور میزند برای
دلوهای کوچک و کوزه‌ها باشد و چه بغیر امور مذکوره باشد و کذا فرق
نیست در سقی بغیر علاج بین اینکه بنهر که سَیح و غَیل میگویند باشد
و اینکه ببَعل که ریشه آب خوردن باشد و اینکه بمطر و بارش باشد
و اینکه بسیل باشد و اینکه بغیر امور مذکوره باشد سیم آنکه باکی نیست

دادن ~~[illegible]~~ درهم و دینار از زکوة غلات اربع و غیر غلات
اربع بقیمت بلکه آنچه متیسر شود چهارم آنکه جایز نیست و حرام است
دادن خبیث و پست از غلات اربع را از زکوة مثل جُعرور و مُعافاره
که دو نوع از خرما است که کم گوشت و بزرگ هسته است بلکه این دو نوع
از خرما داخل در خرص و تخمین صدر زکوة نیست کما اینکه مولانا الصادق ع
فرموده اند پنجم آنکه بعد از دادن زکوة غلات اربع دیگر زکوة واجب
نیست اگرچه حلول کند بر آنها حول و سال بلکه هزار حول و سال و بعد از
دانستن زکوة غلات اربع باید چند امر دانست اول آنکه در غلات
اربع دو حق است یکی حق واجب که دانسته شد و یکی حق واجب دیگر
که عبارة است از ضغث بعد از ضغث یعنی قبضه بعد از قبضه
از سنبله گندم و جو و ~~قطع کردن~~ خوشه خرما و انگور در روز حصاد و صرام
یعنی روز درو نمودن گندم و جو و قطع کردن خرما و انگور و حفنه بعد از
حفنه یعنی پری کف بعد پری کف بعد از حصاد و صرام تا فراغ از
عمل از برای کسانیکه حاضر شوند شخص را از مساکین و مکروه است منع
نمودن از قبضه بعد قبضه از سنبله و خوشه و از حفنه بعد حفنه

گندم و جو و خرما و کشمش در روز حصاد و صرام و بعد از او چنانکه در
شب که منع میشود از این قبضه بعد قبضه از سنبله و خوشه مکروه است
حصاد و صرام بلی مکروه نیست منع نمودن زیاده از روز سه نوبه
و از اسراف است اینکه بدو دست عطا کند کما اینکه مولانا الصادق ع
فرموده اند دوم آنکه رخصت داده شده است تناول و اکل ثمره چه
خرما و انگور و چه غیر خرما و انگور از برای ابن سبیل که مارّه گفته میشود
و جائع و گرسنه و مضطر نه از برای غیر ایشان و نه از برای حمل نمودن
و از اینجا معلوم شد کراهة دیوار قرار دادن بر ثمره کما اینکه رسول خدا
نهی فرموده اند از او و امر فرمودن بخرق و پاره و سوراخ نمودن
دیوار از برای مارّه مقصد سیم در مالکین اصناف تسعه است و در
او چند فصل است فصل اول آنکه هر یک از انعام ثلثه یا مجتمع است
یا متفرق و مالک او چه متحد باشد و چه متعدد و هر یک محکوم است بحکم
خود نه حکم دیگری و بعبارة اخری حکم هر یک در دیگری جاری نخواهد بود
مثلاً اگر یکصد و بیست و یک گوسفند مجتمع باشد دو گوسفند است
زکوة او مطلقا چه مالک یک نفر باشد و چه زیاده نهایت امر اینست

که اگر مالک زیاده از یکنفر باشد رجوع میکند هر یک بحصه خود از
دو گوسفند مثلاً اگر یکی از دو شریک دو ثلث از صد مذکور را مالک
و دیگری یک ثلث دو ثلث از دو گوسفند را مالک دو ثلث
میدهد و یک ثلث از دو گوسفند را مالک یک ثلث کما اینکه مولانا
الباقر ع فرموده اند و کذا اگر مثلاً یکصد و بیست و یک گوسفند متفرق
باشد بسه جمله دو چهل و یک چهل و یک سه گوسفند است زکوة
او مطلقا چه مالک یکنفر باشد و چه زیاده غایة امر اینست که اگر مالک
زیاده از یکنفر باشد رجوع میکند هر یک بحصه خود از سه گوسفند
مثلاً اگر یکی از دو شریک نصف از صد مذکور را مالک باشد و دیگری
نصف دیگر را هر یک باید یک و نصف از سه گوسفند را بدهد
پس تفریق نمیشود مجتمع در مثال اول که سه گوسفند داده شود
و جمع نمیشود متفرق در مثال دوم که دو گوسفند داده شود کما اینکه
رسول خدا ص فرموده اند بلی اگر مالکین خلطاء باشند نه شرکاء
باینکه از برای هر یک برأسه غنمی باشد مثلاً مثل اینکه از برای هر یک
از دو نفر چهل گوسفند باشد باید هر یک از اند و یک گوسفند زکوة

دهد چه تماماً مجتمع باشد و چه متفرق ولو اینکه راعی و چوپان
و فحل ضراب و نریکه معد شده است از برای زدن بر ماده یکی
باشد و اگر بعضی مال الصد نباشد مثل اینکه در مثال مذکور یکی سی و نه
گوسفند مالک باشد بران زکوة نیست حاصل اینست که معیار
اجتماع و افتراق غنم است مثلاً مطلقا چه در ملک مجتمع و متفرق
پس اگر شخص مالک چهل گوسفند باشد و در دو آب مطلقا باینکه
بعضی از آن در محلی و مشروب باشد بابی دیگر محشور و جمع
نمیشود مابین این چهل گوسفند متفرق کما اینکه مولانا الصادق ؑ
فرموده مر مصدق قلت ان لا یحشر من ماء الی ماء یعنی امر کن زکوة
دهنده خود را اینکه محشور نکند غنم آبی را بسوی غنم آبی دیگر نتیجه
در این هنگام واجب بودن زکوة است چه در ملک مجتمع باشد
و چه متفرق بخلاف اینکه اگر چهل گوسفند در یک محل و مشروب
بابی باشد واجب است زکوة چه در ملک مجتمع و چه متفرق
پس هر غنم مجتمعه مثلاً مطلقا چه بنحو اختصاص و چه بنحو اشتراک حکم
غنم متفرقه بر او جاری نخواهد شد و همچنین عکس یعنی هر غنم متفرقه

و بعضی دیگر در محلی دیگر باشد یا نه

مطلقا حکم غنم مجتمعه بر او جاری نخواهد شد و مثل اختصاص است
در حکم اختلاط که هر یک از خلطاء نسبت بآنچه مالک میباشد
باید عمل کند چه در صورة اجتماع غنم مخلوطه و چه در صورة افتراق
غنم مخلوطه پس اگر چهل غنم مخلوطه متفرقه داشته باشد زکوة بران
نیست و اگر چهل غنم مخلوطه مجتمعه داشته باشد واجب است زکوة بران
- و از آنچه ذکر شد احکام سائر امثله در اختصاص و اشتراک و
اختلاط در صورة اجتماع و صورة افتراق معلوم شد دوم آنکه مالکین
اصناف تسعه اگر در حال صغر باشند چه صبیان و چه صبیات
واجب نیست زکوة بر ایشان و کذا در مال التجاره ایشان بلی ولی
واجب است از برای ایشان بعد از ادراک و بلوغ یک زکوة بدهد
و کذا اولی واجب زکوة است اگر تجارة شود بمال ایشان و مثل
مالکین در حال صغر است مالکین در حال جنون و ملک و مستحب است
در مال ایشان زمان تجارة و فرق نیست در مملوک بین مدبر و غیر
مدبر و نه بین مکاتب و غیر مکاتب و نه بین مکاتبه مطلقه و
مشروطه اگر چیزی در مطلقه اداء نموده باشد از مال کتابه و الا حکم

او مثل عبد مُبعض است نسبة بمقدار حریته ان حکم حُرّ است
در اموال ان نسبة باموال زکوتیه ان اگر در هر یک از اصناف
تسعه در حصه حریه او بحد زکوة رسد مقصد چهارم در اهالی
زکوات وصدقات است و در او چند مطلب است مطلب
اول انکه اهل زکوة و صدقه هشت صنف است کما انیکه مولانا
الصادق ع فرموده اند اول فقراء دوم مساکین سیم عاملین
برزکوة چهارم مؤلفه قلوب پنجم رقاب ششم غارمین هفتم
سبیل الله هشتم ابناء سبیل و سهم چهارم و پنجم عام است
ولایت ائمه لازم ندارد و باقی خاص است مطلب دوم انکه فقیر
فقیر انست که سؤال نکند مردم را و مسکین ان است که اجهد
واسوء حالا است از هر دو کما انیکه نیز الحضرت ع فرموده اند
وعاملین برزکوة عبارة است از سُعاة یعنی کسانیکه سعی کنند
هستند در اخذ صدقات و زکوات از عمال انها مؤلفه قلوب
عبارة است از کسانیکه تالیف میشود قلبهای انها بر اسلام
در هر زمان زمانیکه امام را احتیاج باشد بسوی او بجا میاورد

که در امر ان مسکین [illegible] احمد [illegible] حالا است

رقاب عبارة است از بندهائیکه ازاد میشود در کفارهٔ قتل
خطا و در ظهار و در یمین و در قتل صید در حرم وغیر ذلک در
صورة نبودن استطاعة اصحاب این کفارات بر کفاره و حال
انکه از اهل ایمان هستند و غارمین عبارة است از کسانیکه بر ایشان
است دیونیکه انفاق نموده اند انها را در طاعت خدا بدون
اسراف و در سبیل الله عبارة است از جمیع راه خیر مثل تقویه
بر جهاد و حج و ابناء سبیل عبارة است از کسانیکه در اسفاریکه
در طاعة خدا است هستند و مال ایشان و نفقه ایشان بدزد
یا بغرق یا غیر ذلک از بین رفته باشد و باید دانست که بسط
دادن زکوة را بر تمام این اصناف و تقسیم بالسویه لازم
نیست مطلب سیم انکه معتبر است در فقر نداشتن قوت سال
و بعبارة اخری فقر فقیر متحقق میشود بنبودن قوت سال نزد شخص
و مثل بودن قوت سال است صاحب حرفه یا قوة بودن بنحویکه
بتواند کف کند و باز دارد نفس خود را از زکوة در سنه و سال
پس بهر یک از بودن قوت سال و بودن قوه و قدرة کف از

زکوة غنی متحقق میشود و بنبودن هردو فقر متحقق میشود
و مراد از قوت سال قوت خود و عیال است اگر صاحب عیال است
و عیال پنج صنف هستند اباء و امهات و اولاد و زوجات
و ممالیک که نفقه خوران و لازم هستند شخص را بخلاف سایر
اقربا و عشیره که از عیال و نفقه خور نیستند و شخص مجبور نمیشود
بنفقه ایشان مثل اخوة و اخوات و اعمام و عمات و اخوال
و خالات و اشباه ایشان و فرقی نیست در جواز اخذ زکوة از
برای فقیر بین اینکه لاشیء محض باشد و اینکه چیزی دارا باشد یا
حفظ آنچه مسموع شد از اینکه کفایت سال انرا نکند پس بنابر
این معیار میشود این از برای صاحب پنجاه درهم اخذ زکوة حرام باشد
و از برای صاحب پانصد درهم اخذ زکوة حلال باشد از جهة کفایة
مؤنه سال در اول و کفایة نکردن در دوم و مراد از قوت سنه که از
رزق یعنی آنچه امساک رمق کند است مط و لیکن جایز است توسعه
دادن در قوت خود و عیال خود بدون اسراف پس معیار در
فقر عدم کفایت قوت سنه خود و عیال است مط ولو بالتوسعه

بدون اسراف باشد چنانکه جایز است توسعه دادن
از زکوه بر غیر عیال از اقربا و عشیره در هرچه احتیاج باو دارند و
باید دانست که خانه و نوکر و غلام و کنیز و اسب و الاغ و غیر ذلک از آنچه
احتیاج بسوی او باشد و باو حفظ عرض و ابرو شود داخل مال و ملک
نیست که شخص با وجود انها نتواند اخذ زکوة کند بلکه اگر شخص مالی داشته
باشد که محتاج الیه باشد مط چه نقد و چه غیر نقد و بعبارة اخری مؤنه
سال ان و عیال ان از عائده و غله ان میگذرد و اصل مال رأس المال
است یعنی سرمایه انست انرا از فقیر شرعی بودن بیرون نمیکند اگر غله
و عائده او کفایة سال انرا و عیال انرا از آنچه محتاج هستند بسوی او
از نفقه و کسوة و غیر ذلک بدون اسراف نکند اگرچه اصل مال و سرمایه
کفایة بکند و نیز باید دانست که اینکه صاحب خانه و اثاث البیت و خادم
و دابه و امثال اینها بودن منع نمیکند از اخذ زکوة در صورة احتیاج باینها
و جایز است اخذ زکوة از برای اینها و همچنین است اخذ زکوة از برای
تزوج و تصدق و حج و غیر ذلک مثل ضیافة و زیارة علاوه بر اینکه هر یک
سبیل خیر است و از آنچه مسموع شد معلوم شد که خصوصیتی از برای پنج

صنف که واجب است نفقهٔ ایشان بر شخص نیست بلکه جهة جایز
نبودن دادن زکوة بر ایشان از جملهٔ فقراء نبودن ایشانست در صورة
کفایة آنچه محتاجند در سال بلکه در صورة عدم کفایة افضل دادن زکوة
است بر ایشان مثل سائر اقربا و عشیره و افضل دادن بر کاشح و صاحب
عداوة از رحم است و در اینجا چند امر باید دانست اول آنکه فرق نیست
در ثبوت فقر مذکور بین بودن او بعلم و ببینه و بخبر ثقه و خبر خود گیرندهٔ
زکوة و مجرد سؤال آن چه اینکه سؤال کننده قوی باشد یا ضعیف
و چه اینکه سابقاً مالی داشته باشد و مدعی تلف باشد یا نه و چه شک
و شبهه در غناء آن باشد یا نه دوم مُتَصَدِّق یعنی دهندهٔ زکوة
چه صاحب مال باشد و چه نائب ثقهٔ آن اگر بعد از دادن زکوة
موسر و چیزدار یافت زکوة گیرنده را مجزی نیست از زکوة سیم آنکه
فرق نیست در فقراء و مساکین بین رجال و نساء و صبیان و صبیات
و جائز است عطا نمودن بیکنفر آنقدر که غنی و بی نیاز شود و لیکن خوب
است بفاجر بقدر و اندازه داده شود بخلاف مؤمن که ده هزار درهم
داده میشود زیرا که اول انفاق در معصیة و دوم انفاق در طاعة میکند

و خوب است تفضیل داده شود مسکین است و کسیکه سؤال میکند و
نکرده است کمتر از پنج درهم دفع شود زکوة بسوی فقیر و اقل زکوة است
و خوب است دفع شود صدقات و زکوة انعام ثلثه بسوی متجملین از
مسلمین و صدقات و زکوات نقدین و غلات اربع و غیر غلات
اربع بسوی فقراء مُدقِعین یعنی فقرائیکه بدا استاصال ایشان در فقر
مطلب چهارم آنکه معتبر است در فقیر ایمان یعنی ولایة و دوستی ائمهٔ
اثنی عشر، پس داده نمیشود زکوات بر غیر اهل ولایة چه کافر و چه مشرک
و چه منافق و منکر ولایة و چه ناصب عدو اهل بیت، و کذا داده
نمیشود بمؤمن با قوة بصیرة و حسن معرفة آن بولایة اولیاء و برائة
اعداء بخلاف مستضعفین از اهل مخالفة و معاداة و اهل متابعة و موالاة
حاصل اینست که مولانا العسکری ع از رسول خدا ص روایة فرموده اند
که فرموده اند مستحقین زکوة مستضعفین از شیعهٔ محمد و آله است
که قوی نیست بصیرة ایشان و اما کسیکه قوی است بصیرة آن و نیکو است
معرفة آن از موالین و شیعیان پس آن از ما است و ما مثل جسد
واحد هستیم حرام است بر جماعة ما زکوة و صدقه و اما مخالفون پس عطا نکنید

انهارا زکوة و نه صدقه و نیز قصد نکنید بصدقات و زکوات خود ما
معاندین ال محمد راکه دوست میدارند اعداء ال محمد را و صدقه دهندهٔ
برانها مثل سارق درحرم پروردگار و حرم ع من است و مستضعفین از
مخالفین که جاهل هستند نه در مخالفة ما مستبصر ند و نه انها از برای ما
معاند ند داده میشود یکنفر از انها کمتر از درهم و کمتر از قرصهٔ بلی باکی نیست
دادن زکوة بذریهٔ مؤمنین قبل از بلوغ ایشان و ابتیاع نمودن از برای
ایشان طعام و لباس مثلاً و اگر زکوة داده شود بغیر اهل که اهل ولایة است
باید اعاده شود چه اینکه دهنده عارف و اهل ولایة باشد و چه اینکه
دهنده مخالف بوده باشد بعد عارف شود چه عارف متعمد باشد و چه
غیر متعمد بلی مولانا الصادق ع فرموده اگر دادن زکوة بغیر اهل او بعد
از اجتهاد در طلب اهل بوده است بری خواهد بود نیست بران ادا
کند نوبهٔ دیگر و باید دانست که باکی نیست دادن زکوة را بمجهول الحال
یعنی کسیکه معلوم نیست که اهل ولایة ائمه ع است یا از سائر فرق کفر
و ضلال است بلی اولی اینست که اقتصار شود بر ثقه طلب با اینکه اگر
ثقه نمود اعطا شود و الا اعطا نشود حاصل اینست مجرد مسئول
کفایة میکند مثل فقر و احراز ولایة لازم نیست و احراز نصب و عداوة
درصورت یافت نشدن مؤمن در اب[illegible] تحقیق

مستضعف از مخالفین دادن درصورت یافت نشدن مؤمن و [illegible]

مانع است ان و حلال نیست صدقه مهاجرین و اهل حضر از برای
اعراب و اهل بوادی و کذا عکس او و حلال نیست جوع نمودن
در صدقه مگر بارث باشد کما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند
مطلب پنجم انکه صدقه و زکوة واجبه حرام است بر نبی ص و ائمه هدی ع
و خلص از شیعیان که قوی باشد بصیرة ایشان و حسن باشد
معرفة ایشان کما اینکه در روایة مولانا العسکری ع بیان شده از
بنی هاشم و چه از غیر بنی هاشم بخلاف صدقه غیر واجبه که حلال است
بر ایشان و بخلاف غیر خلص از شیعیان که از برای ایشان
قوة بصیرة و حسن معرفة نباشد چه از بنی هاشم و چه غیر بنی هاشم
کما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند اعطوا الزکوة من اراد من
بنی هاشم فانها تحل لهم و انما تحرم علی النبی ص و علی الامام الذی من
بعده و علی الائمة ع یعنی عطا کنید زکوة را کسیکه اراده نموده باشد او
را از بنی هاشم پس بدرستیکه او حلال است از برای ایشان و نیست
غیر از این حرام است بر نبی ص و بر امام انچنانکه از بعد از انست و بر
ائمه ع و بخلاف صدقه واجبه بعض ایشان بر بعض دیگر که نیز حلال است
در این دو فرض و از این بیان واضح شد که موالی خلص که از جزء ائمه هدی ع

هستند حرام است صدقه واجبه از غیر ایشان و حلال است صدقه
واجبه خودشان بر بنی هاشم کما اینکه مولانا الصادق ع نیز فرموده
در روایة زرارة موالیهم منهم ولا تحل الصدقة من الغریب لموالیهم
ولا باس بصدقات موالیهم علیهم یعنی دوستان بنی هاشم از
بنی هاشم هستند و حلال نیست صدقه از غیر از برای دوستان ایشان
و باکی نیست بصدقات دوستان بر بنی هاشم حاصل اینکه بنی هاشم
غیر ائمه هدی ع و موالین دو نحو هستند یک نحو قوی البصرة و حسن المعرفه
که این نحو جزء و مثل جسد واحد هستند با ائمه هدی ع و محکومند بحکم
ائمه هدی ع از حرمت صدقه واجبه از غیر ایشان و یک نحو غیر قوی
البصیرة و غیر حسن المعرفه که این نحو جزء و مثل جسد واحد با ائمه نیستند
و محکوم بحکم ائمه نیستند از حرمت صدقه واجبه از غیر ایشان والحمد
لله رب العالمین مطلب ششم انکه جایز است از برای غنی و غیر محتاج
اخذ کند زکوة را پس تصدق نماید اورا و باکی نیست اینکه دفع شود
زکوة بسوی ثقه که تقسیم نماید که از برای هر دو اجر است و هر یک
عطا کننده زکوة است مطلب هفتم انکه اگر زکوة را بیرون نمود از
مال خود چه اسم آنرا برده باشد از برای کسی و چه اسم نبرده باشد پس

تلف شود مثل سرقة یا ضایع بری است از زکوة ضامن نخواهد
بود و اگر اهل زکوة را یافته و دانسته باشد تلف و یا ضایع شود ضامن
است و کذا اگر دفع نمود زکوة را بسوی ثقه که تقسیم کند پس تلف
یا ضایع شد نیز ضامن نیست ثقه بلی اگر با یافتن اهل زکوة دفع
نموده باشد ضامن است دفع کننده و از اینجا حال فرستادن زکوة
را از بلدی ببلدی دیگر معلوم شد که اگر با یافتن اهل زکوة در بلد تلف
یا ضایع شود ضامن است مطلب هشتم انکه اگر زکوة دفع شود بسوی
شخص تا اینکه تقسیم کند بین فقراء جایز است اخذ کند از برای خود
مثل آنچه عطا میکند غیر را اگرچه اسم آنرا دفع کننده زکوة نبرده
باشد بلی اگر اسم برده باشد اشخاصی را جایز نیست اخذ کند از
برای خود مطلب نهم انکه باکی نیست در تعجیل دادن زکوة قبل از وقت
وجوب آنها بتفاصیل که در سابق دانسته شد اگر احتیاج بسوی
زکوة باشد نه در صورة عدم احتیاج بسوی او و کذا باکی نیست
تاخیر در دادن آنها بعد از وقت وجوب آنها چه دو ماه و چهار ماه
و پنجگاه ماه قبل و بعد و چه بیشتر اگرچه بهتر آنست که صبر کند تا وقت
وجوب زکوة یا اینکه بعنوان قرض زکوة را ادا کند و بعد از رسیدن

وقت وجوب احتساب از زکوة کند چه مقترض و قرض گیرنده زنده
باشد و چه مرده باشد و چه باقی باشد گیرنده باهلیة از فقر و ایمان و غیر ذلک
در وقت وجوب زکوة و چه باقی نباشد چنانچه خوب نیست تاخیر از
وقت وجوب انها و اگر در صورة تاخیر تلف یا ضایع شود ضامن است
شخص با یافت شدن اهل زکوة و اگر یافت نشد اهل زکوة و بدون
عزل و اخراج او تجارة نمود در جملة مال خود از برای زکوة است حصه از
نفع و ضرر بر او نیست و اگر عزل و اخراج نمود و تجارة نمود باو نفع مال
زکوة است و تاجر ضامن است در تلف و ضرر و اگر تلف و ضرر بدون
نقل تجارة است در صورة باکی نیست کما اینکه سابقا اشاره شد مطلب
دهم انکه اعلان زکوة واجبه افضل است از اسرار او و کما اینکه اسرار
زکوة نافله افضل است از اعلان او و چنین است کلام در هر فریضه
و نافله و سزاوار نیست اسم برده شود زکوة از برای کسیکه حیا میکند
از اخذ او چنانچه سزاوار نیست استحیا نمودن از اخذ انچه خدای
تعالی واجب نموده است بلی اگر واجبه لازم شده باشد زکوة
از برای گیرنده حرام است ترک او مثل منع زکوة چنانچه حرام است
عطاء زکوة بر وجه اذلال مؤمن مثل اینکه بیاید در منزل تا اینکه زکوة

بان داده شود کما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند مطلب
یازدهم انکه مملوک اگر محتاج و فقیر باشد داده نمیشود از زکوة که از
جملة واجب النفقه است مگر از باب توسعه که در عیال دانسته شد
بخلاف ولد ازاد مملوک که داده میشود زکوة بان اگر فقیر باشد بلی
اگر مکاتبه نموده باشد با مولای خود و عاجز باشد از اداء مال کتابة
زکوة داده میشود در مال کتابة ان که از سهم رقاب است و کذا
جائز است از سهم فقراء خریدن بنده و ازاد کردن ان ولیکن اگر
مرد و وارث نداشته باشد میراث او مال فقراء است چه اینکه بنده
در تحت شدة باشد و نباشد و چه فقیر یافت شود و چه یافت نشود
مطلب دوازدهم انکه خیر و قبول نیست زکوة بدون نیة و طلب مرضاة
خدای تعا پس اگر زکوة عطا شود بدون نیة مرضاة خدای تعا مجری
نخواهد بود مقصد پنجم در اداب متعلقه بمصدقین یعنی گیرندهای زکواة
از سعاة یعنی سعی کنندها در انها و جباة یعنی جمع کنندهای انها باید
دانست که مولانا الامیر المؤمنین در نهج البلاغه از برای بعض عمال
بر صدقات و زکوات چنین فرمودن که منطلق و روان شو بر تقوی

خدا در حالتیکه نیست از برای ان شریک والبته نترسان مسلم را
والبته تجاوز نکن بران در حالیکه کراهة داشته باشی والبته
اخذ نکن از اکثر از حق خدا در مال ان پس زمانیکه وارد شدی بر
حی و ابادی پس نازل شو بر اب ایشان بدون اینکه مخالطه نمائی ابیتهای
ایشانرا پس سلام بنمائی برایشان و ناقص ممکنی تحیة و سلام از برای
ایشانرا بعد میکوئی بنده کان خدا فرستاده است مرا بسوی شما
ولی خدا و خلیفه خدا از برای اینکه اخذ کنم حق خدا را در اموال شما
پس ایا از برای خدا در اموال شما است از حقی پس ادا نمائید او را
بسوی ولی ان پس اگر گفت کوینده نه پس مراجعه نکن انرا در کلام
و اگر گفت بلی از برای بلی کوینده پس روان شو با ان بدون اینکه
بترسانی انرا یا اینکه وعده شر نمائی انرا یا اینکه منحرف سازی او را یا اینکه
غالب شوی انرا پس اخذ کن انچه عطا کند تورا از طلا و نقره پس اگر
بوده باشد از برای ان ماشیه از گاو و گوسفند و شتر پس داخل نشو
انها را مگر باذن ان پس بدرستیکه اکثر انها از برای انست پس زمانیکه
امدی انها را پس داخل شو دخول مسلط بران و نه عنف و درشتی

با ان پس البته نفرة ندهی بهیمی را و البته بفزع نیاوری انها را و البته
بد حال نکن صاحب انها را در انها و قسمة نما مال را دو نصف بعد
تخییر نما صاحب مال را پس اگر اختیار نموده است بعد قسمة نما
باقی را دو نصف بعد تخییر نما انرا پس اگر اختیار نمود پس تعرض نکن
البته از برای انچه اختیار نموده است بعد قسمة نما باقی را دو نصف
بعد تخییر نما انرا پس اگر اختیار نمود پس تعرض نکن البته از برای انچه
اختیار نموده است بعد قسمة نما باقی را دو نصف بعد تخییر نما انرا
پس اگر اختیار نمود پس تعرض نکن البته از برای انچه اختیار نموده است
بعد قسمة نما باقی را دو نصف بعد تخییر نما انرا پس زمانیکه اختیار نمود
پس تعرض نکن از برای انچه اختیار نموده است و همچنین میباشی تا
اینکه باقی بماند انچه در انست وفاء از برای حق خدا در مال ان پس
قبض کن حق خدا را از ان پس اگر استقاله نماید تورا با اینکه بگوید
فسخ کن این قسمة را پس اقاله نما انرا یعنی فسخ کن بعد مخلوط کن انده
را بعد بجا اور مثل انچه بجا اوردی اولا تا اینکه اخذ کنی حق خدا را
در مال ان و اخذ نکن البته ناقص العین را و نه پیر را و نه شکسته را و نه

لاغررا ونه صاحب عیب را والبته امین ندان بر انها مگر کسیکه
وثوق داری بدین ان مهربان باشد بمال مسلمین تا انیکه برساند
اورا بسوی ولی ایشان پس قسمت نماید ولی مسلمین بین ایشان
و وکیل نکن بانها مگر شخص ناصح مهربان را و امین حافظ را نباشد
سخت و تعدی کننده و نه رنج اندازنده و نه مشقت اندازنده بعد
سرعت دهد بسوی خود انچه مجتمع شده است در نزد تو پس بگردانیم
اورا جائیکه خدا امر فرموده است پس زمانیکه اخذ نمود انها امین تو
ایصا نما بسوی ان انیکه حیلوله نکند بین ناقه و فصیله او و ندوشد
شیر ناقه را پس ضرر رساند ان بولد او و مشقت ندهد اورا در سواری
و هر انیه عدل نماید رنجور ها و هر انیه رفق نماید بتارک پا و تارک اشتران
و هر انیه وارد نماید انها را انچه مرور میکنند با و از غدیرها و ابها عدول
ندهد بانها از گیاه بسوی وسطهای راه و هر انیه براحت انداز د انها را
در ساعات و هر انیه مهلت دهد انها را در نزد ابها و کماها تا انیکه
بیائی ما را باذن خدا اشترهای چاق نه مشقت برنده باشند از برای
انیکه قسمت نمائیم انها را بر کتاب خدا و سنت نبی ان ص پس بدرستیکه

او یعنی اخذ صدقه بنحو مذکور اعظم است از برای تو و اقرب است
از برای رشد و هدایت تو انش و باید دانست که چنانچه واجب است
زکوة همچنین واجب است انیکه فرض کند شخص و تقدیر کند بر نفس
خود چیزی را بقدر طاقت خود در روز یا هفته یا ماه یا سال چه
کم و چه زیاد که عبارت است این از حق معلوم که صله میشود با قرابت
و اخوان مؤمنین و جیران مؤمنین و کذا ماعون واجب است
که عبارت است از قرضیکه قرض میدهد اورا یا متاعیکه عاریه میدهد
اورا و معروفیکه بعمل میاورد اورا و بعبارت اخری اختیار نکند
برادر دینی خود را بانچه ان احتیاج بیشتر باشد از خود بلی اگر
عاریه باعث اضرار و اتلاف ماعون شود باکی نیست بمنع عاریه
دادن حاصل انیکه خدای عزوجل فرض فرموده است در اموال
اغنیاء حقوقی غیر زکوة که از جمله ان حقوق حق معلوم و قرض و صله
و اصطناع معروف است که عبارت اخری است از قرض و متاع
عاریه و معروف که اصطناع میشود از ماعون و از زکوة باطنه
و رسول خدا ص فرموده است از برای هر چیز زکوة است و هر الیکه

زکوة ان داده نشود ملعون است و هر جسد یکه زکوة او داده
نشود ملعون است ولو در هر چهل روز یک روز باینکه عارض شود
ان را خدشه یا نکبه یا عثرة یا مرضه یا شوکه یا شبه اینها حتی اختلاج
عین و مولانا الامیر ع فرموده اند زکوة علم نشر انست و زکوة جاه
بذل انست و زکوة حلم تحمل است و زکوة مال افضال است و زکوة قدرة
انصاف است و زکوة جمال عفاف است و زکوة ظفر احسان است
و زکوة بدن جهاد و صیام است و زکوة یسار بر جیران و صله ارحام
است و زکوة صحة سعی در طاعة خدا است و زکوة شجاعة جهاد فی
سبیل الله و زکوة سلطان اغاثه ملهوف است و زکوة نعم اصطناع
معروف است و زکوة علم بذل انست از برای مستحق ان و اجهاد
نفس است در عمل باو و مولانا الصادق ع فرموده اند بر هر جزء از
اجزاء تو زکوة واجب است از برای خدای عز و جل بلکه بر هر منبت شعر
و محل موی از موی تو بلکه بر هر لحظه از لحظات تو زکوة است پس
زکوة عین نظر بعبرة و غض از شهوات و انچه شباهت دارد
انها را میباشد و زکوة اذن استماع علم و حکمة و قران و فوائد دین است

از موعظه و نصیحه و انچه در او نجاة تو است و اعراض از انچه ضد
او است از کذب و غیبت و انچه شباهت دارد انها را و زکوة لسان
نصح از برای مسلمین و تیقیظ و بیدار نمودن غافلین و کثرة و ذکر
و غیر انها است و زکوة دست بذل و عطا و سخا است بانچه انعام
فرموده است خدا بر تو و حرکة دادن انست بکتابة علم و منافعیکه
منتفع شوند بانها مسلمین در طاعة خدا و قبض از شر و بست و زکوة
پا سعی در حقوق خدای تو است از زیارة صالحین و مجالس ذکر و
اصلاح ناس و صله ارحام و جهاد و انچه در او صلاح قلب تو است
و سلامت دین تو است این انچیز یست از انچه متحمل میشود قلوب
فهم او را و نفوس استعمال او را و انچه مشرف نمیشود بر او مگر
بندگان مخلصون مقربون خدا اکثر و زیاده است از انیکه احصاء
و شمرده شود و حال انکه ایشان ارباب او هستند و او شعار ایشان است
نه غیر ایشان قال رسول الله ص لا تزال امتی بخیر مالم یتخاونوا و ادوا
الامانه و اتوا الزکوة و اذا لم یفعلوا ذلک ابتلوا بالقحط و السنین والحمد لله
رب العالمین و الصلوة علی محمد خیرة المخلوقین و علی عترته ائمة الطاهرین

واللعنة علی اعدائهم الکافرین

تمام شد

فرمودن رسول خدا ص ثابت هستند امته من بخیر مادامیکه خیانة ننموده اند و ادا نموده اند امانة را و داده اند زکوة را و زمانیکه بجا نیاورده باشند او را مبتلا به قحط و ...

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد خیرة الاولین والاخرین وعلی اله بالصبر
والصلوة المستعینین فانها لکبیرة الا علی الخاشعین واللعنة علی اضدادهم
اللازلین واعدائهم الاضلین من الماضین والغابرین فی الدنیا من المقبوحین
والعقبی من المسئولین الی جامع المخلوقین آمین رب العالمین وبعد
باید دانست که صوم یکی از دعائم ومبانی یعنی اصول اسلام است که
پنج است چنانچه در غیر این وجیزه مختصر بیان وتوضیح داده شده است که
عبارت است از ولایة ائمه اثنی عشر ع وصلوة پنج وقت وزکوة معروفه
وحجة الاسلام وصوم شهر رمضان وبعبارة اخری بقیه شرایع دین
از جهاد وامر بمعروف ونهی از منکر وامثال واشباه اینها بعد از فرائض
مذکوره واین پنج عمده دین وشرایع اسلام از برای کسیکه متقر بشهادتین است
یعنی شهادة بتوحید اشهد ان لا اله الا الله وشهادت برسالت
اشهد ان محمداً رسول الله ص باشد یعنی وجوب این پنج فریضه و
دعائمه وانچه بعد از این فرائض است بعد از ایمان بخدا ورسول ص
ومعرفة حق خدا ورسول ص است واما کسیکه ایمان بخدا ورسول ان

نیاورده است ومعرفة بحق انها حاصل ننموده است چگونه واجب
باشد بر ان معرفة امام ع وولایة ائمه ع که اوجب فرائض پنج مذکوره
است کما اینکه مولانا الباقر ع فرموده اند چه رسد باینکه بقیه فرائض
که بعد از ولایة است از صلوة وزکوة وحج وصوم بران واجب باشد
پس کسیکه اقرار بشهادتین ندارد وتصدیق ننموده خدا ورسول ایشان را
صوم بران واجب نیست مثل بقیه شرایع دین اسلام وبعد از اقرار
وایمان وتصدیق خدا ورسول ص واجب نیست قضاء فوت صوم
در زمان کفر مثل قضاء فوت غیر صوم از فرائض مذکوره واسلام قطع
میکند کفر وخطاء ما قبل را وهمچنین بیان در ولایة ولاة امر ومعرفة
ائمه هدی ع که اوجب پنج فریضه مذکوره است زیرا که والی مفتاح انها
ودلیل بسوی انهاست که بدون ولایة وهدایة ایشان ع بسوی او عملی از
اهل اعمال خیر چه بقیه پنج فریضه مذکوره وچه غیر انها مردود وباطل است
ان عمل واهل ان عمل بمحل کفر است اگرچه شامل شود از اصفة ایمان
کما اینکه مولانا الامیر ع فرموده اند یعنی بعد از منة خدای تعالی بر شخص
بمعرفة ولایة ائمه ع وقبول ولایة وهدایة ایشان را واجب نیست انچه

فوت و ترک نموده است از اعمال خیر بدلالة و هدایت ایشان چه
بقیه پنج فریضه و چه غیر او زیرا که حالی که بران بوده است از ضلالت
و عداوت ولاة امر و ائمه هادیه ع اعظم و بزرگتر است از آنچه ترک
نموده است از صلوة مثلاً کما اینکه مولانا الصادق ع فرمودند پس قضاء
صوم زمان ضلالة و عداوت واجب نیست چه ترک نموده باشد و
چه بجا آورده باشد بمذهب خود یا غیر خود صحیحاً یا فاسداً مگر زکوة که
باید اعاده دهد از جهة گذاشتن او را در غیر موضع او که اهل ولایة ائمه
هدی ع است و اولی اعادهٔ حج است و امور راجعه باین دعامه از دعائم
اسلام که عبارت است از صوم شهر رمضان است در چند باب بیان
میشود باب اول آنکه صیام عبارت است از اجتناب محارم کما اینکه
شخص امتناع میکند از طعام و شراب چنانچه مولانا الامیر ع فرموده اند
و بعبارت اخری کمتر چیزی که تمام میشود با و فرض و وجوب صوم
ترک اکل و شرب و نکاح است بلکه ترک اکل و شرب و لبس اگرچه محرم است
نکاح در زور و اینکه حفظ شود در صوم جمیع جوارح از محارم خدای تعالی
با نیة صادقه خالصه پس صوم تنها از طعام و شراب نیست و صوم را خدا

قرار داده است او را حجاب از غیر از اند و از فواحش فعل و قول و
بلفظ اخر صوم حجاب است زده است او را خدای عز و جل بر السن
والاسماع والابصار و سایر جوارح تا اینکه ستر شود باو از آتش و از برای
هر جارحه از جوارح حقی است از برای صوم و کسیکه ادا کند حق او را
بوده است صائم و کسیکه ترک نموده باشد چیزی را از حقوق جوارح نقص
میشود از صوم آن همان مقدار که ترک و نقص نموده است کما اینکه مولانا
الصادق ع فرموده اند مثل مولانا الرضا ع و از اینجا واضح شد معنای قول
رسول الله ص الصوم جنة ما لم یخرقها یعنی روزه سپر است ما دامیکه پاره
ننموده باشد آن سپر را پس صوم صوم ترک طعام و شراب است و
شرط او حفظ باید بشود تا اینکه صوم تمام شود که غض بصر و کف اذی
و قول خنا و اشباه انها است کما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند
چه سهل نموده است این را از صوم و چه صعب نموده است این را
از شرط و از اینجا فرموده است رسول خدا ص ما اقل الصوّام و اکثر الجوّاع
یعنی چه کم نموده است روزه داران را و زیاد نموده است گرسنها را
بعد از اینکه شنیدن زنی سبّ جاریه خود را میکند و حال آنکه روزه دارد .

پس طعامی خواستند و امر فرمودند بان زن که بخور گفت من روزه
دارم این رسول خدا فرمودند چگونه روزه داری و حال انکه دشنام دادی
جاریه و کنیز خود را و نیز از انجا فرموده است درب صائم حظه من
صیامه الجوع والعطش یعنی و چه بسیار روزه دار نصیبش از روزه
جوع و عطش است پس در این باب دو مطلب است مطلب اول
در صوم از طعام و شراب و مطلب دوم در شرط این صوم است
که صوم و حفظ جوارح و اعضا است از فواحش فعل و قول و در مطلب
اول چند امر است امر اول انکه مطلق اکل طعام مفطر و مفسد صوم
است و همچنین انچه متصل باکل و جاری شود مجرای اکل طعام مثل
غبار و دخان و امثال این دو و مثل قی نمودن و حقنه کردن و اشباه
این دو و باکی نیست بانچه اکل طعام و متصل و جاری مجرای او نباشد
مثل داخل شدن مگس و نحو او در حلق و اولی انداختن است اگر قدرت
باشد و مثل بلع نمودن انچه انسان از حلق بیرون میاورد که نخامه
گفته میشود و مثل بلع نمودن انچه از طعام بسبب خلال که از دندان بیرون
اید از حلق و بزبان رسد و مثل چشیدن دیک از برای معرفة

او و خائیدن نان از برای طفل و طیر بعد انکه بلع نکند چیزی از او
را و اولی ترک است اگر میاید طعم او را در حلق یا نیاید و اولی بیرون
کردن اب دهن است اگر بجا اورد و او نای او تا نوبت بیرون
کردن است و مثل خائیدن قند را و نحو او و اولی نیز ترک است چه در نفس
چیزی بیاید و چه نیاید و مثل مکیدن انگشتر و گذاشتن حصه در دهن و اولی
ترک است و مثل بوئیدن ریحان و هر گیاه خوش بوی و نرجس که ریحان
ملوک فرس و اعاجم است ولیکن خالی از کراهت نیست زیراکه او لذت است
و تلذذ مکروه است از برای روزه دار و مثل ریختن دواء و چکاندن روغن
در گوش زمانیکه داخل حلق نشود و مثل سرمه کشیدن زمانیکه مشک در سرمه
نباشد و طعم در حلق از برای او نباشد و اولی ترک است مطلقا و مکروه
است داخل نمودن دواء در بینی ما دامیکه داخل حلق نشود و مثل لطف
نمودن و داخل نمودن دواء در دبر بجامد مثل شاف و نحو او امر دوم
انکه مطلق شرب شراب مفطر و مفسد صوم است و همچنین انچه متصل و
جاری مجرای شرب شراب است مثل ارتماس و فرو رفتن در ابیکه اب
بحلق رسد و مکروه است ارتماس با نرسیدن اب بحلق و مثل مضمضه و

[illegible]

واستنشاق که با و اب بحلق رسد وامثال انها و باکی نیست بانچه
شرب شراب وانچه متصل وجاری مجرای او نباشد مثل مضمضه و استنشاق
کردن که در وضوء باشد یا در غیر وضوء باشد ولیکن مبالغه نکند وافضل
ترک است واگر اب بحلق رود بغیر تعمد اولی قضاء روزه است اگر در غیر وضوء
از برای صلوة فریضه باشد مثل اینکه مضمضه کند از عطش یا از برای وضوء
صلوة نافله باشد بخلاف اینکه از برای صلوة فریضه باشد که قضاء ندارد پس
اگر مضمضه نمود در هر صورة اولی بلع ننمودن اب دهن است تا اینکه تا سه نوبة
اب دهن را بیرون کند از جهة احتیاط اینکه برسد چیزی از او بحلق و مثل بلع
نمودن اب دهن را چه قبل از جمع نمودن و چه بعد از او و مثل مکیدن مرد
زبان زن را و زن زبان مرد را و هر یک زبان صغیر و صغیره را و مثل مسواک
کردن با اب و بچوب تر مثل چوب خشک هر وقت از روز که خواسته باشد
اگرچه مسواک با چوب تر خالی از کراهة نیست و مثل ارتماس و فرو رفتن در اب
با نرسیدن اب بحلق اگرچه مکروه است اشاره شد قبلاً و مثل ایستادن در
اب اگرچه در زن مکروه است و پوشیدن لباس تر اگرچه دوم مکروه است
و اب بر سر ریختن و خشک شدن بجامه و اب پاشیدن بهوا در زن و اب

پاشیدن بوریای زیر خود و امثال انها امرسیم که داخل در شروط
صوم است حقیقة انکه مطلق نکاح مفطر صوم است و همچنین انچه متصل
و جاری مجرای نکاح و جماع باشد مثل بازی نمودن با اهل خود تا اینکه امناء
و انزال کند یا اینکه خود را بچسباند باهل یا کنیز خود تا اینکه انزال نماید
و اشباه اینها از انچه از افعال که با نها انزال کند و باکی بانچه جماع و جاری
مجرای جماع نباشد مثل مس نمودن و بوسیدن زن و کنیز و کذا سایر
مباشرة بغیر جماع و اولی ترک است و مکروه است از برای جوان که مامون
نیست و خوف دارد اینکه سبقت نماید انزال منی مگر اینکه وثوق باشد
بسبقت ننمودن منی و مثل مباشره که ایذاء شود باو یعنی مذی بیرون
اید باو اگرچه بد نموده است و اولی استغفار و قضاء روزه است در
شهر رمضان و عوده ندادن این فعل است و خوب نیست معرضه داشتن
روزه دار زن خوب را بر نفس خود و رسول خدا ص فرموده اند کسیکه
تامل کند خلقه زنی را تا اینکه معلوم شود از برای او حجم و بزرگی استخوان
ان از پشت جامه او و حال انکه روزه دار است پس تحقیق خود را واقع
نموده است در معرض افطار و سزاوار نیست تعرض مباشره از برای

شهر رمضان و همچنین است بیان در اشباه امثال مذکوره و باید دانست
که مفطرات و مفسدات صوم که مسموع شد و آنچه متصل و جاری مجرای
انها بود که فی الجمله اشاره شد جمیعاً در صورت تعمد است و اما در صورت
وجود عذری از اعذاری که بانها قلم تکلیف مرفوع و موضوع است که سهو
و نسیان و خطا و نبودن علم و نبودن طاقة و اضطرار و استکراه
است نیز باکی نیست بمفطرات و مفسدات مذکوره و آنچه جاری
مجرای انها است مثل انکه نسیان کند روزه بودن را و اکل یا شرب
نماید یا جماع کند و مثل انکه عالم نباشد بحرام بودن جماع در روزه
و حلال بداند و جماع کند و مثل جماع زن باستکراه مرد و مثل احتلام
که بغیر طاقة و قدرت است و مثل بحلق رسیدن اب در مضمضه و استنشاق
و چشیدن دیگ و خائیدن نان از برای طفل و طیر و داخل نمودن
دواء در چشم و گوش و بینی و سرمه کشیدن که چیزی بحلق رسد که جمیعاً
بسهو و غیر اختیار است و مثل اکل یا شرب در اول نهار یا اخر او
با ظاهر شدن خطا باینکه بالیقین شب یا گمان بصبح اکل یا شرب نموده
یا جماع نموده بعد خطاء ان معلوم شد اگرچه مستحب است در صورت نظر

ننمودن و ملاحظه نکردن خود فجر را قضاء روزه و مثل نظر است اخبار
ثقه و مؤتمن باکل یا شرب بداخل نشدن صبح و اینکه بالیقین بغروب
یا اخبار ثقه و مؤتمن یا اذان ثقه و مؤتمن اکل و شرب نمود و بعد معلوم
شد خطاء و واقع شدن اکل و شرب در روزه و کذا و کذا از
امثال و اشباه امثله مذکوره که افطار بیکی از مفطرات مسموعه
بیکی از اعذار سابقه که دانسته شد واقع شود امر دوم از
مطلب اول انکه ابتداء صوم و اجتناب از مفطرات و مفسدات
مذکوره و آنچه جاری مجرای انها است بتبین و ظاهر شدن خیط
ابیض است از خیط اسود یعنی سفیدی روز از سیاهی شب از فجر
وافق پس اکل میکند مثلاً تا انکه شک ننماید در تحقق این معنی و
اخبار ثقه و مؤتمن و اذان ثقه مؤتمن در حکم یقین بتبین مذکور است
وانتهاء صوم مذکور که وقت وقوع افطار و حلال بودن انست
سقوط قرص شمس و غروب نمودن قرص اوست در افق مغرب
با نبودن حائل در بین مثل کوه و دیوار و امثال انها و اولی احتیاط
است برفتن حمرة و قرمزی از بالای کوه و دیوار و ظاهر شدن ستاره

ستاره و نیست شدن حمرة از مشرق بلکه اولی تجاوز نمودن حمره
و قرمزی که از مشرق بلند میشود از قمه و بالای سر از برای کسیکه مقابل
قبله است حاصل آنست که صائم مختار است در اخذ و اختیار بهر یک
از این پنج وجه و افطار نماید در هر یک از فرو رفتن قرص شمس و رفتن
حمرة از بلندی و نیست شدن حمرة از مشرق و طالع شدن سه ستاره و تجاوز
نمودن حمرة مشرقیه از بالای سر از برای کسیکه محاذی قبله است اگرچه اولویة
حافظه در دین خیانت که مذکور شد بلی در هر یک از ابتداء و انتهاء صوم
چند امر است اما امور متعلقه با بتداء صوم اول آنکه صوم که عبارت است
از امتناع از مفطرات مسموعه باید از شب باشد نه از روز و صیام
نیت از برای کسیکه بیتوته و بجا نیاورد صیام را از شب کما اینکه رسول
خدا ص فرموده اند با اینکه از صبح صوم و اجتناب از مفطرات نماید دوم
آنکه داخل شدن در ابتداء صوم در حال جنابت چه بجماع باشد و چه
باحتلام از مفطرات صوم نیست چه بیداری صبح کند و چه بخواب و چه
خواب اول باشد و چه دوم و سیم زیرا که جنابت در وقت حلال که
شب است بوده و فرق نیست در حکم مذکور بین تعمد و غیر تعمد از صور اعذار

مذکوره در سابق بلی غسل از جنابت واجب است بعد از جنب شدن
چه در شب و چه در روز مثل غیر شهر رمضان چنانچه رسول خدا ص فرموده
اند اذا اجنب المکلف فقد وجب الغسل یعنی زمانیکه جنب شد مکلف
پس بتحقیق واجب میشود غسل و اگر در روزه ماه رمضان محتلم شود
تمام میکند روز را حتی اینکه غسل کند و اگر در شب جنب شود نمیخوابد
تا اینکه غسل کند و اگر روزه قضاء شهر رمضان باشد با ترک غسل
در شب بتعمد اولی افطار نمودن است آن روز را و قضا نمودن روز
دیگر است بخلاف صوم نافله که روزه میدارد اگر خواسته باشد پس
بنابر آنچه دانسته شد از اینکه با جنابة بودن در ابتداء صوم از
مفطرات نیست کما اینکه در خبر حماد بن عثمن و امثال آنست انه سأل
ابا عبد الله ع عن رجل اجنب فی شهر رمضان من اول اللیل و اخر
الغسل حتی یطلع الفجر فقال کان رسول الله ص یجامع نسائه من اول
اللیل ثم یؤخر الغسل حتی یطلع الفجر ولا اقول کما یقول هؤلاء الاقشاب
یقضی یوما مکانه یعنی بدرستیکه راوی مذکور سؤال نمود امام صادق ع
را از مردی جنب شد در ماه رمضان از اول شب و تاخیر نمود غسل را

تا اینکه طالع شد فجر پس فرموده بود رسول خدا (ص) مجامعة مینمود زنها را
از اول شب بعد تأخیر مینمود غسل را تا اینکه طالع میشد فجر و میگوییم مثل
آنچه میگویند این مردمان که خیر در اینها نیست قضا میکند یک روز را امکان
او و واضح و معلوم است از آخر خبر مذکور که اخباریکه وارد است از ائمه هدی (ع)
در قضاء و کفاره در صورة صبح نمودن با جنابت در جمیع صور تنهای او از
جهة تقیه و علة خوف ضرورة از ایشان صادر شده است و ارشاد
در خلاف این اخبار است که خبر مذکور و امثال آنست چنانچه مولانا
الصادق (ع) فرموده اند و از آنچه ذکر شد حکم ترک غسل حیض و نفاس
و استحاضه و مس میت معلوم شد که موجب قضاء و کفاره نمیشود در صورت
تعمد صبح نمودن با حدث اکبر سیم آنکه این فریضه صوم که ابتداء او
از شب است بیانیکه در امر اول از این سه امر دانسته شد فریضه صوم
نیست یعنی قبول نمیشود و جزا و ثواب برای او نخواهد بود بدون عزیمة و
نیة که عبارت است از ابتغاء وجه رب یعنی طلب مرضاة پروردگار
چنانچه رسول خدا (ص) بطور اصل و قاعده فرمودند لا عمل الا بنیة یعنی
عمل نیست مگر با نیة پس در ابتداء صوم فریضه که شب است عزیمة و نیة

که مراد طلب مرضاة خدا است باید باشد باینمعنی که طلب مرضات
خدا عبارت است از نیة خالصه از ریاء و سمعه و صوم داشته نمیشود
فریضه مگر باعتقاد و این نیة کما اینکه رسول خدا (ص) فرموده اند لا صیام
الفریضه الا باعتقاد و نیة و باید دانست که نیه مذکوره در صوم هر روز است
و کفایت نیة شهر و بعض معلوم نیست و اگر ترک نمود نیه را در ابتداء
فریضه صوم و طلب ننمود در او مرضاة پروردگار را ترک نموده است
فریضه صوم را که یکی از فرائض پنج است پس اگر ترک متعمد باشد حکم او
حکم افطار است که بعد معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی و اگر بغیر تعمد باشد مثل
نسیان و نحو او از اعذار سابقه که شخص مرفوع القلم است با او
پس اگر آن عذر تا انتهاء فریضه صوم باشد مثل اینکه در تمام روز خواب
رود و فوت شده است از آن فریضه صوم و خواهد آمد ان شاء الله تعالی حکم قضاء
او و اگر در بین روز عذر مرتفع شود مثل اینکه بعد از نسیان در روز
متذکر شود نسیان نیة را نیة میکند چه قبل از زوال شمس و چه بعد از
او بلکه اگر تجدید کند نیة را بین روز چه پیش از زوال و چه بعد از زوال
در صورت ترک نیة در اول متعمداً معلوم نیست بطلان فریضه و عمل با نیة

و فریضهٔ صوم با عتقاد نیة شده است کما اینکه معلوم است از خبر
جعفریات از مولانا الامیر ع واشال او در فریضهٔ قضا آن صلد
من الانصار اتی النبی ص فصلی معه صلوة العصر ثم قام فقال یا رسول
الله انی کنت الیوم فی ضیعة لی وانی لم اطعم شیئا افاصوم قال
علی نعم قال ان علی یوما من شهر رمضان فاجعله مکانه قال نعم یعنی بدرستیکه
مردی از انصار امد بنبی ص را پس نماز کرد با انحضرت بعد ایستاد
پس گفت ای رسول خدا بدرستیکه من بودم امروز در حرفه و شغلیکه
از برای من است و بدرستیکه نخوردم چیزی ایا روزه بدارم فرمودند
بلی گفت بدرستیکه بر من است یک روز از ماه رمضان پس قرار بدهم
او را مکان او فرمودند بلی یعنی در او یعنی فریضه قضا اولی افطار و
روزه نداشتن است اگر تاخیر نیة تا بعد از زوال شمس شود و اشکالی
نیست در صوم نافله در اختیار نیة او پیش از زوال و بعد از زوال الا
اینکه اگر نیة پیش از زوال باشد حساب میشود روزه از برای ان و اگر بعد از
زوال باشد حساب میشود از وقتیکه نیة نموده است چنانچه مولانا الصادق ع
فرموده اند و اما امور متعلقه بانتهاء صوم نیز چند امر است اول انکه سنة است

تقدیم نماز مغرب را بر افطار زیرا که حاضر شده است دو فرض
یکی صلوة و یکی افطار پس باید ابتدا شود با فضل از اند و که صلوة
است چنانچه مولانا الباقر ع فرموده اند مگر اینکه طعام حاضر شود
با اینکه نفس منازعه کند شخص را از برای افطار یا اینکه با ان جماعتی
باشند که حبس نماید ایشان را از عشاء و ایشان انتظار افطار دارند
یا اینکه ایشان ابتداء میکنند بافطار و افطار ننمودن ان مخالفه
ایشان میشود که در تمام این صور افطار را تقدیم میدارد در صلوة
مغرب که سنة واجبه است در وقت یعنی قبل رفتن حمره مغربیه
بجا اورد و بعبارت اخری رخصة است ترک سنة واجبه وقت مغرب
در این موارد مثل ترک اذان که سنة واجبه است در موارد معلومه و
و اولی ملاحظه بیرون نرفتن وقت مذکور است والا تقدیم صلوة شود
دوم انکه افطار وقت انتهاء روز که غروب شمس است یا یکی از وجوه
سابقه واجب است چنانچه در امر اول اشاره شد از فرض بودن هر یک
از صلوة و افطار و بعبارت اخری صوم وصال که عبارت است از قرار
دادن عشاء و افطار خود را سحور و سحر خود چنانچه مولانا الصادق ع

فرموده اند حرام است کما اینکه رسول خدا صلعم فرموده اند وصوم
الوصال حرام سیم آنکه در نزد افطار مستحب است ادعیه ماثوره از ائمه
هدی مثل گفتن در اول لقمه بسم الله الرحمن الرحیم یا واسع المغفره اغفر لی
ومثل یا عظیم یا عظیم انت الهی لا اله لی غیرک اغفر لی الذنب العظیم انه لا
یغفر الذنب العظیم الا العظیم ومثل اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا
فتقبله منا ونیز مستحب است نزد فطور مثل نزد سحور قرائه انا انزلناه فی لیلة
القدر ومستحب است افطار بحلویات مثل شکر وخرما وکشمش وشیر وآب
نیم گرم وآب سرد واشباه اینها امر سیم از مطلب اول در قضا وکفاره
بسبب افطار بیکی از مفطرات سابقه وآنچه جاری مجرای آنست در صورت
تعمد ونبودن عذری از اعذار سابقه ودر او دو مقصد است مقصد اول
در قضا ومقصد دوم در کفاره اما مقصد اول اینکه روزه را که افطار
نموده بتعمد قضا میکند یعنی روزه میگیرد یک روز مکان آن روز که افطار
نموده است از ماه رمضان چه بحلال از مفطرات سابقه از اکل وشرب
ونکاح وآنچه متصل باینها است افطار نموده باشد وچه بحرام از اینها مثل
افطار بطعام یا شراب مغصوب یا نکاح غیر زوجه ومملوکه واما وجوب

فریضه بودن این قضا مثل وجوب وفریضه بودن خود شهر رمضان
معلوم نیست وخواهد آمد انشاء الله تعالی که صوم واجب ده وجه است چنانکه
صلوة واجب دو وجه است چنانچه در مختصر ووجیزه در صلوة بیان
شده است وخالی است ده وجه که از مولانا زین العابدین ع است
از قضاء شهر رمضان بتعمد افطار چنانچه واجب است قضا صوم که
برخصه سفر یا مرض افطار شده باشد بیبیان بعد انشاء الله تعالی اما مقصد
دوم آنکه کفاره افطار شهر رمضان اگر باکل وشرب حلال است
اختیار است بین آزاد نمودن یک بنده وروزه داشتن دو ماه
پیاپی واطعام نمودن شصت مسکین واولی اختیار اول است
که عمل بهر سه عمل است ونیز اولی در صورت اختیار دوم با استطاعت
نداشتن صورت اول است ودر صورت اختیار سوم با استطاعت
نداشتن صورت دوم است واگر باکل وشرب حرام است بهر سه عمل را
عمل میکند ومتکرر نمیشود کفاره مذکوره بتکرار اکل وشرب در یک روز چه
در حلال وچه در حرام واما اگر بجماع حلال است حکم چنانست که در اکل
وشرب بحلال دانسته شد واگر بجماع حرام است بهر سه کفاره عمل میشود

و در هر دو صورت مکرر میشود بتکرر جماع ولیکن باید دانست
که واجب بودن کفاره بافطار در شهر رمضان بمفطرات مذکوره
چنانچه در دو وجه صوم وجب در کلام مولانا السجاد ع اشاره است بی
اشکال است واما وجوب انچه ذکر شد از کفاره جمع وتکرار او معلوم
نیست چنانچه متعین بودن کفاره مذکوره وکفایت نکردن غیر او معلوم
نیست بلکه معلوم اختیار است بین کفاره مذکوره ومطلق تصدق
واستغفار کما انیکه در خبر جمیل بن دراج است از مولانا الصادق ع
اِنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ اَفْطَرَ یَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ فَقالَ اِنَّ رَجُلاً اَتَی النَّبِیَّ ص
فَقالَ هَلَکْتُ یا رَسُولَ اللهِ ص فَقالَ وَ مالَکَ قالَ النّارُ یا رَسُولَ اللهِ ص قالَ
وَما لَکَ قالَ وَقَعْتُ عَلی اَهْلی قالَ تَصَدَّقْ وَاسْتَغْفِرْ یعنی بدرستیکه
راوی مذکور سؤال نمود از مردی افطار نمود روزی از ماه رمضان را
پس فرمودن بدرستیکه مردی امد بنبی ص را پس گفت هلاک شدم
ای رسول خدا ص پس فرمودن وچیست از برای تو گفت آتش ای
رسول خدا ص فرمودن وچیست از برای تو گفت واقع شدم بر اهل
خود فرمودن تصدق کن واستغفار نما اگرچه اولی تصدق بنحو

مذکور است که شصت مسکین از برای هر مسکین یک مد واگر استطاعت
نباشد میکند بقدر طاقتیکه دارد یا استغفار نماید اینها تمام در افطار
شهر رمضان بود واما افطار در قضاء شهر رمضان جائز است
اگر قبل از زوال شمس باشد وبعد از زوال یا بعد از صلوة عصر اسائه
وگناه است واختیار است در کفاره او علاوه بر قضاء همان روز
که افطار نموده است بین کفاره افطار شهر رمضان وتصدق بر
ده مسکین از برای هر مسکین یک مد وبا نبودن قدرت روزه سه
روز واستغفار کردن واولی اختیار اول بعد دوم بعد سیم است
واما افطار در نافله پس جائز است چه قبل از زوال وچه بعد از زوال
تا غروب اگرچه خالی از کراهت نیست بعد از زوال مگر انیکه افطار
از جهت اجابت برادر مؤمن باشد که افضل است از صوم نافله ودو اجر است
از برای افطار کننده یک اجر از برای نیت ویک اجر از برای داخل
نمودن سرور در ان وافطار در منزل برادر مسلمان افضل از
روزه است بهفتاد ضعف واگر افطار کند واعلام نکند انرا نوشته
میشود از برای او ثواب یکسال روزه وافطار دادن برادر

مؤمن در ماه رمضان معادل عتق از ولد اسمعیل است و اما مطلب
دوم که در شرط صوم است و در او نیز چند امر است امر اول آنکه
افطار در لسان شرع اقدس بمعنای واقع شدن در معرض افطار
باکل و شرب آمده است چنانچه بمعنای واقع نمودن افطار باکل و شرب
و نکاح آمده است کما اینکه در روایة انس است قال قال رسول الله صلعم من
تأمّل خلق امرأة حتّی یتبیّن له حجم عظامها من وراء ثیابها و هو
صائم فقد تعرّض للافطار لما ینبعث من دواعی نفسه فیکون من
موافقة الذنب علی خطر یعنی گفت فرمودن رسول خدا صلعم کسیکه تأمل
کند خلقه زنی را تا اینکه ظاهر شود از برای آن بزرگی استخوانهای آن از پشت
جامهای آن پس بتحقیق افطار نموده است یعنی متعرض شده است از برای
افطار از برای آنچه منبعث و حرکة میکند از دواعی نفس آن پس میبوده
باشد از موافقه گناه بر خطر و هلاک حاصل آنکه دواعی نفس که از جمله آنها افطار
است برانگیخته میشود از جهة موافقة معصیة زیرا که روح ایمان که
بمعصیة میرود برانگیخته شود دواعی نفس عاصی پس میبوده باشد عاصی
از واقع نمودن معصیة بر خطر و هلاک افطار و گذشت امر فرمودن

رسول خدا صلعم بخوردن زن روزهٔ خود را الغذا از سب نمودن
کنیز خود را که در معرض افطار واقع شده است بمعصیة است و فحش
و از این بیان بعض اخبار معلوم شد بیان بعض اخبار دیگر زیرا که اخبار
ائمه هدی ع مثل قرآن بعض او تصدیق میکند بعض دیگر را کما اینکه مولانا
الامیر ع فرموده اند مثل قول مولانا الصادق ع که فواحش از فعل و قول
مفطر روزه است من الفواحش من الفعل و القول یفطر الصائم
یعنی و بد از فعل و قول و غیبة افطار میدهد روزه دار را و نیز فرموده اند
انّ الکذبة لتفطر الصائم و النظر بعد النظرة و الظلم کلّه قلیله و کثیره
یعنی بدرستیکه کذب هر آینه افطار میدهد روزه دار را و نظر بعد نظر
و ظلم کل او قلیل او و کثیر او و کذا و کذا از امثال این اخبار که مضمون
آنها افطار هر فعل و قول نحس و خنا از فحش و مناکیر است که معنای او
در جمیع آنها واقع نمودن نفس است در معرض افطار بسبب ارتکاب
فعل یا قول نحس و خنا نه آنکه آنست که افطار در این اخبار بمعنای
ایقاع در معرض افطار است بخلاف افطار در اکل و شرب و نکاح
که بمعنای افساد است و با اجتناب از این سه ضرر نرساند انرا الخ

بجا آورد کما اینکه در خبر محمد بن مسلم است قال سمعت ابا جعفر ع یقول
لا یضرّ الصائم ما صنع اذا اجتنب ثلاث خصال الطعام والشراب
والارتماس فی الماء والنساء والنحس من الفعل والقول والغیبة
یفطر الصائم وعلیه القضاء یعنی گفت شنیدم امام باقر ع را میفرمودند
ضرر نرساند روزه دار را آنچه بجا آورده باشد زمانیکه اجتناب
نموده باشد سه صفت را طعام و شراب و ارتماس را و
نساء را و نحس از فعل و قول و غیبة افطار رساند صائم را و بر اوست
قضاء و بعبارة اخری اول خبر مذکور را امثال و محکمات و افراد و
امثال او متشابهات یعنی اول متفق المعنی و دوم مختلف المعنی
که واجب است رد نمودن دوم بسوی اول و از این امر که افطار
بمعنای واقع نمودن در معرض افطار است واضح شد مراد از قول
رسول خدا ص بعد از دیدن کسیکه حجامت میکند در ماه رمضان افطر
الحاجم والمحجوم یعنی افطار نمود حجامت کننده و حجامت کرده شده
که مراد واقع نمودن هر یک خود را در معرض افطار است یا از جهة عارض
شدن غشوه که باعث افطار است کما اینکه مولانا الامیر ع فرموده

انه یکره ان یحتجم الصائم خشیة ان یغشی علیه فیفطر یعنی کراهت
داشته شده است اینکه حجامت کند روزه دار از جهة اینکه غشوه
شود بر آن پس افطار کند و از این جهة مکروه است در حجامت[۲] چنانچه [۲] کننده
خواهد آمد انشاء الله تعالی و یا از جهة سست نمودن هر یک دیگری را بسببی از
اسباب امر دوم آنکه صوم عبارت است در لسان شرع اقدس از
جنة و ستر و حجاب کما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند علاوه
بر آنچه در سابق معلوم شد قال قال رسول الله ص الصوم جُنّة ای ستر
من آفات الدنیا وحجاب من عذاب الآخرة یعنی فرمودند رسول خدا ص
صوم سپر است یعنی پرده است از آفتهای دنیا و حجاب است از عذاب
آخرة و افطار این صوم عبارت است از شق و خرق این ستر و حجاب
کما اینکه معلوم شد در خبر سابق الصوم جنة ما لم یخرقها و از این
بیان معلوم شد که هر یک از فعل و قول نحس و خناء مفطر و مخرق یعنی
پاره کننده این پرده است چنانچه در اخبار سابقه دانسته شد و شق
و خرق مذکور عبارت اخری است از باطل شدن این پرده کما اینکه در
وجه دیگر کلام رسول خدا ص است و من اغتاب اخاه المسلم بطل صومه

یعنی کسیکه غیبة نموده باشد برادر مسلم خود را باطل شده است روزه
ان و از این امر دوم معلوم و واضح شد که منافاتی بین اخبار
مفطر بودن فواحش از فعل و قول از غیبة و نمیمة و نظر بعد نظرة
و ظلم و کذب و اشباه اینها که فی الجمله سابقا دانسته شد و خبر
محمد بن مسلم متقدم در ضرر نرساندن روزه دار را آنچه سوای او
بعد از اجتناب سه چیز اکل و شرب و جماع حاصل نیست که خبر محمد
بن مسلم و اشباه او محکمات و اخبار مفطر بودن هر فعل و قول
نحس و خناء متشابهات است که واجب است رد دوم بسوی اول
مثل اول و اخر خبر محمد بن مسلم که باید رد شود اخر او باول او که
محکم و متشابه است پس از این دو امر که اخبار دو چیز معلوم
شد اول انکه هر فعل و قول نحس و خناء واقع بسیار زد روزه
دار را در معرض افطار از اکل و شرب و نکاح که مفطر است
حقیقةً دوم انکه هر فعل و قول نحس و خناء محرق و پاره کننده پرده
روزه امر سیم انکه چنانچه معلوم است از شرع اقدس که از برای
کبائر از فواحش فعل و قول یعنی انچه خدای تعالی وعده آتش باو فرموده



است شدت و ضعف و مراتب است اول شرک بخدای تعالی
بعد کبائر موجبه یعنی عقوق والدین و اکل ربا و اکل مال یتیم و
تعرب بعد هجرت و قذف محصنه و فرار از زحف و قتل نفس
مؤمنه که سبع موجبه موبقه است در لسان شرع و بعد انها زنا
و لواط و سرقة و امثال انها و بعد غنا و ساز زدن و اصرار بر صغائر
گناهان نمودن است کما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند همچنین از
برای بعضی از فواحش از فعل و قول شدت و ضعف و مراتب است
در شرع اقدس مثلاً کذب که یکی از کبائر غیر موجبه است یکوقت کذب
بر خدا و رسول و ائمه اثنی عشر ع است و یکوقت کذب بر برادر مؤمن است
مثلاً زنا که نیز یکی از کبائر غیر موجبه است یکوقت در حال شیب یا در حال
داشتن زوجه دائمه است و یکوقت در حال شباب یا در حال نداشتن
زوجه دائمه است و کذا و کذا از امثله و جائز است سلب نمودن اثر
مرتبه ضعیفه با اینکه خالی از اثر نیست از جهة بودن ضعف بحدیکه قابل
سلب است چنانچه افطار که اثر کذب است در خبر محمد بن مسلم در امر
اول دانسته شد سلب شده است در خبر ابی بصیر قال سمعت اباعبدالله

یقول الکذب ینقض الوضوء، ویفطر الصائم قال قلت له هلکنا
قال لیس حیث تذهب انما ذلک الکذب علی الله وعلی رسوله وعلی
الائمة یعنی گفت شنیدم امام صادق ع را میفرمودند دروغ میشکند
وضوء را وافطار میدهد روزه دار را گفت گفتم از برای آنحضرت ع
هلاک شدیم فرمودند نیست جائیکه رفته تو نیست غیر از این او کذب
بر خدا و رسول آن و ائمه ع است وبعبارة اخری خبر محمد بن مسلم و امثال
او میگوید که شخص که کذب از قول است مفطر و پاره کننده پرده روزه است
و خبر مذکور و امثال او میگوید کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه ع مفطر
و پاره کننده پرده روزه نیست پس جائز است از جهة ضعف مرتبه کذب
بر غیر خدا و رسول و ائمه ع در مقابل کذب بر ایشان سلب اثر و
مفطریة او بشود اگرچه او نیز مفطر است و نظیر این تعبیر در اخبار
آل العصمة ع بسیار است مثل سلب دین نمودن از مؤمن ضعیف
در قول رسول خدا ص انّ الله عزّ وجل لَیُبغِضُ المُؤمِنَ الضَّعیفَ
الَّذی لا دینَ لَهُ فَقیلَ وَما المُؤمِنُ الضَّعیفُ الَّذی لا دینَ لَهُ قالَ الَّذی
لا یَنهی عَنِ المُنکَرِ یعنی بدرستیکه خدای عز وجل هر آینه غضب میکند مؤمن

ضعیف ~~[illegible]~~ آنچنانرا که نیست دین و ایمان از برای آن
پس گفته شد وکیست مؤمن ضعیف آنچنانکه آنچنانیکه نیست دین و ایمان
از برای آن فرمودن کسیکه نهی نمیکند از منکر حاصل اینکه کذب بر خدا
و رسول و ائمه ع وچه بر غیر ایشان مفطر و پاره کننده پرده روزه
است الا اینکه پاره کنند که اول کجا و دوم کجا و از جهة شدت فرق
اول تخصیص داده شده است در خبر مذکور و اشباه او امر چهارم
آنکه اگر شرط صوم که عبارت است از حفظ از هر فعل و قول نجس و
خنا است عمل باو نشود اولی قضا نمودن صوم است و بعبارت
با نبودن شرط که حفظ جوارح و اعضاء است از فواحش و مناکیر شروط
له که صوم و امتناع از طعام و شراب تمام نیست کما اینکه اشاره شد
سابقا و شروط له را قضا میکند امر پنجم آنکه با تمام نمودن روزه و
حفظ شرط نمودن حال روزه خیانت است که در سابق در قول رسول خدا ص
دانسته شد که نصیبی غیر از گرسنگی و تشنگی از برای روزه دار نیست
و اما امور راجعه بباب صوم در خیلی باب بیان نشود باب اول
آنکه این فریضه صوم که یکی از فرائض پنج است باید ادا شود بمقتضی مثل

فریضه صلوة نه شک و ظن پس اگر روزی را که شک است از اخر
شعبان در بودن او و اول شهر رمضان روزه بدارد از شهر رمضان
باعتبار روئیة او از شهر رمضان واقع نخواهد شد اگر بعد معلوم
شود از شهر رمضان بوده است و قضا میکند ان روز را و فعل
حرام بجا اورده است زیرا که مخالفة سنة نموده است و سنة اینست
که یوم شک را بنیة شعبان روزه بدارد که اگر معلوم شود از شهر
رمضان بوده است مجزیست از شهر رمضان روزیست موفق شده
است از برای او و مولانا الامیر ع فرموده است هر آینه اگر یک روز از
شهر رمضان را افطار کنم بهتر است بسوی من از انکه روزه بدارم
یک روز را از شعبان زیاده نمایم در شهر رمضان باشد و مرد انکه اگر
عذری باشد در معرفة شهر رمضان و متمکن از سؤال نباشد مثل محبوس
و نحو او توخی و تحری میکند یعنی طلب میکند شهری را که سزاوار است اینکه
شهر رمضان باشد در روزه میدارد ان شهر را پس اگر بعد از تمکن از
سؤال معلوم شد شهر رمضان بوده موفق شده است از برای او
واگر معلوم شود که بعد از شهر رمضان بوده مجزیست از شهر رمضان

واگر معلوم شود قبل از شهر رمضان بوده مجزی نیست از شهر رمضان
واگر معلوم نشود نیز مجزیست لیکن اگر در تحری اول و اخر شهر معلوم
باشد همان شهر را روزه میدارد چه ناقص و چه تام واگر نیز اول
و اخر معلوم نباشد سی روز روزه میدارد و اگر شهر ناقص را
روزه گرفت بعد از سؤال معلوم شد تمام بودن شهر رمضان
بعد از او یک روز را قضا میکند باب سیم انکه شهر رمضان روزه
داشته میشود برؤیة هلال و افطار میشود برؤیة هلال واگر خفاء
و علتی از رؤیة هلال باشد مثل ابر و نحو او اتمام میکند شهر رمضان را
سی روز بعد از اتمام شعبان را سی روز روزه میگیرد و سی و یک روز
یک روز از شعبان و سی روز از شهر رمضان و نیست [illegible] روزه
و افطار برای تظنی و شک و فرق نیست در حکم مذکور یعنی صوم برؤیة
و افطار برؤیة بین انکه شخص منفرد باشد در رؤیة هلال یا دیگری
هم دیده باشد و مثل رؤیة شخص است رؤیة عدل و شخص مسلم که
شهادة دهد برؤیة هلال و اولی اکتفا نکردن است بر شهادات
دو عدل و مسلم بلی با نبودن علة در اسمان از ابر و نحو او و معارضه

پس استهلال کنند کان مجزی نیست کمتر از پنجاه نفر شاهد کما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند یا اینکه عدلین از خارج بلد باشند و فرق نیست
بعد از معلوم شدن اول و اخر شهر رمضان بین سی روز بودن
و بیست و نه روز بودن که در هر دو صورت شهر کامل و تام است
و ناقص نیست و اگر در روز رؤیه هلال شود روزه از روز اتمام
میشود چه اخر شعبان باشد و چه اخر شهر رمضان و از شهر رمضان
در اول و از شوال در دوم نمیشود و لو اینکه قبل از زوال شمس
رویه شود و اگر یوم الشک را افطار نمود و بعد عدل یا عدول از
بلد یا بلد دیگر شهادة برؤیة دادن قضا میکند از روز را و مولانا
الصادق ع فرموده اند طوق انداختن هلال از برای دو شب است
و رویه نمودن سایه سر در هلال از برای سه شب است و غائب
شدن هلال بعد از شفق و قرمزی از برای هلال دو شب نیست
و نیز مولانا الصادق ع فرمودن اگر رؤیه شود هلال در مشرق غدوة
یعنی بین طلوع فجر و شمس هلال جدید است چه رویه بشود و چه نشود
و نیز مولانا الصادق ع فرموده اند اگر اهل بلد و قریه پانصد نفر باشند

روزه داشته میشود نزد روزه ایشان و کذا اگر قوم اتفاق کنند جمیعاً
که هلال دو شب است جایز است او در روزه و افطار و نیز فرموده
اگر صحیح شد هلال رجب بشمر پنجاه و نه روز و روزه بگیر شصتم را
و نیز فرموده اگر روزه گرفتی در سال گذشته در روز معلوم پس بشمر در
سال اینده از انروز پنج روز و روزه بدار روز پنجم را مثلاً اگر روز
معلوم در سال گذشته روز شنبه بوده روز چهارشنبه را که روز پنجم
است از سال بعد روزه میدارد و اگر بیست و نه روز گرفته شود بعد
رؤیه هلال شود قضا میشود یک روز را باب چهارم انکه از اعظم فرائض
الهیه تقیه از مخالفین است پس روزه داشته میشود بروزه انها و
افطار میشود بافطار انها و بعد قضا میشود و اگر عید نباشد نزد ان
حسب انچه دانسته شد از طرق و امارات شرعیه و بعبارة اخری
موسع بر مؤمن و رخصة است که در ظاهر عمل کند بعمل انها و طاعت
کند خدای تعالی را در باطن بخلاف انچه ظاهر میکند از برای انچه میرسد
از مخالفین چه در روزه و افطار شهر رمضان و چه در سائر اعمال
از اقوال و افعال باب پنجم انکه نیز رخصة است افطار در سفر و مرض

و رسول خدا ص فرموده است و خدای تعالی تصدق فرموده است
افطار را در شهر رمضان بر مرضی و مسافرین پس کسیکه روزه بدارد
از مرضی و مسافرین رد نموده است صدقه و هدیهٔ خدای تع را و در
هر یک از افطار در سفر و مرض چند امر است اما امور راجعه بسفر
اول آنکه روزه در سفر در شهر رمضان مثل افطار در حضر در شهر رمضان
است و بر انست قضاء روزه اگر متعمد و عالم باشد بحرام بودن
روزه در سفر و اما اگر غیر متعمد باشد مثل عالم بحرمة صوم در سفر نباشد
معذور است و مجزیست از ان روزه و کذا اگر عالم بشهر رمضان نباشد
مثل جهل آن و در سائر اعذار سابقه است دوم آنکه افطار و تقصیر
افتراق بین انها و نیست زمانیکه افطار نمود روزه را تقصیر میکند
صلوة را و زمانیکه تقصیر نمود صلوة را افطار میکند روزه را و میزان
در هر دو سفر حلال و غیر معصیة است که هشت فرسخ باشد بتفاصیل
که در باب صلوة است سیم آنکه افضل اقامه نمودن و سفر نکردن
است در شهر رمضان مگر در حج یا در عمرة یا خوف مال یا هلاک برادر
مؤمن نه مال آن یا در تشییع برادر مؤمن یا زمانیکه گذشت شب بیست و سیم

بیرون میرود هر کجا که خواهد چهارم آنکه اگر شخص در ابتداء صوم که فجر
و ظاهر شدن سفیدی نهار است از سیاهی شب حاضر و در اهل
و منزل خود باشد بعد از طلوع فجر مسافرة نماید واجب است بر ان صوم
ان روز چه قبل از زوال شمس خارج شود و چه بعد از او و چه نیة خروج در
شب نموده باشد و چه ننموده باشد و کذا در عکس اگر شخص در ابتداء
صوم مسافر بود بانیکه خارج از اهل خود بود و داخل نشده بود و
واجب نیست بر ان صوم اگر خواسته باشد افطار کند و اگر خواسته باشد
روزه دارد چه اینکه قبل از زوال داخل اهل و منزل شود و چه بعد از زوال
ولیکن اولی روزه است اگر قبل از زوال داخل شود و بعد از زوال اولی
ظاهر نکردن اکل و خوردن و اگر افطار نموده باشد اولی امساک است
بقیه روز را که صوم تادیب است و باید دانست که افتراق ننمودن
هر یک از تقصیر و افطار از دیگری کما اینکه اشاره شد در وقت
مسافر بودن شخص است در وقت وجوب هر دو که زوال شمس است
در صلوة و طلوع فجر است در صوم اما با اختلاف وقت وجوب
• چنانکه وقت طلوع فجر حاضر و وقت زوال مسافر که در فرض اول

است و یا وقت طلوع فجر مسافر و وقت زوال حاضر که در فرض دوم
است افتراق خواهند نمود از یکدیگر چنانچه دانسته شد باینکه در فرض اول
روزه میگیرد و تقصیر میکند صلوة را و در فرض دوم افطار میکند و اتمام میکند
صلوة را پنجم انکه حلال نیست روزه در سفر و معصیة است چه صوم فریضه
از شهر رمضان که دانسته شد و چه قضاء او و چه صوم نذر و نحو او مگر سه
روز روزه بدل هدی در حج که در ایه مبارکه است کما اینکه مولانا الصادق
فرموده اند اذا سافر فلیفطر لانه لا یحل له الصوم فی السفر فریضة کان
او غیره والصوم فی السفر معصیة یعنی زمانیکه مسافرة نمود پس باید افطار
کند بعلة اینکه بدرستیکه حلال نیست از برای ان روزه در سفر فریضه بوده باشد
یا غیر او و روزه در سفر معصیة است ششم انکه رخصة است از برای مسافر
اکل و شرب در افطار از جهة رحمة و تخفیف برای تعب و نصب و وعث
سفر و خستگی است و اولی اکتفا نمودن قدر رفع گرسنگی و تشنگی است و
رخصة داده نشده است از برای ان مجامعة در روز در سفر و مولانا الصادق
فرموده اند مجامعة بران محرم است و با مجامعة نمودن شناخته است حرمة
شهر رمضان را هفتم انکه رخصة است از برای مسافر افطار صوم و تقصیر

صلوة و واجب است بران قضاء صوم و واجب نیست بران
قضاء تمام صلوة سنة و دین قیاس نمیشود مثل رخصة اکل و شرب
نه رخصة مجامعة که اشاره شد و اما امور راجعه بمرض اول انکه روزه
در مرض معصیة است کما اینکه در سفر مرخص معصیة بود چنانچه مولانا
السجاد ع فرموده اند و بر انست قضاء روزه اگر بتعمد باشد و اما اگر
بغیر تعمد باشد مثل اینکه عالم بحرمة روزه در مرض نباشد یا عالم بمرض
نباشد معذور است و مجزی نیست روزه ان و مثل جهل است سائر
اعذار سابقه دوم انکه حد مرضیکه واجب است در او افطار مثل سفر
مرضیست که با و استطاعت تسحر یعنی سحور خوردن نداشته باشد
و بعبارة اخری هر مرضیکه باو ضرر رساند روزه او را افطار باو واجب
است پس در هر یک از استطاعة نداشتن علیل یا ضرر رساندن روزه بمریض
واجب است افطار و روزه دار موتمن و بصیر بر نفس خود است در فرض
اول اگر احساس ضعف میکند افطار میکند و اگر قوه مییابد روزه میدارد
و امر در این باب تفویض شده است بخودش و الله اعلم و دانا است
بنفس خود مثل صداع شدید و حمای شدیده و رمد شدید و درد دم که

استطاعة و قوة علیل باقی است لیکن روزه با مرض ضرر دارد و اگر احساس
خوف در خودش میکند افطار کند مثل رمد و درد چشم که خوف ضرر رساندن
روزه بچشم دارد و الا روزه میدارد و نیز در این باب خودش بصیرت
دارد و اگر بعد از افطار کردن در بین روز قوه پیدا نمود یا مرض برداشته
شد اولی امساک است که صوم تادیب است سیم انکه واجب است قضاء
صوم در مرض مثل قضاء صوم در سفر ولیکن وجوب قضاء در هر دو صورت
وقتیست که سفر و مرض امتداد پیدا نکند تا سال دیگر و در بین از سفر و مرض
بیرون رود بمقدار قضاء روزه اما اگر سفر و مرض امتداد پیدا کند تا سال
دیگر واجب است بر هر یک فداء بدل هر روز مد طعام زیرا که ان بمنزله کسیست
که واجب شده باشد بران صوم و استطاعة نداشته باشد اداء او را
کما اینکه در کفاره است و اولی قضاء است نیز و اما اگر در بین از سفر و مرض
بیرون رود و تهاون و سستی کند تا سال اینده قضاء و فداء جمیعاً واجب
است قضاء از جهة استطاعة و فداء از جهة تضییع کما اینکه مولانا الرضا ع
فرموده اند باب ششم انکه اگر صوم شهر رمضان بغلبه خدای تعالی فوت
شود مثل اینکه شخص روزه مغمی علیه شود چیزی بران نیست نه قضاء نه فدیه

باب هفتم کسانیکه طاقة روزه داشتن را دارند بعد در بین روز بی طاقة
میشوند مثل شیخ کبیر و شیخه کبیره و معطوش و زن ابستن و زن شیرده
که کم شود شیر او و اشباه اینها اصحاب فدیه هستند و اولی قضاء است
اگر طاقة پیدا نمودند بعد و مولانا الصادق ع فرموده اند کسیکه برسد
از اشده عطش که بترسد بر نفس خود میاشامد بقدریکه امساک کند
رمق او را و نیاشامد تا اینکه سیراب شود باب هشتم انکه حائض نیت
روزه بران زیرا که روزه نیت برای کسیکه نماز از برای ان نیست کما اینکه
مولانا الرضا ع فرموده اند و هر وقت از ابتداء صوم که طلوع فجر است
تا انتهاء او که غروب شمس است حائض شود زن افطار میکند و واجب
است بران قضاء صوم و اگر در بین روز طاهر شود اولی امساک است
بقیه روز را که صوم تادیب است نیز و مثل حائض است در انچه ذکر شد
نفساء و اما مستحاضه مثل طاهر است روزه میگیرد چه صاحبه غسل باشد
و چه نباشد و چه بعمل آورد اعمال خود را از غسل در اول و وضوء در دوم
و چه بعمل نیاورد و اولی قضاء روزه است در صورت ترک غسل قضاء
حائض و نفساء چنانست که در سفر و مرض از تهاون نمودن تا سال اینده

که موجب قضاء و فداء است و از عارض شدن عذری تا سال اینده
که موجب فداء است نه قضاء باب نهم انکه اشخاصیکه رخصة بوداز برای
ایشان افطار مثل مریض و مسافر و حائض و نحو ایشان اگر در شهر رمضان
یا بعد از شهر رمضان و قبل از رفع شدن عذر مرض و سفر و حیض و نحو
انها بمیرند قضاء نمیشود از ایشان روزهٔ بر اینکه افطار نموده اند زیرا که
خدای تعالی چیزی بر ایشان قرار نداده است تا اینکه قضاء شود از ایشان
و ولی در سفر قضاء است و اگر عذر مرض و سفر و حیض و نحو انها
برطرف شد و متمکن شدند از قضاء و قبل از قضاء مردند و بعبارة اخری
بعد از وجوب قضاء مردند قضا میشود از ایشان و مستحب است قضا
کند از هر یک ولی و اولی مردم بمیراث ان اگر مرد است ولی و اولی
قضاء بمیراث غیر زن است کما اینکه مولانا الامیر فرموده اند و من مرض
ثم صح فلم یقض حتی مات فیستحب لولیه ان یقضی عنه ما مرض علیه و لا
تقضی امراة رجل یعنی و کسیکه مریض شد بعد صحة پیدا نمود و پس قضا ننمود
تا اینکه مرد و پس مستحب است از برای ولی ان اینکه قضاء کند از انچه مریض
شده است برا و قضاء نمیکند زن شخص و اختیار دارد ولی بین قضاء

و صدقه دادن عوض هر روز یک مد از مال خود اگر مالی از برای میت
نباشد و الا از مال میت صدقه میدهد و اولی اینست که قضاء را افضل
اهل بیت میت بکند و اگر دو ولی و اولی بمیراث داشته باشد اکبر از اندو
قضا کند باب دهم انکه اشاره شد سابقا که اگر متعمدا افطار شود در شهر
رمضان چه بترک نیة و چه بافطار بعد نیة واجب است کفاره بتفاصیل
سابقه و نیز قضا میکند هر روز را که افطار نموده است و اما وجوب قضا
مثل وجوب قضاء بارخصة افطار که دانسته شد معلوم نیست با وجوب
کفاره او و تعزیر مینماید افطار کننده را والی بحسب قوة و ضعف بدن ان
اگر افطار کننده افطار را گناه بداند و اگر سه نوبة نزد والی برده شود کشته
میشود در دفعه سیم که دو نوبة تعزیر شده باشد و اگر گناه بر افطار نداند
کشته میشود اول دفعه مگر اینکه توبه کند و بعبارة اخری با انکار مرتد است
که باید کشته شود و زوجه ان عده سه طلاق دارد و بعد از کشته شدن عدهٔ
وفاة دارد و اموال او تقسیم شود مگر اینکه توبه کند قبل از انقضاء عدهٔ
طلاق که رجوع میکند بزوجه خود و بعد از عدهٔ ثانیا تزویج میکند ان را باب
یازدهم انکه کسیکه فریضه صوم بر ان باشد نمیکند ر دبر ان که صوم نافله بکند

ماه اینکه ادا ننموده است فریضه را یعنی مکروه است صوم نافله تا اینکه قضاء کند
صوم فریضه را فرق نیست در قضاء شهر رمضان بین اینکه متتابع قضا کند
و اینکه متفرق قضا کند و افضل اول است و نیز فرق نیست در هر ماه که خواهد قضا
کند و خوب نیست قضا کند در دهه ذی الحجه باقی ماند بعض اداب متعلقه شهر
رمضان در شب و روز او اول انکه مستحب است زمان اهلال هلال شهر رمضان
استقبال قبله نمودن و بلند نمودن دو دست و خواندن دعا مثل سائر
ادعیه ماثوره اللهم اَهِلّه علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والعافیة
المجللة والرزق الواسع ودفع الاسقام اللهم ارزقنا صیامه وقیامه و
تلاوة القران فیه اللهم سلمه لنا وتسلمه منا وسلمنا فیه دوم انکه مکروه است
گفته شود این رمضان است امد و رفت زیرا که رمضان اسمی است از اسماء
خدای تعالی نمی اید و نمیرود و باید گفت شهر رمضان (ماه) واگر رمضان گفته شود کفاره
او تصدق و روزه است کما اینکه مولانا الامیر ع فرموده اند سیم انکه مستحب است
اتیان و مجامعه شخص اهل خود را شب اول ماه رمضان چهارم انکه مکروه است
انشاد و روایة شعر در شب و روز ماه رمضان چه حق باشد و چه باطل پنجم
انکه مستحب است در هر شب و روز ادعیه ماثوره از ائمه هدی ع و نوافل وارده

در شبهای ماه رمضان و باید دانست که لیلة قدر بهتر است از هزار ماه شب
بیست و سیم است کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند اگرچه اولی احیاء داشتن
شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم است با اعمال و اداب وارده در انها
و بعد از او احیاء بیست و یکم و بیست و سیم است با اعمال وارده در انها مثل قرائة
سوره عنکبوت در شب بیست و سیم و هزار نوبة انا انزلناه فی لیلة القدر خواندن
اما اقسام و وجوه روزه چهل قسم است کما اینکه مولانا السجاد ع فرموده اند
ده قسم او واجب است و ده قسم او حرام است و چهارده قسم او اختیار است
در گرفتن و خوردن و سه قسم روزه اذن و سه قسم صوم تادیب و صوم
اباحه و صوم سفر و مرض اما ده قسم وجه واجب اول صوم شهر رمضان
که فرض فرموده است او را خدای تعالی کما اینکه مولانا الرضا ع فرموده اند از برای
اینکه بچشد غنی مس جوع را تا اینکه رقت کند ضعیف را و رحم کند گرسنه را و اینکه
دانسته شود ضرر گرسنگی و تشنگی پس استدلال شود بر فقر اخرة و فرق
نیست در صوم شهر رمضان کما اینکه سابقاً دانسته شد بین اینکه دو هلال
هلال شهر رمضان و هلال شوال سی روز باشد و اینکه بیست و نه روز باشد دوم
صوم دو ماه پیاپی در کفاره افطار شهر رمضان چهارم صوم دو ماه پیاپی
سیم

صوم دو ماه پیاپی در کفاره ظهار

در قتل خطاء و علت دو ماه واجب بودن نه کمتر و زیاده چنانست که مولانا الرضا ع
فرموده اند که فرضی را که خدای تعالی فرض فرموده یکماه است و مضاعف شده است
این یکماه در کفاره از جهة توکید و تغلیظ بر آن و علت پیاپی بودن دو ماه را فرموده اند
از برای اینکه سست نشود در آن ادا پس استخفاف کند زیرا که زمانیکه قضاء
کند متفرق سست میشود در آن قضا و پیاپی عبارة است از اینکه روزه بگیرد
یکماه و روزه بگیرد از ماه دیگر چیزی چه یک روز باشد یا بیشتر پنجم صوم سه روز
در کفاره یمین پیاپی ششم صوم سر تراشیدن در حج سه روز هفتم صوم
متعه که بدل هدی است ده روز سه روز در حج و هفت روز بعد از رجوع
هشتم صوم جزاء صید بتفصیل که در محل خود است نهم صوم نذر دهم
صوم اعتکاف بتفصیلی که در محل خود است اما ده قسم که حرام است اول
صوم روز فطر است دوم صوم اضحی است سیم صوم سه روز ایام
تشریق است که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است بتفصیلی که در محل
خود یعنی از برای حاج که در منی باشد که زائر و در ضیافة خدای تعالی است
چهارم صوم یوم الشک که سابقا اشاره شد پنجم صوم وصال و آن عبارت
است از قرار دادن عشاء و فطور خود را سحور خود یا دو روز روزه بگیرد بدون

افطار یا اینکه هر یک از دو وجه را نیة کند در ابتداء صوم نه اینکه بدون نیة
وصال فطور سحور واقع شود یا دو روز روزه پیاپی بدون افطار واقع
شود بدون نیة در ابتدا ششم صوم صمت و آن عبارت است از اینکه
در ابتداء صوم نیة کند صوم صمت یعنی سکوت را تا شب هفتم صوم نذر
معصیة و آن عبارة است از نذر صوم کند در فعل واجب یا ترک حرام مثل
اینکه بگوید از برای خدا باشد بر من یکروز روزه مثلا اگر قضاء حاجة مؤمن
نکنم یا اینکه اکل ربا بکنم وکذا وکذا از امثله هشتم صوم دهر و آن عبارة است
از صوم جمیع ایام عمر بدون افطار در بین نهم صوم در سفر کما اینکه بتفصیل اشاره شد
دهم صوم در مرض کما اینکه نیز اشاره شد و حرام بودن صوم در جمیع در
صورت تعمد است اما در صورة عذر مثل جهل باکی نیست و اما چهارده قسم
که صاحب او اختیار دارد در گرفتن و خوردن اول صوم یوم جمعه دوم
صوم روز پنجشنبه سیم و چهارم و پنجم صوم ایام بیض یعنی سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم است ششم صوم روز دوشنبه هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم
و دوازدهم صوم شش روز بعد از صوم شهر رمضان و عید فطر سیزدهم
صوم یوم عرفه چهاردهم صوم یوم عاشورا و اما سه قسم صوم اذن اول

صوم نافله زن است که نگیرد مگر باذن زوج خود دوم صوم نافله بنده است
که نگیرد مگر باذن مولای خود سیم صوم نافله مهمان است که نگیرد مگر باذن صاحب
میزبان خود چنانچه ومولانا الصادق ع فرموده اند فرموده است رسول خدا
که از اطاعة زن از برای مرد است اینکه صوم تطوع و نافله نگیرد مگر باذن
وامر زوج خود والا عاصیه وگناهکار است واز صلاح بنده و نصح است
از برای مولای خود اینکه صوم تطوع و نافله نگیرد مگر باذن وامر مولای
خود والا عاصی وفاسد وفاسق است واز فقه مهمانست اینکه صوم تطوع
و نافله نگیرد مگر باذن صاحب میزبان خود والا جاهل است کما اینکه از برّ وا
لد است که واجب است اینکه صوم وصلوة و حج تطوع و نافله نکند مگر باذن
وامر والدین خود والا عاق ومحزن وقاطع رحم است چنانچه نیز از آنحضرت ص
روایة فرموده اند واما صوم تادیب مثل صبی که مراهق و نزدیک ببلوغ
باشد امر میشود بروزه شهر رمضان از جهة تادیب ومثل کسیکه از جهة علة
ومرض افطار نموده باشد اول نهار بعد عافیة پیدا کند در بقیه روز که امساک
میکند بقیه روز را از جهة تادیب کما اینکه اشاره شد سابقا وچنین است مسافر
اگر افطار نموده باشد بعد حاضر شود که امساک میکند بقیه روز را از جهة

تادیب کما اینکه نیز اشاره شد سابقا و در هیچیک امساک فرض و واجب نیست
واما صوم اباحه اکل وشرب وجماع وانچه متصل وجاری باشد مجرای انها است
بدون تعمد مثل نسیان وجهل واستکراه وغیر انها از اعذار سابقه که این امور را
خدای تعالی اباحه فرموده از برای روزه دار با یکی از این اعذار و مجزیست صوم
ان کما اینکه سابقا اشاره شد واما صوم سفر ومرض که قسم دو وجه چهلم است
چنانست که سابقا دانسته شد که از ائمه هدی ع است وانچه از عامه ناس است
از روزه داشتن با نیت واختیار است در روزه داشتن وافطار نمودن
وغیر ذلک باطل است وبعد از معرفة اقسام و وجوه صوم مذکوره ببیان مولانا
السجاد ع باید دانست که قسم دو وجه اول صوم که صوم شهر رمضان است
تمام نمیشود مگر بزکوة فطرة کما اینکه صلوة تمام نمیشود مگر بصلوة بر نبی ص
ومولانا الصادق ع فرموده اند کسیکه روزه بگیرد و ادا نکند زکوة فطرة
را متعمدا روزه نیست از برای ان ونیست صلوة از برای ان اگر ترک کند صلوة بر نبی ص
را و در این زکوة فطره بلکه سنة نبی ص وفریضه پروردگار است کما اینکه مولانا
الامیر ع فرموده است چند امر است اول انکه زکوة فطره فریضه و واجبه است
بر غیر محتاج وکسیکه حرام است بر ان قبول زکوة فطرة ومیزان در هر یک از محتاج

وغیر محتاج که حلال است قبول در اول وحرام است قبول در دوم نداشتن
قوت سنه وسال است در اول وداشتن قوت سنه وسال
در دوم چنانچه حرام است زکوة مال بر کسیکه قوت سنه وسال در نزد ان
باشد وسنة موکده است فطرة بر کسیکه قبول زکوة میکند وقوت سنه
نزد ان نیست وفضیلة است از برای کسیکه قبول فطرة میکند حاصل انکه
فطرة فریضه است بر کسیکه نزد ان قوت سنه وسال باشد وسنة موکده
است بر کسیکه قبول میکند زکوة مال را از جهة فقر خود وفضیلة است از برای
کسیکه قبول میکند فطرة را از جهة مسکنة خود که بدتر است یعنی مسکنة از فقر
واین مرتبه یعنی فضیلة پس تر سنة مؤکد است کما اینکه مولانا الصادق ع
فرموده اند وفرق نیست در غیر محتاج بین اینکه قوت سنه وسال نزد ان باشد
که اشاره شد واینکه غنی باشد یا صحیح باشد یا محترف وصاحب حرفة باشد یا
قوی باشد وبعبارة اخری قادر باشد از اینکه باز دارد نفس خود را از زکوة
فطرة در سنه وسال دوم انکه فطرة فریضه واجبه است از جمیع کسانیکه
نفقه میدهد شخص که عیال شخص است مثل زوجه وام وولد ومملوک ولو اهل
کتاب باشد چه مرد وچه زن چه صغیر وچه کبیر چه حر وچه مملوک واگر ترک

شود فطرة یکی از کسانیکه نفقه خور شخص است خوف مرگ است بر ان
واگر قادر نباشد مگر بر فطرة بعض نفقه خوران مستحب است اینکه فطرة
بین خودشان بعضی ببعض دیگر بدهد تا اینکه از جمیع فطرة داده شود ودر
وجوب نیست فطرة کسیکه شخص متکلف نفقه است وعیال ان نیست
مثل مهمان در شب عید ونخواد که عیال ومؤنه ونفقه نمیدهد شخص بر ان
اگرچه اولی دادن فطرة است از ان واگر صاحب عیال محتاج باشد واجب
نیست بر ان فطرة عیال مثل فطرة نفس خود واولی دادن خود عیال است
اگر غیر محتاج است وفرق نیست در عیال بین اینکه حاضر باشد یا غائب خود
فطرة بدهد یا عیال یا مران بدهد سیم انکه سعة است در اعطاء فطرة از
اول روزیکه داخل میشود ماه رمضان تا افراد واعطاء روز عید فطر قبل
از صلوة عید افضل است وبعبارة اخری باکی نیست در تعجیل فطرة قبل
از روز فطر وقبل از زوال شمس روز فطر وصلوة عید افضل وبعد از زوال
صلوة فطرة نیست یعنی فطره شمرده نمیشود ویک صدقه است از صدقات
وفریضه بودن او در این هنگام معلوم نیست واثار فطرة از طهر وپاک
• بودن روزه از لغو وکذب وتمام بودن روزه وتمام بودن انچه ناقص

شده است از زکوة مال و نبودن خوف موت که در اخبار ائمه هدی ع
است از برای او نیست بلی ثمره او ثمره سایر صدقات است و مولانا الامیر ع
فرموده اند اخراج و بیرون کردن صدقه فطر را قبل از فطر از سنة است
بلی اگر یافت نشود مستحقین فطره عزل و اخراج نماید قبل از زوال وکذا
در صورة انتظار شخص که منظور نظر فطره دهنده است باکی نیست چه قبل از
زوال اعطا کند و چه بعد از زوال ولو اینکه تا هلال ذی القعده تاخیر شود
و در اینصورة که عزل نمود فطره را اگر هلاک شود مثل اینکه سرقه شود پس اگر
اخراج و بیرون نمود او را از ضمان خود مثل اینکه او را در نزد ثقه و مومن
گذاشت تا اینکه آن که منظور نظر است یافت شود ذمه آن بری است ضامن
فطره نیست و اگر از ضمان خود اخراج و بیرون ننمود ضامن است فطره را
حاصل این امر آنکه زمان اداء و اعطاء از اول شهر رمضان است تا زوال
شمس روز فطر در صورة غیر عزل ولی با عزل و جدا نمودن هر وقت که خواهد
اداء و اعطا میکند چهارم آنکه وقت وجوب فطره زمان ادراک شهر رمضان
است از هلال شهر رمضان تا هلال شهر شوال پس اگر اسلام شخص یا [illegible]
طفل بعد از رویة هلال شود فطره واجب نیست و اولی فطره است تا ولادت

قبل از زوال یوم فطر که وقت اداء و اعطا است و اگر ادراک شهر رمضان
را نمود بعد مرد ساقط نمیشود فطره مثل اینکه در بین یکی از عیال شخص وفات
کند که ساقط نمیشود فطره متوفی از صاحب عیال و فرقی نیست در فرض
وجوب فطره بین اصحاب رخصه در افطار از مریض و مسافر و حائض
و نفساء و نحو اینها و اصحاب تقصیر و معصیه در افطار و اصحاب غیر
الصوم مثل کسیکه اسلام آورد در روز آخر شهر رمضان مثلا کما
اینکه اشاره شد پنجم آنکه زکوة فطره از برای فقراء و مساکین است که
اسوء حالا است از فقراء و سزاوار نیست داده شود مگر بمومن اهل
ولایة و دوستی ائمه هدی ع و جیران و همسایگان احق اند یا و اگر چه
اهل ولایة و دوستی فطره دهند نباشد و باکی نیست دادن فطره بمستضعفا
و کسیکه معرفة بحق ائمه هدی ع ندارد ولیکن اهل نصب و عداوه هم نباشد
و مکروه است توجیه دادن و حمل نمودن فطره را از بلد که فطره دهنده در
آنست ببلد دیگر اگر چه موافق و اهل ولایة و دوستی ائمه هدی ع در آن
بلد یافت نشود و مکروه است نیز اعطاء و دادن فطره یک سر را بدو فقیر
و بیشتر و باکی نیست دادن فطره دو سر و زیاده بیکفقیر و اولی و احب

تفریق است بین فقراء و مساکین ششم آنکه فطره عبارة است از یک صاع
که شش رطل مدنی است و نه رطل عراقیست یعنی بغدادی و رطل مدنی یکصد
و نود و پنج درهم است که مجموع شش رطل یکهزار و صد و هفتاد درهم
میشود و رطل عراقی یکصد و سی درهم است که مجموع او عدد مذکور میشود
و درهم عبارة است از هفتاد و دو جوی میانه که مجموع او یکمثقال شرعی
که هیجده نخود است میشود و مجموع دراهم مذکوره بوزن من تبریزی که ششصد
و چهل مثقال صیرفی است که بیست و چهار نخود است یکمن و پانزده سیر
بنقیصة دو مثقال و نیم صیرفی نیست هفتم آنکه فطره یکصاع از قوت
بلد فطره دهنده است هرچه باشد از گندم و برنج و جو و خرما و کشمش و غیره
از اقوات غالبه بلدها هر بلدی بحسب خودش و اولی اینست که هر کس
قوتی معین دارد از همان اداء کند و لو اینکه کشک باشد مثل سکنه
بوادی از اعراب مثلاً و باکی نیست باداء قوت غالب و غیر قوت
خود واجب و غیر افضل اداء نمودن خرما است و مولانا الصادق ع فرموده
اند هر آینه اگر اعطا کنم یکصاع از خرما بهتر است بسوی من از اینکه اعطا کنم
یکصاع از طلا و باکی نیست اعطا قیمت یکصاع از قوت با اینکه در بلد خود قیمت

یکصاع از قوت که میخواهد بدهد هرچه است از آنها بدهد و باید دانست
که فطره هر یک از بنی هاشم و غیر بنی هاشم بخود و بغیر خود داده میشود و
حرام است زکوة واجبه غیر بنی هاشم بر بنی هاشم و امام بعد از آن که اهل طهارة
هستند و وسخ و چرک مال لائق ایشان نیست کما اینکه در خبری صحیحه
است از مولانا الصادق ع انه قال اعطوا الزکوة من اراد من بنی هاشم
فانها تحل لهم و انما تحرم علی النبی و علی الامام الذی من بعده و علی الائمة ع
یعنی بدرستیکه فرمودن اعطاء کنید زکوة را کسیکه اراده دارد او را از بنی
هاشم پس بدرستیکه زکوة حلال است از برای ایشان و نیست غیر این
حرام است زکوة بر نبی ص و بر امام اینچنانکه از بعد از نبی ص است و بر ائمة ع
حاصل اینست که مورد حرمت زکوة مفروضه همان مورد وجوب خمس است
که ائمه هدی ع است از بعد از رسول الله ص و خمس بدل زکوة است که اول
فریضه و دوم حرام است کما اینکه نیز آنحضرت ع فرموده اند ان الله لا اله
الا هو لما حرم علینا الصدقة ابدلنا بها الخمس فالصدقة علینا حرام و الخمس لنا
فریضة یعنی بدرستیکه خدائیکه نیست خدائی مگر آن زمانیکه تحریم فرمود بر ما
صدقه را بدل فرمود بآن صدقه خمس را پس صدقه بر ما حرام است و خمس از

برای ما فریضه است وخمس مخصوص ائمه هدی ع است لا بعد از فاطمه زهرا ع
کما اینکه در خبر عبد الله بن سنان است قال قال ابو عبد الله ع علی کل امرء
غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمة ع ولمن یلی امرها بعدها من
ذریتها الحجج علی الناس فذاک لهم خاصة یضعونه حیث شاؤا وحرم
علیهم الصدقة یعنی گفت فرمودن امام صادق ع بر هر مرد که فائده بوده
باشد یا بزحمت تحصیل نموده باشد خمس است از انچه اصابه وبرخورده
از برای فاطمه ع واز برای کسیکه ولایة دارد امر فاطمه ع را از بعد از فاطمه
از ذریه حجج فاطمه بر مردم پس ان خمس از برای ایشانست خاصة در ضیع
ومیگذارند خمس را هر کجا که خواسته باشند وحرام شده است بر ایشان
صدقه پس از این اخبار مذکوره واشباه انها معلوم و واضح شد که غیر
از فاطمه ع وائمه هدی ع که مورد خمس هستند که از بعد از نبی ص عشیره
اقربین انحضرت ص هستند که نیز مورد خمس هستند از منسوبین بائمه هدی ع
که عشیرة العدین ان حضرت ع هستند با سائر مردم از جهة اخذ زکوة فریضه
چه فطرة وچه زکوة مال چه از جهة اباء منسوب باشند وچه از جهة امهات
فرق ندارند واز برای هردو ضلال است وبقیه اخبار که گمان میشود از انها

حرام بودن زکوة مفروضه بر عشیرة العدین تماما متشابهات اخبار
واخبار مذکوره محکمات اخبار است که واجب است مقدم داشتن انها بر
بقیه اخبار کما اینکه در غیر این مختصر شرح داده شده است وشرح او در اینجا
مناسب نیست پس هر یک از بنی هاشم که از فقرا ومساکین هستند اخذ
زکوة فطرة مثل اخذ زکوة مال میکنند چه از بنی هاشم وچه از غیر بنی
هاشم مثل غیر بنی هاشم که اخذ میکند از غیر بنی هاشم وبنی هاشم
والحمد لله رب العالمین واما فوائد صوم چه فریضه وچه نافله رسول
خدا ص فرموده است خواب روزه دار عبادت است وسکوت ان
تسبیح است وعمل ان مقبول است ودعای ان مستجاب است و
بوی دهن ان افضل است نزد خدا از بوی مشک وروزه ستر است
از افات دنیا وحجاب است از عذاب اخره وصوم زکوة اجساد است
واز برای روزه دار دو فرح وخوشحالیست یک فرح وخوشحالی نزد
افطار ویک فرح وخوشحالی نزد لقاء پروردگار ونیز فرموده است که
خدای تعالی فرموده است هر عمل پسر ادم او از برای خودش است
مگر روزه او برای من است ومن جزا میدهم باو زیرا که عزیمة ونیة

امتناع از مفطرات واجتناب منکرات که عبارت اخری است
از صوم نیست در او نزعه شیطان و نه مرایاة انسان و خالصه
است نیة از برای رب العالمین بخلاف سائر اعمال جوارح از اقوال
وافعال که خالی از ریاء و سمعه نمیشود و مولانا الصادق ع فرموده است
زمانیکه نازل شود بشخص نازله شدیده استعانه کند در رفع او بصوم
هر چه باشد ان نازله و روزه سیاه میکند روی شیطان را و دور
میکند او را مثل دوری شرق از مغرب و روزه الواب خیر است
و در خصوص روزه ماه رمضان رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده
است نیست از مؤمنی که روزه بدارد شهر رمضان را از برای طلب
مرضات خدای تعالی مگر اینکه واجب میدارد خدای تبارک و تعالی
از برای ان هفت خصلة و صفت را اول اب میشود حرام در جسد
ان دوم نزدیک میشود از رحمة خدای عز و جل سیم پیموده باشد x
بتحقیق تکفیره نموده است گناه پدرش را چهارم سست میکند خدا بر ان
سکرات موت را پنجم امان است از گرسنگی و تشنگی روز قیامت
ششم عطا میکند خدا انرا برائة از اتش هفتم اطعام میکند خدا انرا

از طیبات بهشت و فرموده است علة روزه سی روز اینست
که ادم زمانیکه اکل نمود از شجره باقی ماند در شکم ان سی روز پس
فرض و واجب نمود خدا بر ذریة ان سی روز گرسنگی و تشنگی را
و انچه اکل میکنند در شب تفضل است از خدا بر ایشان و همچنین بود
بر ادم ع پس فرض و واجب فرمود خدا او را بر امة من و کسیکه
روزه بدارد شهر رمضان را و حفظ کند فرج خود را و لسان خود را و باز
دارد اذیت خود را از مردم می بخشد خدا از برای ان گناهان انرا
انچه گذشته است از انها و انچه اینده است و ازاد میکند انرا از
اتش و حلول مید هد انرا دار قرار و قبول میکند شفاعت انرا دار
قرار و قبول میکند شفاعت انرا بعدد رمل و سنگ ریزه عالج که اسم
کوهیست از گناهکاران اهل توحید والحمد لله رب العالمین والصلوة

على محمد خيرة الاولين والاخرين واللعنة على
اضدادهم الجاهلين واعدائهم الكافرين
الى جامع المغبوضين امين
رب المربوبين

ومولانا الصادق ع فرمودن در شرایع دین تکبیر در عید فطر واجب
است در پنج نماز ابتدا میکند از صلوة مغرب
تا صلوة عصر روز فطر و تکبیر اینست الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر ولله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا والحمد لله علی ما ابلانا
صد یک نوبة و صد زیاده

قال

مولانا الامير ع من اخذ

دينه من افواه الرجال ازالته الرجال

ومن اخذ دينه من الكتاب والسنة زالت

الجبال ولم نزل و وقال مولانا الباقر ع اياكم والولايج

فان كل وليجة دوننا طاغوت فقال مولانا الصادق ع

من دان الله بغير سماع عن صادق الزمه الله التيه الى

الفناء ومن ادعى سماعاً من غير الباب الذي فتحه

الله فهو مشرك وذلك الباب المامون على

سر الله المكنون

م ر

صد تطلیقات ثلث که محرم تزوج است تا اینکه مطلقه نکاح کند
زوجی غیر مطلق را چه حکم از کتاب خدا و سنت رسول که حجة
بالغه باشد بر امه مرحومه و تطلیقات ثلث در یک مجلس یا تطلیقات
از تطلیقات ثلث در یک مجلس با مراجعه بدون جماع محرم است
یا نه آنچه افتاء و حکم است از دو حجة مزبوره استیضاح نموده استوضح مسئله

بسم الله الرحمن الرحیم

یا من ابرم امره واکرم عبده واعظم وعده واوعد نهیه واقام
طرقه واری سبله وارسل رسله وانزل کتبه فمن اهتدی فانما یهتدی
لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها ولا تزر وازرة وزر اخری وان تدع
مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذا قربی ولک الحمد یا رب من مقتدر
لا یغلب وذی اناة لا یعجل ولک الشکر یا رب من منتصر لا یملک و
ذی اداة لا یقدر واجعلنی لآلائک من الشاکرین ولنعمائک من الحامدین
ولحبیبک وولیک من المصلین ولعدوک من اللاعنین الی یوم تجمع فیه
الاولین والاخرین وبعد باید دانست که مشهور بین اکابر واساتید
مجتهدین قدس الله ارواحهم وطهر ارماسهم اینست که سه طلاق با
مراجعه بعد دو طلاق اول او محرم است بقول مطلق چه با مجامعه و چه

بدون مجامعه که مقتضای این فتیا محرم بودن سه طلاق است
که در یک مجلس هر سه با دواو واقع شود ولیکن باید دانست
که هر چیز که بیرون نیامده باشد از بیوت علم ائمه هدی باطل است
که اصلیت از اصول طغاة از ائمه هداة کما اینکه مولانا الباقر
فرموده اند کلما لم یخرج من هذا البیت فهو باطل یعنی هر آنچه بیرون
نیامده باشد از این بیت پس او باطل است و از تفریعات از این
اصل و فروعات مردوده بر اوست که وظیفه متعلمین از این
علما است که ملقین اصولند کما اینکه مولانا الرضا فرموده اند
علینا القاء الاصول الیکم وعلیکم التفریع یعنی بر ما است انداختن اصول
بسوی شما و بر شما است فرع در آوردن رأی و قول سه طلاق
بدون عده و در یک مجلس با مراجعه مثل بدون مراجعه و کذا
بودن دو طلاق از او در یک مجلس زیرا که هر طلاق بغیر سنة باطل است
که نیز اصلیت از اصول طغاة کما اینکه مولانا الصادق فرموده اند
الطلاق لغیر السنة باطل یعنی طلاق از برای غیر سنة باطل است و از
تفریعات و فروعات مردوده بر این اصل است سه طلاق مذکور
کما اینکه در خبر اسحق بن عمار است از مولانا العالم قال سئلته عن الرجل

یطلق امراته فی طهر من غیر جماع ثم یراجعها فی یومه ذلک ثم یطلقها
تبین منه بثلاث تطلیقات فی طهر واحد فقال خالف السنة قلت
فلیس ینبغی له اذا هو راجعها ان یطلقها الا فی طهر قال نعم قلت حتی
یجامع قال نعم یعنی گفت سؤال کردم آنحضرت را از مرد طلاق میدهد
زن خود را در طهر از غیر جماع بعد مراجعه میکند در روز خود در روز طلاق
بعد طلاق میدهد از احد امیشود از آن بسته طلاق در یک طهر پس
فرمودند مخالفه نموده است سنة را گفتم پس نیست سزاوار از برای
آن زمانیکه مراجعه نمود اینکه دهد مگر در طهر فرمودند بلی گفتم تا اینکه جماع کند
فرمودند بلی و بعبارة اخری هر طلاق بغیر سنة جائز و گذرند نیست
کما اینکه در روایه دعائم الاسلام است در وجه دیگر کلام مولانا الباقر ع
ان رجلا سئل اباجعفر ع فقال یابن رسول الله ص بلغنی انک تقول ان
من طلق لغیر السنة لم یجز طلاقه فقال ابوجعفر ع ما انا اقول ذلک بل الله
عزوجل قاله یعنی بدرستیکه مردی سؤال نمود امام باقر ع را پس گفت
ای پسر رسول خدا ص رسیده است من را بدرستیکه تو میگوئی بدرستیکه
کسیکه طلاق داده باشد از غیر سنة نگذشته است طلاق آن پس
فرمودند امام باقر ع نه من میگویم او را بلکه خدای عزوجل گفته است او را

و از تفریعات و فروعات مردوده بر این اصل است که طلاق ممنوع
کما اینکه در قول مولانا الرضا ع است فاذا اراد ان یطلقها ثانیة لم یجز ذلک
الا بعد الدخول بها پس زمانیکه اراده نماید اینکه طلاق دهد او را طلاق دوم
نمیگذرد او مگر بعد از دخول با آن که عبارة اخری است جائز نبودن او واقع
نشدن کما اینکه در وجه کلام مولانا الامیر ع است قال من طلق امراته ثم راجعها
قبل ان یمسها لم یقع علیها الطلاق الآخر یعنی فرمودند کسیکه طلاق بدهد آن
خود را بعد مراجعه کند او را قبل اینکه مجامعه کند او را واقع نمیشود بر آن طلاق
دیگر و از این بیانات معصومیه ع وجه دلالة نهی از طلاق سیم قبل از
مواقعه واضح و معلوم شد در قول مولانا ~~الرضا ع~~ الصادق ع قال لا تطلق التطلیقه
الثالثة حتی یمسها یعنی فرمودند نه دهد طلاق سیم را تا اینکه مجامعه کند او را
که نیست اختلاف بین او و روایات ماضیه مگر بوجوه کلامیه امامیه ع
و معارض جمیع متحد است که عبارة است از اینکه رجعة بجماع است و الا طلاق
یکیست کما اینکه در روایه ابی بصیر است از مولانا الصادق ع قال قلت المراه
التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره هی التی تطلق ثم تراجع ع و هی التی لا
تحل له حتی تنکح زوجا غیره و قال الرجعه بالجماع و الا فانما هی واحدة
یعنی گفت گفتم زن آنچنانیکه حلال نمیشود از برای زوج خود تا اینکه نکاح کند

ثم تطلق ثم تراجع ع

زوجی غیر ان را فرمودند ان انچنانیست طلاق داده شود بعد مراجعه شود
بعد طلاق داده شود بعد مراجعه شود بعد طلاق داده شود ان انچنانست
حلال نمیشود از برای ان تا انیکه نکاح کند زوجی غیر ان را و فرمودند رجعه
بجماع است والا پس نیست غیر از این او یکیست یعنی طلاق یک نوبه است
و بعبارة اخری هر مخالف کتاب و سنة رد میشود بسوی کتاب و سنة که
اصلیست نیز از اصول ملقاة کما انیکه رسول خدا ص فرموده اند کل شیء خالف
کتاب الله و السنة رد الی کتاب الله و السنة یعنی هر چیز مخالفه نموده باشد
کتاب خدا و سنة را رد شده بسوی کتاب خدا و سنة که از تفریعات
و فروعات مردوده از این اصل است سه طلاق مذکور زیرا که کتاب خدا
و سنة طلاق نیست از برای عدة کما انیکه ادل در قول مولانا الصادق ع
و تبین الطلاق عز ذکره فقال یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن
و احصوا العدة و اتقوا الله ربکم و لو کانت المطلقة تبین بثلاث تطلیقات
یجمعها کلمة واحدة او اکثر منها او اقل لما قال الله تعالی ذکره و احصوا
العدة الی قوله لعل الله یحدث بعد ذلک امرا یعنی و بیان فرمودند عز ذکره
طلاق را پس فرمودند ای نبی زمانیکه طلاق دادید زنها را پس طلاق بدهید
انها را از برای عده و احصا کنید عدة را و اتقا کنید خدا را پروردگار خودتان را

و اگر بود مطلقه جدا میشد به سه طلاق جمع نماید انها را یک کلمه یا اکثر
از او یا اقل هر اینه نمیگفت خدای تعالی ذکره و احصا کنید عده را تا قول
ان شاید خدا احداث کند بعد او امری را و دوم در قول انحضرت است
نیز طلاق السنة هو انه اذا اراد الرجل ان یطلق امراته تربص بها حتی تحیض
و تطهر ثم یطلقها من قبل عدتها بشاهدین عدلین فاذا مضت بها ثلث
قروء او ثلثة اشهر فقد بانت منه و هو خاطب من الخطاب یعنی طلاق
سنة او بدرستیکه زمانیکه اراده نمود مرد انیکه طلاق دهد زن خود را تربص
میکند بان تا انیکه حیض شود و پاک شود بعد طلاق میدهد از پیش از عده ان
بدو شاهد عادل پس زمانیکه گذشت بان سه طهر یا سه ماه پس بتحقیق
جدا شده است از ان و ان خطبه کننده است از خطبه کنندگان پس سه
طلاق محرم هر یک باید بنحو کتاب و سنة مذکورین باشد کما انیکه نیز مولانا
الباقر ع و الصادق ع فرموده اند در تفسیر کتاب و بیان سنة قالا طلاق
العدة التی الذی قال الله عز و جل فطلقوهن لعدتهن و احصوا العدة اذا اراد
الرجل ان یطلق امراته للعدة فلینتظر بها حتی تحیض و تخرج من حیضها
فیطلقها و هی طاهر فی طهر لم یمسها فیه تطلیقة واحدة و یشهد شاهدی
عدل علی ذلک و له ان یراجعها من یومه ذلک ان احب او بعد ذلک بایام قبل

ان تحيض ويشهد على رجعتها ويواقعها حتى تحيض فاذا حاضت
وخرجت من حيضها طلقها تطليقة اخرى من غير جماع ويشهد على ذلك
شاهدين ويراجعها ايضا متى شاء قبل ان تحيض ويشهد على رجعتها و
يواقعها وتكون معه الى ان تحيض الحيضة الثالثة فاذا خرجت من حيضها
وطهرت طلقها الثالثة من غير جماع واشهد على ذلك شاهدين فان فعل
هذا فقد بانت منه بثلاث تطليقات ولا تحل له حتى تنكح زوجا غيره فان
كانت ممن لا تحيض فيطلقها للشهور وان طلقها على ما وصفناه واحدة
ثم بدا له ان يحبسها بقيت عنده مع تطليقتين باقيتين وان طلقها
تطليقتين ثم بدا له ان يحبسها بقيت عنده مع واحدة فاذا طلقها الثلاثة
لم يكن له عليها رجعة ولا تحل له الا بعد زوج هذا انما يكون اذا راجعها قبل
ان تنقضي عدتها وان انقضت عدتها فليس له عليها رجعة وهو خاطب
من الخطاب فان تزوجها برضاها عقد عليها بنكاح مستقبل وهذا هو طلاق
السنة الذى يؤمر به يعنى فرمودند طلاق عده انچنانیکه فرموده است خدای
عز وجل پس طلاق دهید انها را از برای عده واحصا کنید عده را زمانیکه
اراده نمود مرد اینکه طلاق دهد زن خود را از برای عده پس منتظر شود بان
تا اینکه حائض شود وبیرون رود از حیض خود پس طلاق دهد انرا در حال انکه ان

طاهر است در طهریکه مواقعه ننموده باشد انرا دراو یک طلاق واشهاد
نماید دو شاهد عدل را براو واز برای انست اینکه مراجعه کند انرا از روز خود
روز طلاق اگر خواهد یا بعد او بچند روز پیش از اینکه حیض شود واشهاد میکند
بر رجعة ان ومواقعه میکند انرا تا اینکه حیض شود پس زمانیکه حائض شود
وبیرون رفت از حیض خود طلاق میدهد انرا یک طلاق دیگر بدون
جماع واشهاد میکند براو دو شاهد ومراجعه میکند انرا نیز زمانیکه خواهد
قبل اینکه حیض شود واشهاد میکند بر رجعة ان ومواقعه میکند انرا و
میبوده باشد با ان تا اینکه حیض شود حیضه ثالثه را پس زمانیکه خارج شد
از حیض خود وطاهر شد طلاق میدهد انرا طلاق سه را بدون جماع
واشهاد میکند براو دو شاهد پس اگر بجا اورد این را پس تحقق جدا
شده از ان بسه طلاق وحلال نمیشود از برای ان تا اینکه نکاح کند زوجی
غیر ان را پس اگر بوده باشد از کسانیکه حیض نمیشود پس طلاق میدهد انرا
برای ماهها واگر طلاق دهد انرا برانچه وصف نمودم انرا یکی به بعد
ظاهر شد از برای ان اینکه حبس کند انرا باقیست در نزد ان بر دو طلاق
باقی واگر طلاق داد انرا دو طلاق بعد ظاهر شد از برای ان اینکه حبس
کند انرا باقیست در نزد ان بر یک طلاق پس زمانیکه طلاق داد انرا سه را

نمیبوده باشد زمانیکه مراجعه کند قبل انیکه منقضی شود عدهٔ ان و اگر
منقضی شد عدهٔ ان پس نیست از برای ان مرد رجعة و ان خطبه کننده
است از خطبه کنندگان پس اگر تزوج نمود انرا برضای ان عقد میکند بر ان
نبکاهی انیده و این او طلاق سنة الخ باینست امر میشود باو پس اگر یک
از سه طلاق بحکم کتاب و سنة نبویات معصومیه مسموعه باید در
عدهٔ باشد و نیست طلاق مکرر در عده کما انیکه نیز رسول خدا ص فرموده اند
لا طلاق الا فی عدة یعنی نیست طلاق مکرر در عده و بعبارة اخری طلاق اگر از برای
عده باشد زیاده از یکی طلاق نیست کما انیکه در وجه دیگر کلام مولانا الباقر ع
قال ان طلقها للعدة اکثر من واحدة فلیس الفضل علی الواحدة بطلاق
یعنی فرمودند اگر طلاق داد انرا از برای عده زیاده از یکی پس نیست زیاده بر
یکی بطلاق و بعبارة ثالثة مطلقه ثلثا بدون عده صاحبة زوج است
کما انیکه در وجه دیگر کلام رسول خدا ص نهی عن المطلقات ثلثا لغیر عدة
وقال انهن ذوات الازواج یعنی نهی فرمودند از طلاق داده شدها سه
نوبة از برای غیر عده و فرمودند بدرستیکه انها صاحبات ازواجند
و در وجه دیگر کلام مولانا الامیر است وایاکم والمطلقات ثلثا فی
مجلس واحد فانهن ذوات بعول یعنی دور کنید خود تانرا و طلاق داده شد

سه نوبة را در یک مجلس پس بدرستیکه انها صاحبات ازواجند
یعنی البوین افضلین ع تعلیماً از برای متعلمین تفریع فرمودند مطلقات
ثلاث در یک مجلس را بر حرمة ذوات ازواج که اصلیست از اصول
ملقاة و رد نمودند فرع مذکور برا و پس مقتضای کتاب و سنة نبویات
معصومیه ع ماضیه وافیه که معارض جمیع انها و انحاء انها متحد است
و نیست اختلاف بین انها مگر بوجوه کلامیه امامیه ع که نیز اصلیست از
اصول ملقاة یک طلاق بودن سه طلاق در یک مجلس یا زیاده در طلاق
عده است چه مراجعه شود بدون مجامعة و چه نشود و چه بیک کلمه و چه بغیر
یک کلمه کما انیکه در بیان مولانا الصادق ع دانسته شد مثل اثار ائمه هدی ع
کما انیکه در خبر معلی بن خنیس است علاوه بر انچه ایماء شد از قبل از مولانا الصادق ع
فی الرجل یطلق امراته تطلیقة ثم یطلقها الثانیة قبل ان یراجع قال فقال ابو عبد الله ع
لا یقع الطلاق الثانی حتی یراجع و یجامع یعنی سؤال شد در شخص طلاق میدهد زن
خود را یک طلاق بعد طلاق میدهد او را طلاق دوم قبل انیکه مراجعه کند گفت
پس فرمودند امام صادق ع واقع نمیشود طلاق دوم تا انیکه مراجعه کند
و مجامعة نماید و انچه وارد شده از خلاف کتاب و سنة از وقوع طلاق
دوم با مراجعه بدون مجامعة کما انیکه در خبر احمد بن محمد بن ابی نصر است قال سالت الرضا ع

عن رجل طلق امراته بشاهدين ثم راجعها ولم يجامعها بعد الرجعة
حتى طهرت من حيضها ثم طلقها على طهر بشاهدين ايقع عليها التطليقة
الثانيه و قد راجعها ولم يجامعها قال نعم یعنی گفت سؤال نمودم رضا
را از مردی طلاق داد زن خود را بدو شاهد بعد مراجعه نمود و مجامعه
ننمود و بعد از رجعة تا اینکه پاک شد از حیض خود و بعد طلاق داد در طهر
بدو شاهد ایا واقع میشود بران طلاق دوم و حال انکه مراجعه نموده
و مجامعه ننموده است فرمودند بلی و وقوع سه طلاق با مراجعه بدون
مجامعه کما اینکه در خبر اسحق بن عمار است از مولانا العالم قال قلت له
رجل طلق امراته ثم راجعها بشهود ثم طلقها ثم بدا له فراجعها بشهود
ثم طلقها بشهود فراجعها بشهود تبين منه قال نعم قلت كل ذلك
فی طهر واحد قال تبين منه یعنی گفت گفتم از برای انحضرت مردی طلاق
داد زن خود را بعد مراجعه نمود بشهود و بعد طلاق داد از ان بعد ظاهر
شد از برای ان پس مراجعه نمود از ان بشهود و بعد طلاق داد از ان بشهود
پس مراجعه نمود بشهود جدا میشود از ان فرمودند بلی گفتم تمام در یک
طهر بوده فرمودند جدا میشود از ان و وقوع سه طلاق بدون
مراجعه کما اینکه مولانا الباقر ع فرموده اند من طلق ثلثا ولم یراجع حتی

تبين فلا تحل له حتى تنكح زوجا غيره یعنی کسیکه طلاق دهد سه را
و حال انکه مراجعه نکرده باشد تا اینکه جدا شده باشد پس حلال نمیشود
از برای ان تا اینکه نکاح کند زوجی غیر ان را و غیره و غیره از امثال و اشباه
روایات مسموعه باختلاف تعابیر وجوه انها از تفریعات و فروعات
مردوده بر اصل زخرفیه مخالف کتاب و سنة است کما اینکه مولانا الصادق
فرموده اند کل شیء مردود الی کتاب الله والسنة وکل حدیث لا یوافق
کتاب الله فهو زخرف یعنی هر چیز رد شده است بسوی کتاب خدا و سنت
و هر حدیث که موافقه نکند کتاب خدا را پس او باطل است و نیز از
از تفریعات و فروعات مردوده بر اصل ترک موافق عامه است
کما اینکه در خبر محمد بن عبد الله است قال قلت للرضا ع کیف نصنع با
بالخبرین المختلفین فقال اذا ورد علیکم خبران مختلفان فانظروا الی ما
یخالف منهما العامه فخذوه وانظروا الا ما یوافق اخبارهم فدعوه یعنی
گفت گفتم از برای رضا ع چگونه بجا اورم بدو خبر مختلف پس فرمودند
زمانیکه وارد شد بر شما دو خبر مختلف پس نظر کنید بسوی انچه مخالفه
میکند از اندو عامه را پس اخذ کنید او را و نظر کنید بسوی انچه موافقه
میکند اخبار عامه را پس ترک کنید او را زیرا که اخبار رد و طلاق و سه طلاق

مذکوره بدون مجامعه و عده موافق اخبار عامه است کما اینکه معتمد ره
نقل فرموده است قال قال الشیخ الناصب و کیف یمنعون من وقوع
الطلاق الثلث فی وقت واحد والخبر ثابت عن النبی ص انه قال
لعمر وقد سأله عن طلاق ابنه لامراته و هی حائض الا ان قال فقال له
عمر یا رسول الله ارایت لو طلقها ثلاثا لکانت تبین منه فقال النبی ص
کان عصی ربه و بانت منه یعنی گفت گفت شیخ ناصب و چگونه منع
میکنند از وقوع سه طلاق را در یک وقت و حال آنکه خبر ثابت
است از نبی ص بدرستیکه فرمودند از برای عمر و حال آنکه سوال نموده از او
از طلاق پسرش از برای زنش و حال آنکه حائض بوده است تا اینکه گفت
پس گفت از برای آن عمر یا رسول خدا آیا رای دارید اگر طلاق دهد او را
سه طلاق جدا میشود از آن پس فرمودند از برای آن نبی ص گویا اینکه
معصیت نموده است پرورد کار خود را و جدا شده است از آن و این
رای یعنی سه طلاق بودن سه طلاق بغیر عده از مجعولات عمر است
کما اینکه نیز شیخ معتمد مذکور قده در ط ه حکایت نموده اند قال العلماء
بالاثار متفقون علی ان الطلاق الثلاث کان علی عهد رسول الله ص
و طول ایام ابی بکر و قدراً من ایام عمر بن الخطاب واحدة حتی رای

عمر ان یجعله ثلثا تبین به المرئه باخر ص ع ذلک قال انما لم اجر ع
السنه مخافة ان تتتابع فیه السکران یعنی گفت علماء باثار متفقند
بر اینکه طلاق سه بود در عهد رسول خدا ص و طول ایام ابی بکر و قدری
از ایام عمر پسر خطاب یکی تا اینکه دید عمر اینکه قرار دهد او را سه و جدا
شود با او زن بانچه تخرلیص و تخمین نمود بود او گفت نیست غیر از این اجرا
ننمودم سه طلاق را بر سنه از جهة خوف اینکه تتابع نماید در او سکران
و تبیانات واضحات و شاهدات کافی و دلالات از موثقات روایات
قائم است بر بودن اخبار سه طلاق مقدسه و صدور انها از ائمه
طاهره ع از جهة علة ضروری تقیه مثل روایة محمد بن سعد اموی قال
سئلت ابا عبد الله ع عن رجل طلق ثلثا فی مقعد واحد قال فقال
اما انا فاراه قد لزمه و اما ابی فکان یری ذالک واحدة یعنی گفت
سؤال کردم امام صادق ع را از مردی طلاق داد سه را در یک
مجلس گفت پس فرمودند اما من پس می بینم او را بتحقیق لازم شده است
از او اما پدرم پس بود دید او را یکی و مثل روایة احمد بن محمد بن
ابی نصر از مولانا العالم ع قال ساله رجل و انا حاضر عن رجل طلق
امراته ثلثا فی مجلس واحد قال فقال ابو الحسن ع من طلق امراته ثلثا للسنة

فقد بانت منه قال ثم التفت الی فقال فلان الا لحسن ان یقول
مثل هذا یعنی گفت سؤال نمود آنحضرت را مردی و حال آنکه من حاضر
بودم از مردی طلاق داد زن خود را سه مرتبه در یک مجلس گفت فرمودند
امام سابع ع کسیکه طلاق داد زن خود را سه مرتبه از برای سنه پس بتحقیق جدا
شده است از آن گفت بعد التفات کردند بسوی من پس فرمودند فلان
احسان نمیکند اینکه بگوید مثل این را و مثل قول مولانا الصادق ع ایاکم
والمطلقات ثلاثا فی مجلس فانهن ذوات الازواج فقال ذلک من
اخوانکم لا من سؤاله آنه من دان بدین قوم لزمته احکامهم یعنی
دور کنید خود تانرا و طلاق داده شده های را سه نوبه در یک مجلس
پس بدرستیکه انها صاحبات ازواجند پس فرمودند او از برادران
شما است نه از اینها بدرستیکه کسیکه متدین شد بدین قومی لازم
میشود او را احکام ایشان و کذا و کذا و کذا از قرائن و شواهد واله
واضحه حاصل اینست کتاب و سنه و اثار اهل عصمة ع در یک طرف
است و رای مشهور در طرف دیگر ایا نه اینست که اگر اخذ بمشهور
شود رد کتاب و سنه شده است بعبارات معصومیه ماضیه
و نیز طرح اخبار کثیره متقدمه و انکار انها شده است مثل طرح اصول

ملقاة ماضیه بدون حجة بالغه واضحه و بینه عادله کافیه ایا شهره
فتوائیه حجه است نعم ایا نه این است که شهرة مفید ظن است
و نه اینست که قائل بحجیة ظن رد کتاب و سنه نموده است در بیان
قول مولانا العالم ع لیس لک ان تتکلم بما شئت لان الله عز و جل
قال و لا تقف ما لیس لک به علم و لان رسول الله ص قال رحم الله
عبداً قال خیراً فغنم او صمت فسلم یعنی نیست از برای تو اینکه تکلم
کنی بانچه خواسته باشی بعلة انکه بدرستیکه خدای عز و جل فرموده است
و اقتفاء و اتباع نکن انچه را نیست از برای تو با و علم و بعلة انکه
بدرستیکه رسول خدا ص فرموده است رحمة خدا بنده را که گفته
باشد خیر را پس غنیمة بوده باشد یا سکوت نموده باشد پس
سالم مانده باشد ایا نه اینست که این افتاء و تعویل بقول مشهور
افتاء بدون استفتاء از خدای تع و مصب و محط روایات
ناهیه از افتاء بدون علم است مثل قول مولانا الباقر ع و اغبار
او من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائکة الرحمة
و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه یعنی کسیکه حکم دهد
مردم را بدون علم و نه هدی از خدا لعنة میکنند او را ملائکه رحمة و ملائکه

عذاب ولاحق میشود انرا و زرکسیکه عمل مینماید بفتوای ان
ایا به اینست که هدی خدای تعو اتباع امر ائمه بعلیهم ست کما اینکه
الحضرت در بیان ایه مبارکه فرموده اند در خبر علی بن عبد الله قال
سئله رجل عن قول الله عز وجل فمن اتبع هدای فلا یضل ولا
یشقی قال من قال بالائمه واتبع امرهم ولم یجز طاعتهم یعنی
کفت سؤال نمود الحضرت را مردی از قول خدای عز وجل پس
کسیکه اتباع نماید هدای من را پس گمراه نشود و شقاوة پیدا
نکند کفت فرمودند کسیکه کفته باشد بائمه و اتباع نموده باشد
امر ایشانرا و نکذشته باشد طاعة ایشانرا انا با طرح اخبار
مذکوره سابقه ما اتباع هدای خدای تعو نموده ایم حاشا وکلا اه
اه للعاقل الیقظان اه اه للعارف اللهفان اه اه للعالم
الزکوان من ال السهو واهل النسیان تارک الایقان واخذ
الحسبان دافع الرحمن وجالب الشیطان لا یرغب فیغبط
ولا یرهب فیزجر لا یصغی فیتفعل ولا یبصر فیعتبر ومن
اصدق من الله قیلا ومن احسن من الله حدیثاً ومن لم یجعل الله

له نوراً فما له من نور فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره
للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کا
کانما یصعد فی السماء ولکن ذلک ذکری لمن کان له قلب
او القی السمع وهو شهید وتعیها اذن [illegible] واعیه وتبصره
عین ناظره فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی ان الذکری
تنفع المؤمنین ولکن المؤمن قلیل والمومن غریب والمومن یقول
ویعمل والمنافق یقول ولا یعمل والناس اشباه الغنم الا قلیلا
من المؤمنین والمؤمنون هم المسلمون والمسلمون هم النجباء و
والحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله
امام الزمان یوما من الازمان واتممته الطهران من البلدان

نباید شبهه شود که زوجه مدخوله هریک از سه طلاق باید بعده باشد پس
اگر دو طلاق یا سه طلاق بیک عده باشد در هر دو یک طلاق
واقع است و طلاق بدون عده چه در یک مجلس وچه زیاده وچه یک کلمه وچه
با کثره وچه با رجعة وچه بدون رجعة رد کتاب خدا و سنة رسول الله و اثار ائمه
طاهرین علیهم الصلوة والسلام است اما القبول واما السکوت واما الود ودود والسلام

علی من اتبع الهدی



عذار
ابابه ابن
الخضر
سنه
ليتقى
كعث
كسيك
نكنذكع
امرات
مذكوره
او للعا
الزكوا
الحسا
ولاير
اصدق